

لهمَّ اغْفِرْ  
لِعُذْنَى  
بِسْمِكَهِ  
بِسْمِكَهِ

ایمان پس  
و کفر

قض و بطل یا انکار و تصدیق

استاد فرزانه حضرت آیت الله محمد رضا گنوانم (مد ظلهما العالی) 

## فهرست مطالب

۹ .....	پیش‌گفتار .....
۱۵ .....	«ایمان»، «کفر»، «بسط» و «قبض» .....
۱۸ .....	بسط مؤمن و قبض کافر .....
۲۳ .....	گسترده‌گی بسط .....
۲۳ .....	نهایت قبض .....
۲۴ .....	ریشه و نشانه‌ی بسط مؤمن .....
۲۷ .....	قبض و هم‌نشینی با ابلیس .....
۲۹ .....	بسط خداوند .....
۲۹ .....	انکار و اثبات حق تعالی .....
۳۳ .....	قبض در استنباط حکم .....
۳۷ .....	بسط دین مؤمن و قبض کفر کافر .....
۳۹ .....	قبض؛ انکار و نه! .....
۳۹ .....	تفاوت بسط با تسامح و تساهل .....

سرشناسه: نکونام، محمد رضا، ۱۳۲۷ -  
 عنوان و نام پدیدآور: تپش ایمان و کفر: قبض و بسط  
 یا انکار و تصدیق / محمد رضا نکونام.  
 مشخصات نشر: اسلام شهر: انتشارات صبح فردا، ۱۳۹۱.  
 مشخصات ظاهري: ۱۹۲ ص. شابک: ۸-۰۶۴۳۵-۴۲-۰-۶۰۰-۹۷۸.  
 وضعیت فهرستنويسي: فيبا  
 موضوع: ایمان (اسلام) موضوع: کفر  
 ردبهندی کنگره: ۱۳۹۱۲۲۵ ت.۸ن BP ردبهندی دیوی: ۴۶۴/۲۹۷  
 شماره کتاب‌شناسی ملی: ۲۹۲۷۴۶۲

## تپش ایمان و کفر

حضرت آیت‌الله محمد رضا نکونام (مد ظله العالی)

ناشر: صبح فردا

محل چاپ: فاضل

نوبت چاپ: اول

تاریخ چاپ: ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰ قیمت: ۵۰۰۰ رویال

تهران - اسلام شهر - نسیم شهر - وجیه آباد - دوازده‌همتری

جواهرزاده - پلاک ۳۶

کد پستی: ۳۷۶۹۱۳۸۵۷۵

تلفکس: ۰۲۲۹ ۴۳۶ ۳۴۸۱

[www.nekounam.ir](http://www.nekounam.ir) [www.nekounam.ir](http://www.nekounam.ir)

ISBN: 978 - 600 - 6435 - 42 - 8

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است

۱۰۲	شناخت ایمان در پرتو شناخت کفر
۱۰۳	کفر و بریدگی
۱۰۴	عناد با حق تعالی
۱۰۴	نجاست کافر
۱۰۶	بسط و خویشن داری از کنزی ها
۱۰۹	بسط و درک جزای کردار
۱۱۲	قبض محض، ریا و نفاق
۱۱۳	بسط و یافت امور و لذت از تنها بی
۱۱۵	بسط، فهم و انصاف
۱۱۷	شریعت، فطرت و طبیعت
۱۱۷	بسط، استقامت و عشق
۱۱۸	بسط و اصول عمدی اسلام
۱۲۰	اختلاف و امتیاز طبقاتی
۱۲۱	احترام به اختلاف استعدادها
۱۲۲	چهره‌ی آسان دین و گرایش اجتماع
۱۲۶	اسلام؛ شاهراه سعادت
۱۳۱	غربت اسلام خالص و صفاتی اولیای حقیقی
۱۳۴	تراکم قبض و عدم اطمینان
۱۳۷	لزوم پیر ایه‌شناسی
۱۳۹	انتظار تحقق کامل دین
۱۴۰	قبض و تفرقه
۱۴۶	روابط شیعه با دیگر ادیان

۴۱	دین و کفر تسامحی و خطر دنیاطلبی
۴۳	نگاه زمان‌شناسانه به بسط و قبض
۴۴	ذلت کفر و دین با چیرگی دنیاطلبان
۴۵	تعامل مؤمن با کافر
۴۷	دينداری و بسط در عصر غیبت
۴۹	تعامل عاشقانه‌ی خداوند با مؤمن
۵۱	استنباط نادرست گزاره‌های دینی
۵۲	تفاوت میان مفهوم، معنا و واقعیت
۵۹	آیین تشیع؛ بسط به تمام تمام
۶۰	بسط و دوری از استکبار
۶۳	نزاع مصلحت و حقیقت
۷۰	تفاوت بساطت با نسبیت
۷۳	تفاوت حکم کلی با نوعی
۷۵	بسط و عصمت
۷۷	پیروزی؛ پی‌آمد شکست
۷۷	تعدد مراتب کمال
۸۴	بسط و لزوم اطاعت از معصوم
۸۶	ضرورت رجوع به معصوم
۹۱	بساطت و توحید
۹۲	بساطت و امید
۹۳	ایمان صوری
۹۷	ایمان اطمینانی

از فراوانی واژه‌های زیبا و مقدس، مانند: «هدف»، «آزادی»، «انصاف»، «صداقت» و «ایمان» رنج می‌برم؛ زیرا استعمال این واژه‌ها بسیار می‌شود که همراه با بی‌توجهی در عمل به آن است؛ هر چند گروهی از خوبان حقیقی به آن متخلق هستند. یکی از واژه‌های مظلوم و غریب در دوران ما که فراوان از آن استفاده می‌شود «ایمان» و دیگری «توسعه» یا «پیشرفت» است. متأسفانه این واژه‌ها در ادبیات دینی و نیز در ادبیات سیاسی بسیار کاربرد دارد، بدون آنکه بر حقیقت آن تأمل و مذاقه‌ی عقلی صورت گرفته باشد.

بسیاری از دین‌مداران از «دین» و «ایمان» می‌گویند و چون به حقیقت آن راه نیافتن‌اند، نمی‌توانند در عمل به گفته‌های خود وفادار بمانند. کسی که برای دیگران از دین، شیرین و پر سخن می‌گوید و عمل ندارد، مانند سلاخی است که در یک نیم روز،

## پیش‌گفتار

بساطت و انسانیت.....	۱۵۲
بساطت و جامعیت .....	۱۵۵
رابطه‌ی علم و دین.....	۱۶۳
تبیین مرزها و حدود بحث.....	۱۷۲
تحقیر دین با دین‌شناسان نالایق.....	۱۷۵
عقل صوری و علم مجازی .....	۱۷۸
پیشرفت و اسلام‌مداری.....	۱۸۵

و واژه‌هایی نهادینه نشده و غیر مقبول که باید دید این واژه‌ها تا  
چه مقدار در معنایی که برای آن وضع شده است با صداقت تمام  
به کار می‌رود و دارای تظاهر، اهمال، ریا، خودستایی و دروغ  
نیست.

برخی واژه‌ها حسن و بعضی قبح دارد. گروهی از آن چهره‌ی  
مادی دارد؛ مانند چهره‌های شناخته شده‌ی «پول»، «مقام»، «زن»،  
«فرزنده»، «زنگی» و گروهی دارای چهره‌ی معنوی یا مذهبی به  
تقابل زشت و زیباست؛ مانند: «کفر»، «ایمان»، «عدالت»، «فسق»،  
«دوزخ»، «بهشت» و ... .

واژه‌های دینی در میان مردم ماقم‌تر از واژه‌های قومی شناخته  
شده است؛ هرچند جای خاص خود را دارد؛ مانند: «کفر»،  
«ایمان»، «جهنم» و «بهشت» با آن‌که شناخته شده است، آثار آن  
چندان روشن نیست؛ در حالی که واژه‌هایی از قبیل: «عید نوروز»،  
«زمستان» و «تابستان» شناخته شده و نهادینه گردیده است؛ ولی  
آن طور که عید نوروز در میان مردم مورد قبول قرار گرفته است،  
عید فطر و جمعه به عنوان اعیاد مسلمانان به عنوان فرهنگ  
مطرح نشده است. خواهر و برادری نسبی برای همه نسبتی  
شناخته شده است ولی «اخوت اسلامی» و این‌که مؤمن برادر  
مؤمن است و مردم بر عهده‌ی یکدیگر حق دارند، هرگز در میان  
آنان فرهنگ نشده است.

هزار گوسفند سر می‌برد و از عهده‌ی خوردن یکی از هزار قربانی  
خود بر نمی‌آید. این، سخن می‌ریزد و آن، خون؛ او جان  
گوسفندان را می‌گیرد و این پوست دین را می‌کند؛ هرچند کار هر  
دو برای نان است، کار این ممکن است بیش از آب و نان هم باشد.  
آن بی‌چاره دم می‌زند و خون می‌گیرد و این بدینه سخن  
می‌گوید و آتش دوزخ خود را پر دود می‌کند.

امروزه از ایمان بسیار سخن گفته می‌شود و سخن بدون اثر  
نیست، اما سخنی که حقیقت نداشته باشد نه تنها چندان مؤثر  
نیست، بلکه در درازای زمان نتیجه‌ی عکس می‌دهد و به ضد  
تبليغ تبدیل می‌شود. سخنی مؤثر است که زمینه‌ی عملی، جهت  
اجرایی، تخلق فاعلی و تحقق غایی داشته باشد.

قاموس لغت انسان و فرهنگ زبان او به هر زبان و برای هر قوم  
و ملتی که باشد دو گروه واژه‌های متفاوت دارد: یکی واژه‌هایی  
مانند «هدف»، «آرمان»، «ارشاد»، «هدایت»، «آزادی»، «ترقی»،  
«خدمت»، «فرهنگ»، «ایمان» و «توسعه» و دو دیگر واژه‌هایی  
هم‌چون: «دروغ»، «دزدی»، «خیانت»، «зор»، «ظلم»، «جنایت»،  
«تزوير»، «ربا»، «ریا»، «آدم‌کشی» و «کفر».

در فرهنگ یک ملت، واژه‌های گوناگونی وجود دارد که هر یک  
موقعیت خاص خود را دارد. گروهی زیبا و گروهی زشت، گروهی  
شناخته شده و گروهی کم‌تر آشنا، واژه‌هایی نهادینه شده و مقبول

واژه‌های معنوی، اخلاقی و دینی کوشش باشند و با برنامه‌ریزی دقیق و با اعتقاد درست در جهت رشد واژه‌های معنوی و مذهبی در میان جامعه بکوشند تا فرهنگ دینی و معنوی جامعه، رشد خود را پیدا کند و از حالت خمودی و انحطاط رهایی یابد.

ادیان الهی سنت‌های نیکوی بشری را می‌پذیرند؛ البته اگر گفته نشود که تمام آن سنت‌های نیکو به ادیان متنهای می‌گردد. ادیان آسمانی با تمام کثری‌ها مقابله کردند، حتی اگر به صورت سنت بوده است.

کتاب حاضر کوششی است در این رابطه و بر آن است تا در گام نخست، «ایمان» و «کفر» را که از آن به «بسط» و «قبض» نیز یاد می‌کند، به تحقیق و بررسی گزارد و حقیقت و چیستی آن را به دست آورد.

### وآخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمين

قومیت‌های سنتی به مراتب از الگوی اسلامی نهادینه‌تر شده است و رهبران دینی نتوانسته‌اند در جهت برطرف کردن این‌گونه ضعف‌ها کوشش مناسبی انجام دهند.

یک مسلمان یا ایرانی خوب می‌داند برادر چیست و چه مفهومی دارد و آثار مقبول فراوانی نیز بر آن بار می‌کند؛ در حالی که اخوت اسلامی و برادری ایمانی نه تنها از این مقدار، بلکه دارای کمترین میزان نیز نیست و مؤمن نه برادری ایمانی و نه برادر مؤمن خود را می‌شناسد. تمامی افراد واژه‌هایی از قبیل: «پسر»، «داماد»، «دختر» و «همسر» را خوب می‌شناسند و بر روی آن سرمایه‌گذاری می‌کند، ولی با آن‌که این‌گونه معانی و واژه‌ها نزد این فرد عالم، با فضیلت و مؤمن شناخته شده است، کاربرد چندانی ندارد.

همه معنای «بهشت» و «جهنم» را می‌دانند، ولی این واژه‌ها دارای آثار چندانی نیست؛ اما «قدرت»، «شرط» و «مقام» به خوبی مورد اهمیت و شناخت قرار گرفته است. آن‌هایی که واژه‌های معنوی دینی را به خوبی می‌شناسند و به آن اهمیت می‌دهند، درصد بسیار کمی دارند و کسانی که واژه‌های قومی عمومی را می‌شناسند، درصد بالایی از افراد جامعه را تشکیل می‌دهند.

چه خوب است عالمان واقعی در جهت نهادینه کردن

## «ایمان»، «کفر»، «بسط» و «قبض»

ایمان و کفر چیست؟ چرا ایمان می‌تواند فردی را بهشتی سازد  
و کفر سبب خلود در آتش و عذاب جاوید گردد؟ به چه کسی  
مؤمن می‌گویند و کافر کیست؟ چگونه می‌توان مؤمن را از کافر باز  
شناخت و کافر را از مؤمن تشخیص داد؟ آیا در این زمینه می‌توان  
معیاری ساده به دست داد تا همگان بتوانند از آن استفاده کنند؛  
به طوری که اگر کافر و مؤمنی در میان افراد دیگر بودند، بتوان آن  
دو را از هم شناسایی نمود؟ آیا تفاوت مؤمن با کافر به گفتن دو  
شهادت و بر زبان آوردن الفاظ مخصوص یا انکار زبانی است یا  
این ریش و نماز و سجاده است که کسی را مؤمن می‌کند و  
بی‌نمازی است که دیگری را کافر می‌نماید؟ آیا در جهت  
شناخت، ظاهر و خصوصیت صوری کارگشاست یا باید به سراغ  
دستگاه‌های پیچیده‌ی آزمایشگاهی رفت و برای نمونه، ایمان و

چگونه می‌توان ایمان و کفر آنان را تمیز داد؟  
اگر کسی بود که هیچ کدام از این عناوین را نمی‌شناخت و  
خصوصیات و سنت‌ها را نمی‌دانست، آیا می‌تواند بهمدم یکی از  
این دو کافر و دیگری مؤمن است یا معیار و ملاکی ظاهری برای آن نیست؟  
تنها تفاوتی که می‌توان میان این کفر و ایمان قابل شد این است  
که ایمان بسیط است و کفر قبض. مؤمن باز است و کافر بسته.  
مؤمن روشن است و کافر تاریک. مؤمن شیرین است و کافر تلخ.  
اگر بخواهیم مؤمن و کافری را بشناسیم بدون هیچ عنوانی، باید  
دید چه کسی باز است و کدام یک بسته؟ کدام شیرین است و  
کدام تلخ؟ کدام روشن است و کدام تاریک؟ شیوه‌ی برخورد کدام  
یک از آن دو بشاش است و کدام گرفته؟ کسی که بشاش و  
گشاده‌روست مؤمن است و کسی که گرفته است کافر می‌باشد.  
مؤمن خوش‌روست و کافر بد عنق است. کسی که ظرفیت کمی  
دارد کافر است و آنکه ظرفیت بالا و دلی وسیع و گسترده دارد  
مؤمن است. آنکه راحت و بی‌آلایش است مؤمن است و فردی که  
تكلف دارد کافر است. ممکن است عده‌ای در این تعریف  
بگنجند که در ظاهر اهل سجاده و تسبيح نیستند و عده‌ای خارج  
از تعریف شوند که ریشه عظیم دارند. چگونه باید چنین  
چیزهایی را تصحیح کرد تا جامع افراد و مانع اغیار شود؟ ما

کفر را از «دی‌ان‌ای» انسان‌ها دید؟ ایمان و کفر خود را در کدام  
قسمت از بدن مؤمن و کافر نشان می‌دهد؟ آیا گوشت یا اثر  
انگشتان یا پلک‌ها و ابرو و چشم آن دورا باید سنجید یا باید لب و  
گونه را زیر میکروسکوپ گذاشت؟ آیا مقدار مصرف اکسیژنی که  
هر کدام از دم دارند و در بازدم مقدار گاز کربنیکی که پس  
می‌دهند تقاضت دارد؟ آیا ایمان و کفر تحت تشخیص پزشک در  
می‌آید یا نه؟

کدام علم و فنی، از علم کیمیا گرفته تا طب، روان‌شناسی،  
مهندسی بدن (ارتیپادی)، ستاره‌شناسی، جنگل‌داری و  
حیوان‌شناسی می‌تواند چنین شناختی را به ما ارایه دهد؟ کدام  
علم و چگونه می‌تواند این دو را از هم جدا و مشخص سازد؟ اگر  
کسی صاحب این علوم نبود و هیچ سر و کاری با فنون متدالو  
نداشت و فقط به عنوان انسان معمولی و ساده در کوچه و بازار  
بود، چگونه می‌تواند مؤمن را از کافر تشخیص دهد؟

اگر فردی فقیه نبود که بتواند از فقه استفاده کند یا دانشمند  
نبود که بتواند با آزمایش اندام‌ها تشخیص دهد یا روان‌شناس نبود  
که حالات روانی آن دو گروه را بررسی کند یا بدل‌کاری مؤمنان و  
کافران فراوان باشد، بدین گونه که کافری به هیأت ریش و سجاده  
در آید تا مؤمنان را خراب و فاسد نماید و مؤمنی به خاطر تقیه و  
ترس در بلاد کفر ریش خود را بتراشد و نماز را در قلب گزارد،

مصرانه سخن می‌گوید و تا آخر بر آن می‌ایستد، اما در صورتی که بداند سخن یا باوری اشتباه دارد یا کاری نادرست انجام داده است، به راحتی از آن باز می‌گردد و باب توبه را بر خود نمی‌بندد. این مفهوم بسط است که خصلت مؤمن می‌باشد و ما با این خصلت و ویژگی می‌توانیم مؤمن را بشناسیم. اگر این شخص در ظاهر نیز کافر باشد، به جنس خود متمایل است و با فراهم شدن شرایط، ایمان در دل وی رسوخ می‌کند و مؤمن می‌گردد. بهتر است مفهوم قبض و بسط را در رابطه با کردار و رفتار مؤمن و کافر بیشتر توضیح دهیم و به تبیین برخی از شاخص‌های آن پردازیم.

مؤمن معیار دوستی خود با دیگران را مصلحت و حقیقت قرار می‌دهد. اگر مؤمن حق و صلاح را در برقراری و ادامه‌ی دوستی دانست آن را ادامه می‌دهد، ولی اگر دانست دوستی او به ضرر شخص مقابل است و حق نیست و از مصاديق باطل است، آن را ادامه نمی‌دهد. کافر چنین نیست و او تنها محدوده‌ی بسته‌ی خود را می‌بیند و خویش را ملاک قرار می‌دهد؛ از این رو هر چیزی را که به نفع او بود، خوب می‌پنداشد و هرچه به ضرر او باشد را ضرر می‌داند. کافر اگر دوستی را به ضرر خود و به نفع دیگری دید، آن را قطع می‌نماید و چنان‌چه دوستی را به نفع خود دید، آن را برقرار و پایدار می‌دارد؛ چرا که شخص بسته نمی‌تواند ببیند که

می‌گوییم این تعریف درست است و اشکالی به آن وارد نیست؛ زیرا ایرادی ندارد که منافقی سجاده، تسبیح و مهر داشته باشد و با این وجود، بسته و دگم باشد. تعریف ما چنین کسی را شامل می‌شود چون تعریف ما حقیقی است؛ از این رو ممکن است ظواهر نشان‌دهنده‌ی کفر و ایمان حقیقی نباشد؛ چون ممکن است مؤمنی در حال تقيه باشد، ولی روی گشاده داشته باشد که همه از سیمای او به وجود آیند و از قیافه‌ی ظاهر او گرفته تا سجایای باطن و از خون‌گرمی تا مهمان‌نوازی او همه حکایت از ایمان نماید؛ هرچند در این روزگار، مهمانی‌ها تغییر یافته و چه بسا دیدارها در تالارها و کنفرانس‌ها صورت می‌گیرد. البته مهمانی به صورت استفاده‌ی کلامی و بیانی و دوستی میان دو نفر در این روزگار فراوان است.

### بسط مؤمن و قبض کافر

کافر سخن خود را می‌گوید و بر عقیده‌ی خود پای می‌فشارد؛ هر چند خود به اشتباه بودن کلام و عقیده‌ی خویش پی می‌برد و می‌فهمد که آن‌چه می‌گوید غلط و ناصحیح است. کافر چنان بر کفر خود راسخ است که اگر با دلایل قطعی به او بگویند سخن شما اشتباه است، باز بر عقیده‌ی خود اصرار می‌کند. مؤمن چنین نیست و درگیر این قبض و گرفتگی نمی‌باشد؛ اگرچه از حق

دینی وی دارد؛ چرا که او حق را رازق می‌داند و همواره همه چیز را تنها از او طلب می‌کند و هیچ‌گونه چشم‌داشتمی به دیگران ندارد. برای دریافت قبض کافر و بسط مؤمن باید نخست از خود قبض و نیز از خود بسط بگوییم. آیا قبض و بسط حقیقتی تشكیکی است یا مطلق است؟ به عبارت دیگر، آیا قبض و بسط مشاعی و درصدی است یا خیر و اگر مشاعی است، آیا حد وسطی میان قبض یا بسط وجود دارد؟

قبض و بسط در خلق و رفتار آدمی به اندازه‌ی وسعت انسان، درجات بی‌نهایتی دارد و چون انسان بسیار وسیع است، بساطت در رفتار و خلق نیز بسیار گسترده است؛ حتی از جهت جسم، روح و سجایای اخلاقی. هر کدام از این امور شاخه‌های فراوانی دارد و در سجایای اخلاقی این موضوع به صورت کامل معلوم است.

برای نمونه، گاه در میان خانواده‌ای درگیری اتفاق می‌افتد و کسی از خارج و با کمک بزرگی از خاندان، آن مشکل را حل می‌کند؛ به طوری که زن و شوهر خود نمی‌توانستند آن را حل کنند و گاه دخالت بعضی از اقوام دعوا را گسترده‌تر می‌نماید. حال، پرسش این است که چرا زن و شوهر، خود نمی‌توانند این مشکل را حل کنند؟ آیا ناتوانی آنان به سبب این است که هر دو منقبض می‌باشند و محدوده‌ی خود را می‌نگرنند؛ به این صورت که مرد فردی خودخواه است و خانه و فرزند را برای خود می‌داند و برای

فرد دیگری غیر از او سود می‌برد. کسی که در درون منقبض است و چیزی درون او روان نیست، نمی‌تواند سودی به کسی برساند و اگر بخواهد از او سودی به دیگری برسد، مانع می‌شود.

ممؤمن باز است. او تمام عالم را می‌نگرد و نگاه خود را به خویش محدود نمی‌دارد و از فرزند و همسر گفته تا همسایه و هم‌شهری و تمام انسان‌ها و حتی حیوانات و گیاهان و اشیا را می‌نگرد و استفاده‌ی آن‌ها را بر استفاده‌ی خود به صورت عاقلانه ترجیح می‌دهد. او فکر می‌کند اگر استفاده‌ی دیگران از استفاده‌ی خود عاقلانه‌تر بود، به دیگران استفاده می‌رساند و چنان‌چه استفاده‌ی خود نیز لازم عقل و مهم‌تر بود، استفاده را به خود باز می‌گرداند. البته چون عقل، منفعت شخصی را پیش می‌کشد و عاقل ممکن است فریب نفس خود را بخورد، بیش‌تر مؤمنان، نفع را در ابتدا برای دیگران قایل شده‌اند.

حسن دیگر این انتخاب این است که جسم آن‌ها قالب جدید را زود پیدا می‌کند و انسانی که به این حد از بسط می‌رسد، از جهت بدنی چون همیشه منفعت دیگران را در نظر دارد و به بدن و روح خود فشار می‌آورد، بدن و روح او استحکام زیادی به خود می‌گیرد و طاقت شداید و سختی‌ها را پیدا می‌نماید. به همین دلیل است که مؤمن خیر دیگران را به خیر خود ترجیح می‌دهد. علت این ترجیح نیز به عقاید او باز می‌گردد و ریشه در باورهای

اگر شخص مقداری منقبض باشد و دیگران را نیز برای خود دوست داشته باشد، این انبساط نیست و هرچه محدوده‌ی بیشتری را منقبض کرده باشد، فضای بیشتری از روح خود را فشرده و در خود جمع کرده است و این امر، انبساط نیست؛ بلکه محدوده‌ی خودخواهی شخص گسترش یافته و بیشتر خود را کوچک نموده است تا انبساط.

### گستردگی بسط

فرد منبسط و گسترده که ما او را مؤمن می‌دانیم شخصی است که در همه‌ی جهات باز باشد؛ زیرا ممکن است شخصی نسبت به بعضی باز و نسبت به بعضی منقبض باشد؛ برای نمونه، با پدر و مادر خود با روی باز و شاد برخورد کند و آن‌ها را به جهت حب نفس خود دوست داشته باشد و نسبت به آن‌ها فروتنی نماید، ولی نسبت به دیگران این‌گونه نبوده و یا نسبت به دیگری در صدی منبسط باشد که این سخن اطلاقی بودن انبساط را می‌رساند و با سخن بالا که از مشاعری بودن آن گفتم تفاوت دارد که البته اعتبار و حیث توجه به آن اختلاف دارد.

### نهایت قبض

نهایت انقباض آن است که فرد بخواهد همه چیز را برای خود جمع کند؛ یعنی حس خودخواهی او به‌گونه‌ای است که تمام دنیا

محکوم کردن زن، آن‌ها را به طرف خود می‌کشد و زن نیز به فرزند، مادر و پدر خود می‌گوید این مرد بود که به دنبال من آمد و با این کار می‌خواهد شوهر را محکوم کند و چون آن‌ها دید و سیع و بسیط ندارند تا هر دو زیر سایه‌ی خانواده یکی شوند، آن همه مشکل پیدا می‌کنند؟ افرادی که وسعت دارند وقتی به خانه می‌آیند؛ چون سخنان منطقی و عقلی آنان آرامش‌آفرین و حساب شده است، هر کسی آن را می‌پذیرد و در نتیجه زندگی سامان می‌یابد؛ هرچند اگر طرف مقابل سخنانی بدون عقل و منطق بزند و منقبض باشد، باز دعوا زیادتر می‌شود.

این‌گونه است که برخی در محدوده‌ی خانواده منقبض می‌باشند ولی در جای دیگر و در میان دوستان یا با پدر و مادر خویش منبسط هستند. مؤمن کسی است که این توان را دارد که در همه جا انبساط کامل داشته باشد.

اگر گفته شود بسیاری از افراد از انبساط کامل بی‌بهره هستند و نوعی انبساط نسبی دارند، با این وجود، نباید آنان را مؤمن دانست؛ چرا که انبساط نمی‌تواند نسبی باشد و انبساط نسبی در حقیقت انبساط نیست، بلکه قبض بیشتر است؛ هرچند ممکن است محدوده‌ی خودخواهی و قبض فردی که دارای چنین انبساطی است در بعضی موارد کم‌تر باشد اما قبض وی در مواردی دیگر شدیدتر می‌باشد؛ مثل مورد دوستان، پدر و مادر.

خاموش نمودن جنجال است. طبق قاعده‌ای که بیان شد، این افراد به خود فشار می‌آورند تا سختی خود را به راحتی دیگران نفروشند؛ بلکه راحتی دیگران را به سختی خود می‌خرند؛ به همین دلیل، در هر مشکلی قسمتی از اعضای ظاهری و متعلقات آنان باید از دست رود؛ به گونه‌ای که شاعر می‌فرماید:

طفل زمان گرفت چو پروانه‌ام به مشت

جرم دمی که بر سرگل‌ها نشسته‌ام  
چون انسان به این عالم آمده و با حق مأنوس شده است،  
همه‌ی سختی‌ها را باید تحمل کند؛ هر چند همه او را تار و مار کنند؛ چرا که علت بسط مؤمن و مسلمان به خاطر ارتباط او با بسیط مطلق است. به هر جهت، هر زمان هر کس از راه می‌رسد و مرا تار و مار می‌کند و دعوا یا اختلاف یا درگیری برای من به وجود می‌آورد، مجبور می‌شوم کوتاه بیایم؛ چون جانشین خداوند بر روی زمینم و با خدای مطلق ارتباط برقرار کرده‌ام و به قدری بسیط شده‌ام که همه مرا می‌شکنند و من هم به این شکستن راضی هستم؛ چون هم شکستن از اوست و هم شکسته شدن به او می‌رسد و من نیز دوست دارم. هر کسی که می‌رسد و سیلی به صورتم می‌زند، اول فکر می‌کنم آیا جواب دادن به او مفید است یا می‌بینم که اکنون زمان پاسخ دادن به او نیست و این کار را عقل اجازه نمی‌دهد، به همین جهت ساكت می‌شوم. باز نفر دوم

را برای خود می‌خواهد و به کسی اجازه‌ی نفس کشیدن نمی‌دهد؛ مانند هیتلر. عده‌ای هم هستند که عالم عقل را در عالم نفس جا داده‌اند و تمام عقل آن‌ها نفسشان است. این کفر، بدتر از کفر مادی است و این افراد، عالم بالا را در عالم پایین منقبض و به زور چپانده و درد زیادی برای خود و اطرافیانشان حاصل کرده‌اند و به جهت نادانی، ایرادهای گوناگونی از عاقلان می‌گیرند. این افراد به خاطر سکون و خاموشی عقلشان که منقبض شده و در دست نفس افتاده - و خود شخص نیز منقبض شده است و دیگر فرد باز و آگاهی نیست - با همین دید به اطراف خود می‌نگرد و همه‌جا ناله از کمک نکردن دوستان می‌زند؛ بدون این‌که خود به کسی کمک کرده باشد و یا دست کسی را گرفته باشد.

### ریشه و نشانه‌ی بسط مؤمن

مؤمن به قدری منبسط است که در اطراف او همه می‌توانند راحت زندگی کنند؛ برای مثال، اگر کسی بجهه‌ی او را کتک بزنند - چون نفس او در دست عقل وی است - به خاطر فرزند و حب پدری به سرعت زننده را محکوم نمی‌کند؛ بلکه دنبال حل مسئله است؛ چون گاهی اشتباه از طرف فرزند اوست و گاهی تقصیر برای شخص مقابل است و راه حل در محکومیت یکسویه و به تعقیب خود یا به ضرر خود نیست؛ بلکه راه حل، یافت مقصر و

می‌کند، همان‌گونه که در قرآن کریم می‌فرماید: **﴿وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا﴾**<sup>۱</sup>؛ چون زمین نیز احساس سنجنی و درد می‌کند. و گاه فرد دیگری با ولی‌الهی می‌نشینند و به اندازه‌ی او بساط را می‌گیرد. ممکن است شخصی بساط خود را از فرد نمازخوانی **﴿بَلْ يَرْجُوا أَنْ يُؤْتَهُ مِنَ الْأَرْضِ مَا لَا يَرْجُوا﴾** بگیرد که در حد دوستی‌های دنیاگی بسیط باشد و او این فرد را بسیط کند و از گوششی عزلت به در آورد و باعث رفع بسیاری از **﴿بَلْ يَرْجُوا أَنْ يُؤْتَهُ مِنَ الْأَرْضِ مَا لَا يَرْجُوا﴾** بیماری‌های روانی او گردد.

### قبض و همنشینی با ابليس

در جهت قبض شدن نیز این‌گونه است؛ زیرا کسی که با شیطان همنشین می‌شود، در نهایت قبض قرار می‌گیرد؛ چرا که شیطان از همه بسته‌تر و قبض‌تر شده است. اگر کسی با کافر یا با صاحب نفسی که عقل خود را تابع نفسانیات کرده است همنشین شود، شخص بر اثر رفت و آمد با او حالت قبض را به خود می‌گیرد و بعد از مدتی قبض در او ملکه می‌شود و اگر در قبض پیشافت کرد، ابليس را که از همه بسته‌تر است مشاهده می‌کند و با او همسنخ می‌شود و در نتیجه ارتباط آن دو با یکدیگر -که از یک جنس شده‌اند- به راحتی برقرار می‌شود.

خداآنند از ملایکه و ابليس برای انسان سجده طلبید؛ ولی

می‌آید و می‌زند و همین‌طور دیگران، به جرم دمی که بر سر گل‌ها نشسته‌ام و چون عاقل شده‌ام دیگر عقل اجازه نمی‌دهد بدون اجازه‌ی او حرکتی کنم.

در تاریخ زندگی امیر مؤمنان **عليه السلام** می‌بینیم آن حضرت قدرت تحمل سیلی که به همسر گرامی ایشان زده شد را داشتند؛ در حالی که برای آن حضرت بسیار دردناک و جان‌کاه بوده است. ایشان این قدرت را داشتند که گردن مهاجمان را بزنند، ولی این کار را نکردند؛ چون نمی‌خواستند بساط عالم را به هم زند و آسمان و زمین را به هم ریزد؛ هر چند خداوند و عقل نیز اجازه‌ی این کار را نمی‌داد و آن حضرت خوب می‌دانست اگر با مهاجمان مقابله کنند، دین خدا به ناسامانی می‌رسد. به همین جهت آن مصیبت عظیم را تحمل نمودند و هیچ حرکتی از خود نشان ندادند و توان خود را در مشت قدرتمند خویش حبس نمودند؛ در نتیجه دین با همه‌ی آن دشمنی‌ها و گرفتاری‌ها تا امروز باقی مانده است.

همان‌طور که اشاره شد علت این بسط، ارتباط با بسیط مطلق است؛ چرا که کمال همنشین در انسان اثر می‌کند. ممکن است بسیط‌ها و مسلمان‌ها مختلف باشند. گاه شخصی نزد حق می‌نشینند و بساطت حق را به خود می‌گیرد و حتی در گل و سنگ و چوب نیز اثر می‌گذارد و حق آن‌ها را به خاطر بساطت رعایت

## بسط خداوند

خداوند شکن اندر شکن است و تمام هستی از او ریخته می شود و لحظه به لحظه رو به شکستن می رود. یک عالم ریز ریز که هر لحظه ریزتر می شود و ریزها هم ریزتر می شوند. هستی در هر لحظه رو به افزونی است و به دیدهی مادی ما حق از این زیادی ضرر می بیند، ولی منبسط بودن حق تعالی اجازه می دهد تا هرچه در عالم است رشد کند؛ چرا که هرچه رشد می کند در قبضهی قدرت اوست.

## انکار و اثبات حق تعالی

هرچه در بحث کلام و اخلاق پیش می رویم، قدرت انکار حق در ادیان و ملل و در به اصطلاح دهکدهی جهانی بیشتر می شود. در بحث پژوهشی و هستی شناسی نیز چنین است و هرچه مواد ریزتر می شود، نمود وجود خداوند در آن ها کمتر می شود؛ اگرچه این سؤال همیشه برای آنها باقی است که آیا در جهان خدایی هست یا نه؟

در طول تاریخ با اینکه این همه استدلال بر وجود خداوند شده است، مراد از خداوند چیست؟ انسان هنگامی که به طور واقعی و حقیقی می نگرد، حق را نمی بیند و موضوع حق را نمی یابد تا لفظ خدا را برابر آن حمل کند.

شیطان نتوانست از نفس خود بگذرد و عقل را توجیه کند که با یک سجده می تواند تا ابد در نعمت بماند، بلکه نتوانست حالت سجده را به خود گیرد و ادای آن را درآورد؛ در نتیجه رو در روی بسیط مطلق ایستاد و در نفس فرو رفت. او نمی دانست که نفس، تنها یک عالم از عوالم بی شمار حق تعالی است. او با انتخاب عالم نفس، بقیهی عوالم را از دست داد. او کوچکترین عالم را در عوالم وجودی انتخاب کرد و خود را کوچک نمود و از مرحله اطلاقی و گسترده‌گی به سمت قبض و جمع شدن رفت. از زمانی که سجده نکرد، در عالم نفس افتاد و بسیار کوچک شد و هرچه به قیامت نزدیکتر می شویم، عالم او کوچکتر و منقبض تر می شود و هرچه حق روشن تر گردد، پستی نفس بیشتر مشخص می شود. چنین شخصی درهای خروجی به سمت عقل و عشق به حق که درون نفس است را به روی خود می بندد و هرچه مهلت او بیشتر می شود، منقبض تر می گردد. البته این موضوع بسیار سنگینی است و برای اثبات، بحث زیادی را می طلبد و نیازمند فصل جدگانه‌ای است؛ اما به طور خلاصه می توان چنین بیان کرد که مسیر الهی به بسط و مسیر شیطان به قبض منتهی می شود و در عرفان باید این بحث به طور گسترده بیان شود. پس شیطان منقبض ترین فرد است که توان هیچ حرکتی را به سمت و سویی که نیازمند عقل است ندارد.

به طور کلی ملاک دیوانه شدن چیست؟ آیا شخصی که رفته و به حق رسیده و خداوند را دیده، کلام و حرکاتش غیرمعمول با انسان‌های دیگر شده است؟ چنین کسی به نظر این افراد دیوانه است یا در حقیقت دیوانه است؟ پس این ادعاهای قاعده‌ی کلی درست نمی‌کند؛ زیرا ملاک ضرر داشتن و دیوانه شدن و دیوانگی معلوم نیست و اگر هم معلوم باشد با چند مورد جزیی، قاعده‌ی کلی به دست نمی‌آید.

در دنیا غیر از کفر و دین - با سلسله مراتبی که دارد - چیزی نیست و هرچه هست، رشد نیافته‌ی این دو هست و اگر چیزی رشد کند، به این دو گوشه و دو انتهای راه می‌یابند و در آخرت نیز چیزی جز جهنم و بهشت - با سلسله مراتبی که دارد - وجود ندارد. در آخرت همه از جهنم به بهشت حرکت می‌کنند و در این عالم هم شروع دین را باید از کفر جست و جو نمایند. اگر دین را از آبا و اجداد شروع کردیم، چیزی جز لقلقه‌ی زبان و بدن نمی‌شود، ولی اگر از کفر شروع کردیم و به دین رسیدیم، دین به جان ما می‌نشینند؛ همان‌طور که اگر در آخرت نیز انسان به جهنم نرود، بهشت نوشش نمی‌شود و گمان می‌کند در جهنم چیزی هست که او ندیده است.

انسان موجودی کنگکاو و ماجراجوست. حضرت آدم علیہ السلام به خاطر کنگکاوی و ماجراجویی گندم را خورد و کنگکاوی او بود که باعث شد خدا همه‌ی هستی دنیا که کفر و دین است و همه‌ی

آیا مراد از خدا یعنی خالق ما؟ آیا خدا یعنی آنچه قلب ما به آن گواهی می‌دهد؟ آیا خدا یعنی آنچه که در هنگام سختی و شداید می‌خوانیم؟ آیا خدا یعنی یک مفهوم ذهنی که کمک‌رسان است؟ به راستی خدا کیست و چیست و کجاست و چگونه به وجود آمده و از کجا پیدا شده است و ما چگونه می‌توانیم به او دست یابیم؟ آیا خدا یعنی قرآن کریم، با این‌که قرآن کریم راهنمای سوی خدادست؟ آیا قرآن کریم که نور دارد خداوند یعنی نور قرآن و یا خدا یعنی مثل نور خورشید؟ آیا خدا نوری است و نورش با نور خورشید تفاوت دارد و نوری است که دیده نمی‌شود؟ در این صورت چگونه می‌توان به او گفت نور؟ پس خدا چیست، کیست و کجاست؟

بسیاری از انسان‌هایی که خدا را اثبات کرده‌اند، تصوری از خدا ارایه نداده و گفته‌اند در این محدوده صحبت نکنید که جای بحث نیست و علت لزوم این سکوت را دوری از دیوانه شدن گفته‌اند. آیا این سخن جز ترسانیدن دیگران چیز دیگری است؟ اگر عده‌ای به خدا فکر کرده‌اند و دیوانه شده‌اند، قاعده‌ی کلی می‌شود که همگان دیوانه شوند؟ خیر! چرا که قاعده‌ی کلی دلیل می‌خواهد و به صرف این‌که چند نفر این‌گونه شده‌اند و عقل خود را در این بادیه از دست داده‌اند، نمی‌شود قاعده‌ی کلی درست کرد؛ مگر این‌که استقراری تام باشد که آن نیز در این زمینه امکان ندارد.

فاطعیت حقایقی را درک کرده‌اند و پی‌گیر آن حقایق می‌باشد و در مقابل آن‌ها، کفار از دنیا حقایقی را درک کرده و آن را قبول نموده‌اند. کسی که در وسط این دو دسته افکار قرار می‌گیرد، به جای این‌که این تفکر را جمع کند، خود دچار توهمندی شود و به هر سو که می‌نگرد، می‌بیند هر کدام سخن حقیقی را می‌گویند که این نشان از ناآگاهی او دارد؛ زیرا هیچ‌گاه نمی‌توان دین و کفر را با هم جمع نمود.

دین می‌گوید دنیا حقیقتی دارد و بالاتر از این دنیا نیز حقایق و حقیقتی بس بزرگ‌تر است که بعد از مرگ به آن؛ یعنی به جهان آخرت منتقل می‌شویم. کفر در برابر می‌گوید تمام حقیقت در همین دنیاست و جهان دیگری نیست. هر کدام از صاحبان ایمان و کفر دلایلی برای گفته‌های خود می‌آورند. اگر انسان هنوز راه خود را انتخاب نکرده است، باید یکی از این راه‌ها را برگزیند که این دو سخن قابل جمع نیست. یکی ادعا می‌کند و دیگری انکار، و افراد متوسط در آگاهی نمی‌توانند این دو تضاد را در کنار هم بنشانند.

### قبض در استنباط حکم

این مشکل در استنباط حکم، توسط عالمان دینی نیز می‌تواند رخ نماید. افراد متوسط حوزه‌ی از آن‌جا که به ملاک‌های احکام، عقاید و اخلاق آشنایی عمیقی ندارند، گزاره‌های دینی که به

هستی آخرت را که جهنم و بهشت است به او نشان دهد. البته جهنم، جهنم است و انسان باید از آن برحدار باشد؛ هر چند دنیا برای مؤمنان جهنم است و سخت در دنیا در عذاب هستند؛ از این‌رو طعم شیرین سختی و عذاب و طعم غربت از حق، جدایی، تنها‌یی، دشمن و همه و همه را در این دنیا می‌چشند و بدنشان با نیزه و تیر آشنا شده است و تنها طعم حق و عزت می‌ماند که در آخرت می‌بینند. انسان باید هر دو طعم را بچشد؛ چون کنجکاو است و اگر در این دنیا شیرینی چشید، آن جهان سختی می‌بیند و چنان‌چه این‌جا سختی دید، در آن سرا شیرینی می‌بینند.

متدينان، دین را حقیقت و دنیا را قسمت آخر، کوچک و مقدار کم حقیقت می‌دانند. کفار آن را باطل و دنیا را حق می‌دانند. عده‌ای امام را صاحب اجازه‌ی عالم و آدم می‌دانند و می‌گویند انجام هر کاری بدون اذن امام گناه است و گروهی نیز امامی در جامعه نمی‌شناسند. بسیاری در جامعه مصوبه هستند و رأی و نظر و فتوای مجتهد را متن واقع می‌دانند و عده‌ای مخطئه هستند و می‌گویند مجتهد نیز که غیر از معصوم است می‌تواند اشتباه نماید.

در این میان دسته‌ای در بین این دو گروه متضاد یافت می‌شوند که از تعامل این افکار به وجود آمده‌اند و آن حد وسط اندیشه است. برای نمونه، در حوزه‌ی دین و کفر، برخی از متدينان با

معامله می‌باشد و اجرای صیغه‌ی معامله، آن هم به زیان عربی الزامی نمی‌باشد، اما چون پیامبر اکرم ﷺ در میان قوم عرب زبان مبعوث گردیده‌اند، وضوح در معامله را به زبان عربی و در قالب صیغه جاری کرده و مردم عرب از آن تبعیت کرده‌اند.

دین به خودی خود ساده و بسیط است تا مردم بتوانند همان‌گونه که روزانه پی‌گیر امور زندگی خود هستند، دین را نیز در متن زندگی جاری سازند.

اگر دین به همان سادگی و بی‌آلایشی و با همان بساطت و گسترده‌گی که دارد به مردم ساده و بی‌آلایش آموزش داده شود، مردم، خدا و دین را در زندگی خود می‌یابند و به عبادت خدای بی‌آلایش مشتاق می‌گردند و پی‌گیر تکلفات و سختی‌ها نمی‌شوند و نان خیلی‌ها را از این مسیر قطع می‌کنند.

معاطات در صیغه‌ی عقد و ازدواج جاری است. اگر به شخصی که برای خرید کالایی به مغازه می‌رود توجه کنید، می‌بینید که کالا بر می‌دارد و می‌گوید: چند؟ فروشنده قیمت را می‌گوید، او نیز پول را تحويل می‌دهد و می‌رود. حال، این معامله را اگر بخواهید با دقت بنگرید، می‌بینید در معامله‌ای که با عظمت است، نقل و انتقال به راحتی و به‌گونه‌ای شرعی صورت گرفته است؛ گرچه شاید خیلی از نقل و انتقال‌ها نیز در هر دو طرف معامله مورد سوء استفاده قرار گیرد؛ ولی هر دو راضی

دست می‌دهند و نیز سخنان غیر دینی را به عنوان نظرگاه دین می‌پذیرند. آنان ملاکی برای تمیز و تشخیص گزاره‌ی دینی از غیر دینی به دست نیاورده‌اند و نمی‌توانند حقانیت دیدگاه یکی از عالمان را ثابت کنند. از سوی دیگر، این عالمان که در حد وسطی از علم قرار دارند، عالمان دینی را همانند حضرات معصومین ﷺ پذیرفته‌اند؛ از این رو نمی‌توانند نظر عالمان بی‌شماری را رد کنند و تنها بر نظر یکی اعتماد نمایند و به‌ناچار نظر تمامی عالمان را به‌گونه‌ای می‌پذیرند؛ اما اگر ملاک‌ها و مناطق‌ها را تشخیص می‌دادند، به این واماندگی علمی دچار نمی‌شدنند. زمانی که انسان ملاک‌های احکام را دریابد، در افعال مشکل پیدا نمی‌کند. اگر انسان از افعال حضرات معصومین ﷺ ملاک دین را به دست آورد، سخن درست را در می‌یابد و می‌تواند اشتباه عالمان دینی در استنباط از متون دین را تشخیص دهد؛ نه این‌که در اشتباه بماند و در گزاره‌هایی که به نام دین ارایه می‌شود و با هم تهافت دارد سرگردان شود.

در دین اسلام، بسط و گشایش وجود دارد. برای نمونه، معاطات نوعی آسان‌گیری در معاملات است و در تمامی آن‌ها حتی در ازدواج جاری است. لزوم خواندن عقد که هم‌اینک با خطبه و به چند زیان خوانده می‌شود و مرسوم گردیده است حکم الزامی دین نیست، بلکه آن‌چه در معاملات مهم است، وضوح در

ایشان فرمودند: این مسائل را همه گفته‌اند. گفتم این‌که دلیل نیست تا ما هم بگوییم. حضرت ابراهیم علیه السلام به تنها یی رمی می‌نمود و مشکلی نداشت؛ ولی الان به قدری شلوغ است که با احکام فعلی امکان اجرای آن برای خیلی‌ها نیست، ایشان پاسخی ندادند و تنها گفتند: «چه کنیم!»

برای رفع این مشکل در رمی جمرات باید چاره‌ای اندیشید. البته می‌شود صحن را دو یا سه طبقه کرد و مسیرهایی تعیین نمود که عده‌ای به آن طبقات بروند و رمی جمرات کنند تا پیرمردان و زنان کهنسال پایمال نشوند.

### بسط دین مؤمن و قبض کفر کافر

دین مؤمن بسط دارد؛ چنان‌که دین مؤمن، الله و کفر وی اسلام است و اسلام او نیز کفر است و هر سه عشق است و عشق آن‌ها فقر و فقرشان نیز غناست؛ اما در این میان کفر کافران کینه و نفرت است و غضبیشان خودخواهی و محبتیشان منیت است و اسلامشان دوز و کلک و عشقشان شکم و زیر شکم و فقرشان فلاکت و غنایشان اسراف است.

دین مؤمن کفر است. او اگر فردی دهری و طبیعی را ببیند که خدا را انکار می‌کند و می‌گوید خدایی نیست، طبیعت را که دین کافر است در پاسخ می‌آورد و می‌گوید خدا همان است که خالق و سازنده‌ی انسان است. اوست که نطفه را در جای‌گاه خاص خود

هستند و اگر مقررات سنگینی برای سوء استفاده کننده قرار دهند، باز هم مانع از سوء استفاده نمی‌شوند؛ ولی مشکل زیادی در معامله ایجاد می‌کند. عقد ازدواج نیز چنین است و سخت‌گیری‌های بی‌مورد و غیر دینی برای جامعه ضرر دارد.

روزی به حضرت آیت الله العظمی ارجاع کرد: «کسی علیه السلام به خاطر قایل بودن به صیغه در ازدواج اشکال گرفت. ایشان چندین استدلال در این رابطه آورد و من آن را نقد و رد کردم. سخن پایانی ایشان اجماع بود. گفتم: ما شیعیان اجماع را قبول نداریم مگر اجماع قدماًی که مدرکی برای آن نباشد و در این میان، تنها قول معصوم علیه السلام برای ما حجت است. ایشان در پایان، داستانی از شیخ انصاری علیه السلام نقل کرد و فرمود: زن و مردی نزد شیخ آمدند و گفتند عقد ما را بخوان. شیخ گفت من عقد شما را می‌خوانم و از فردا شما زن و شوهرید، آن‌ها رفتند و پس از چند روزی، مرد نزد شیخ آمد و گفت عقد ما را خواندید یا نه؟ ما از آن موقع که گفتید، با هم زندگی می‌کنیم. شیخ گفت فراموش کردم عقد را بخوانم؛ ولی از همان کلام که گفتم شما از فردا زن و شوهرید، شما با هم زن و شوهر شدید و آن کلام جای صیغه را می‌گیرد.

روزی در درس حضرت آیت الله گلپایگانی علیه السلام که در رساله‌ی خود درباره‌ی رمی جمرات، احکام بسیار مشکلی گفته است و با جمعیت میلیونی حجاج، انجام آن ممکن نیست بحث می‌نمودم.

این پرده از جانب حق است، به خاطر خاک انسان‌های زمینی است؛ و گرنه حق چیزی را پنهان ننموده و همه چیز آشکار و رها در آسمان و زمین چیده شده است.

### قبض؛ انکار و نه!

شناخت کفر به این است که شخص هرچه می‌شنود آن را انکار می‌کند و «نه، درست نیست» می‌گوید. اولین کلامی که از زبان کافر جاری می‌شود این عبارت است: «نه». این شخص هر حقیقتی را که می‌شنود رد می‌کند و چنان‌چه حقیقت دین را نیز ببیند، به آن کافر می‌شود. این‌گونه است که از وجود چنین خصلتی، می‌شود به آینده‌ی فرد پی برد و دانست او با ایمان از دنیا می‌رود یا خیر.

### تفاوت بسط با تسامح و تساهل

اگر خواننده‌ی محترم تا بدین‌جا با نگارنده همراه شده باشد، ممکن است اصطلاح «بسط» با پیشینه‌ای که او در ذهن دارد، ذهن او را به اصطلاح «تساهل و تسامح» انصراف داده باشد که باید خاطرنشان نمود میان این دو اصطلاح فرسنگ‌ها فاصله است. هنگامی که انسان به دین و کفر می‌نگرد، درمی‌یابد که دین مطلق و خالص نمی‌تواند در جامعه‌ی امروزی که با پیشرفت و توسعه‌ی دینی و با آرمان‌های الهی فاصله‌ی بسیار دارد پایدار بماند. تجربه‌ی مطالعه در تاریخ انبیای الهی علیهم السلام نیز چنین نشان می‌دهد

قرار می‌دهد تا شروع به رشد کند و انسانی شود. او با کافر همنوا می‌شود که خدای دیگری نمی‌شناسد. خدا یعنی تولیدکننده‌ی انسان، آیا آفریننده و تولیدگر انسان طبیعت است؟ اگر طبیعت است، مؤمن نیز به همان کسی که انسان را تولید می‌کند خدا می‌گوید.

کافر قبض دارد و پرده روی پرده بر خود می‌افکند و تار جهل بر تن خود می‌تند. سبب انکار کافر، جهل است. هر جهله‌ی از پوشش و پرده‌ای تشکیل شده است. وقتی پرده‌ای روی اشیا می‌افتد، انسان آن را نمی‌بیند؛ در این صورت انسان‌ها دو دسته هستند: عده‌ای هر حقیقتی که مورد بحث واقع می‌شود را ممکن می‌دانند و برخی نیز حقایق را انکار می‌کنند و می‌گویند چنین چیزی در خارج وجود ندارد که در صورت نخست، باور و ایمان و در صورت دوم، کفر نامیده می‌شود.

بخشی از این پوشش و انکار توسط حق است و قسمتی را خود فرد پوشانده و نخواسته است که آن را ببیند که در این صورت خود را از قافله‌ی حق بینان عقب نگاه داشته و حق در این میان خسارت ندیده است؛ هر چند حق پرده روی اشیا انداخته و می‌خواهد انسان را از پایین به بالا بکشاند؛ پس کفر نخست از جانب حق به صورت ستر و پوشش در اشیا پدید می‌آید و سپس از جانب عبد بر روی خود افکننده می‌شود. در صورت نخست که

می‌شوند. کفری که با اسلام، خدا و انبیا مخالفت کند و از تمام امکانات برای نابودی دین استفاده نماید، وجود ندارد؛ چون هنگامی که بحث استفاده از امکانات می‌شود، دنیاطلبانی اطراف کفر مانع استفاده‌ی آن برای نابودی دین می‌شوند و همه‌ی امکانات را به نفع خویش ضبط می‌کنند؛ پس دست کفر خالی می‌ماند و توان درگیری از او گرفته می‌شود و از طرفی نیز همواره چنین بوده است که دین ابزار چندانی برای دفاع از خود نداشته و دنیای دینداران چندان رونقی نیافته است.

### دین و کفر تسامحی و خطر دنیاطلبی

در اینجا دو قشر دیگر می‌مانند که پرورش دهنده‌گان کفر و دین هستند و آن دین و کفر تسامحی است که هر دو مخلوط به دنیاست و به همین سبب می‌توانند در کنار هم زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند.

خطر دنیاطلبی از آسیب‌های جدی دینداری در عصر حاضر است که بیشتر از همه عالمان دینی شیعی را تهدید می‌کند. میان علم، فهم و درک عالمان از دین، شائبه‌ای از دنیا وجود دارد؛ به خصوص در عالمان حوزه‌ی علمیه قم که بعد از قیام حضرت امام خمینی در جهان به عنوان مرکز علمی تشیع مطرح شدند. البته سرپرستان هر گروهی همین‌طور می‌باشند. به‌طور مثال گاه پیش

و هر دین و آینی که تاکنون آمده، به نوعی دست‌خوش تحول دنیایی گردیده است. چنان‌چه دین مطلق حاکم شود، بساط تفکر انسان عقب‌مانده‌ی غارنشین در بشرکنونی هویدا می‌شود و این بشر با چنین تفکری که دارد نمی‌تواند خوبی محض را دریافت کند؛ به همین سبب است که گاهی دین در دست متعصبان افرادی افتاده است و بر آن بوده‌اند تا فقط احکام ظاهری دین را با زور بر افراد جامعه حاکم کنند و گاه نیز دین در دست دنیاطلبانی قرار گرفته است که تساهل و تسامح را در دین رواج می‌داده‌اند و زمانی هم به دست عده‌ای می‌افتد که باطن دین را بدون ظاهر ترویج می‌کنند. گروه ظاهرگرا و نیز باطن‌گرایان اگر هم اشتباه کنند، چون جزو متن دین هستند، چندان به دین ضربه و آسیب جدی وارد نمی‌آورند؛ ولی اهل تساهل و تسامح از جهتی باعث خاموشی دین در ظاهر می‌شوند و از جهتی نیز باعث حفظ افرادی که دین در آن‌ها بسیار رسوخ کرده است می‌گردد؛ چرا که وقتی این افراد حقیقتی را در اوج خود فهمیدند، به آن عشق می‌ورزند و در پی آن می‌سوزند و هم‌چون پروانه خود را به وصال شمع می‌رسانند و جزو آن می‌شوند و به جهان روشنی می‌بخشند و این عده در بازار تساهل و تسامح زنده می‌مانند.

در کفر نیز تسامح وجود دارد. دنیاطلبانی که در دامن دین پی دنیا می‌گردد، فراوان هستند و در اطراف کفر نیز زیاد یافت

## نگاه زمان‌شناسانه به بسط و قبض

بهتر است به موضوع بسط و ایمان نگاهی زمان‌شناسانه داشته باشیم. نباید فراموش کرد که ما در زمان غیبت امام زمان (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) زندگی می‌کنیم. در این دوران، یاران واقعی حق بسیار محدود می‌باشند؛ به‌گونه‌ای که به تعداد انگشتان دست نمی‌رسند. از این‌رو افراط در اسلام در چنین جامعه‌ای باعث خشک شدن مسیر و برچیده شدن مسلمین می‌شود و دنیاطلبان هرگز نخواهند گذاشت که اسلام محض پیاده شود. دنیا کنونی برای دنیاطلبان است و دینداران کفرستیز و کافران دین سیز توان مقابله با یک‌دیگر را ندارند. کفر اسیر پول نیست و حاضر است دنیا را بدهد تا مسلمانی در جهان نباشد و دین اصیل نیز اسیر عالم ناسوت و دنیا نمی‌شود و همه چیز خود را فدا می‌کند تا کجی و کاستی و کفری در عالم نباشد. مؤمن دین‌دار که حتی در دادن جان خود بسط دارد، جان خود را در این مسیر می‌ریزد و دل به وعده‌ی بهتر می‌سپرد؛ اگرچه در کفر نیز وعده‌ها می‌دهند و جان‌های افراد را می‌گیرند. هر دو وعده هم حقیقت دارد؛ ولی وعده‌های دین، خیرهای آخرتی است که زمین نمی‌تواند آن را حمل کند و وعده‌های کفر، نعمت‌های دنیایی مانند بهترین زن، بهترین خانه، امکانات و غنایم و بیشترین پول‌هاست. عده‌ای که به کفر رو می‌کنند و به خاطر عزت و اقتدار کفر می‌جنگند، در حقیقت دنیا را فدای نهایت کفر - که عزت است - می‌کنند.

آمده است که علماء به شلوغ شدن کلاس خود می‌نازنند و گاهی نیز به شهریه دادن و یا به انجام کارهای عمرانی افتخار می‌کنند. کشورهای غربی نیز به این کار عالمان دل خوش کرده و آرام می‌باشند که این آرامش جهان کفر باعث رشد نخبگانی هم‌چون امام خمینی ره می‌شود.

آن زمان که آیت‌الله بروجردی بیمار شدند و شاه به دیدن ایشان آمد، همه‌ی علماء به احترام در حضور شاه ایستادند؛ ولی حضرت امام ره هم‌چنان در جای خود نشسته بودند. شاه دانست که امام ره او را می‌شکند، هر چند این را فراموش کرد. رضاشاه نیز وقتی به قم آمد، شیر ساکت در بیشه را شناخت؛ اما کاری خدایی بود که او آزاری نرسانید و فقط عالمی پیر را از روی حرص و جوشی که داشت در حرم حضرت معصومه علیها السلام به زیر شلاق و چکمه گرفت.

زمانی که ناصرالدین شاه به مشهد می‌رفت، عالمان برای دیدار او آماده می‌شدند، اما فقط مرحوم حاجی سبزواری که خود را بزرگ‌تر از شاه می‌دانست به دیدار او نرفت. البته ناصرالدین شاه نتوانست از او دست بردارد و خود به دیدن مرحوم حاجی رفت تا نکند بوی اختلاف از او بیرون آید و این زرنگی شاه بود که مخالفتها را با دیدار و پول حل می‌کرد و حلقه‌ی اتصال مردم با مسئولان؛ یعنی عالمان دینی را حفظ می‌نمود.

را می خواهد که این امور نهایت کفر است و عزت اسلام نیز انکار چنین عزت‌هایی است؛ حتی انکار عزت.

اثر دنیا به قدری زیاد است که همه رارام می‌کند. حتی خداوند نیز بر اساس همین اصل و با دادن روزی به بندگان است که در زمین حکم می‌راند و صاحب اقتدار است.

### تعامل مؤمن با کافر

کافر به سبب جهل و به سبب دنیاطلبی است که به قبض گرفتار می‌شود، اما مؤمن که بسط دارد از این امور رهاست. مؤمن حتی با کافر نیز تعامل دارد. او حتی هدیه‌ی کافر را نیز می‌پذیرد. رد هدیه از کافر دلیل دل‌مردگی و بسته بودن انسان است. هدیه را نباید هیچ‌گاه رد نمود. اگر مؤمنی هدیه را - هرچه باشد - رد نماید و برخوردی استقبال‌گونه با آن نداشته باشد، سبب می‌شود وی از توحید ذاتی به توحید اسمایی و صفاتی فرو افندو در این صورت تنها توحید در برخی از اسماء را دارا می‌گردد و از توحید در اسم رحمان که رحمت واسعه‌ی حق است بی‌نصیب می‌شود، بلکه چنین مؤمنی مشرک می‌گردد، چون کافری را که در رحمت گسترده‌ی حق، حیات و روزی دارد، رانده است؛ مخلوق و آفریده‌ای که بهترین موجودی خود را به ارمغان می‌آورد، آن هم هدیه‌ی دوست‌داشتنی خود، در برابر، برخورد آن‌که خود را دیندار و با ایمان می‌داند چه باید باشد؟ آیا باید به خاطر این

### ذلت کفر و دین با چیرگی دنیاطلبان

ذلت کفر و دین در زمان غیبت است که دنیا دست دنیاطلبانی می‌افتد که به خاطر مقدار کمی پول حاضرند چاقو بکشند و یک‌دیگر را بکشند؛ ولی کافر و دیندار اصیل حاضر نیست این کار را بکند. آن‌ها به خاطر عزت خود دست به اسلحه می‌برند. کافر و مسلمان واقعی حاضر است نان خشک و حتی علف بیابان را بخورد و سر به طرف مقابل خم نکند و به یقین یکی حق و دیگری باطل است و ما نمی‌خواهیم در اینجا بحث کنیم که کدام حق است و کدام باطل و استدلالی نیز بر حقانیت گروهی نمی‌آوریم و فقط می‌گوییم جهان روی دو پایه دور می‌زند و آن کفر و ایمان است که دنیاطلبان و دنیادوستان این دو را خاموش کرده‌اند.

ما دنیاطلبی را نشناخته‌ایم و آن را کوچک دانسته‌ایم. عالم مادی نیاز به رشد دارد و به حدی باید رشد کند که به خاطر مسایل ریز، درگیری ایجاد شود. چگونه در پژوهشی به خاطر یک باکتری، جنگی در می‌گیرد و دو پژوهش به خاطر مسایل کوچک اختلاف نظر پیدا می‌کنند. این درگیری به خاطر کوچک بودن مسئله نیست و ما آن را کوچک حساب کرده‌ایم. در میان دنیاطلبان نیز این‌گونه است و آنان دنیا را کوچک و خرد نمی‌پندازند. نهایت دنیاطلبی کفر است. دنیاطلب در درجه‌ی آخر عزت و اقتدار، دنیا

نحوی کافر استفاده نکند که نمی‌توان برای او بالاترین درجه‌ی ایمان توحیدی را ثابت نمود. کسی که چیزی را دوست ندارد و آن را ترک می‌کند تنها از درجه‌ی پایین ایمان به ملایکه و افعال الهی بهره‌مند است و از ریویات عالی الهی نبرده است.

باید در کفر را گشود و کافر را مسلمان نمود و مسلمان را کافر، تا افعال و اندیشه و دل و قلب در جای کفر و اسلام پیش رود و در سمت کفر و نادانی و گمراهی به انتها برسد تا بتواند کافران را در آن جهت راهنمای باشد و در سمت دین و ایمان و اسلام نیز به قدری پیش رود که همه را گرد خود جمع کند و راهبری را آغاز نماید. این چنین شخصی به یقین خداست یا شعله‌ای از خدا در او افتاده است.

### دینداری و بسط در عصر غیبت

در پیش گفته که ایمان همان بسط است و در ادامه خاطرنشان شدیم که نمی‌شود در عصر غیبت که افراد جامعه نمی‌توانند از دنیا دست بردارند، دین محض و خالص را پیاده نمود. در اینجا آن را با آوردن مثالی پی می‌گیریم. مردی به همسرش گفت: زن، چرا سحر مرا بیدار نمی‌کنی تا سحری بخورم؟ زن پاسخ داد: تو روزه نمی‌گیری، برای چه بیدارت کنم؟! مرد پاسخ داد: روزه نمی‌گیرم، نماز نمی‌خوانم، مسجد نمی‌روم، قرآن نمی‌خوانم، اگر سحری هم نخورم که دیگر هیچ بویی از مسلمانی نبردهام و مسلمان نیستم.

رفتار، با وی هم‌چون دیگر کافران برخورد نمود و مهر خود را از او برداشت و وی را به درون خود راه نداد و یا از خود راند یا باید از او استقبال نمود و هدیه‌ی او را پذیرفت ولز از آن استفاده نکرد و وی را فریب داد؟ آیا دین یعنی فریب و نیرنگ؟! اگر ظاهرسازی نکنیم پس چه باید کرد تا دل کافر به خاطر این هدیه نرنجد؛ زیرا هدیه را باید با جان و دل پذیرفت، ولی با این هدیه که به گمان او بهترین است چه باید نمود؟

شاید راه حلی باشد و آن این‌که انسان خود را دوستدار هدیه‌ی وی نموده و هدیه را از جان پذیرا شود؛ آن هم به خاطر دوست‌داشتن و به تیّت استفاده و آن‌گاه که او هدیه را آورد و هنگامه‌ی استفاده فرا رسید، به خود بگوید من مسلمانم و اسلام به من این اجازه را نداده تا هدیه‌ی‌های کافر که نجس پذیر است را استفاده کنم و من هدیه‌ی شما را ستاندم و هرچند آن را بسیار دوست دارم، نمی‌توانم از آن استفاده کنم. در اینجا ایمان راستین هم برای خود شخص و هم برای آن کافر هدیه آورنده روشن می‌شود و هر دو معنای تسلیم و سلامت را در می‌یابند.

آیا می‌شود انسان دو چهره داشته باشد: هم هدیه‌ی نجس کافر را دوست داشته باشد و هم نام خود را مؤمن گذارد؟ این امری روشن است و به همین فرد «مؤمن راستین» می‌گوییم که هرچند چیزی را دوست دارد، اما به خاطر فرمان خدا آن را ترک می‌کند، و گرنه اگر با دوست نداشتن یا نتوانستن، گناه نکند و از هدیه‌ی

رتبی بودن دین ایمان داشت که این امر حقیقت دارد. زمانی که ما به امامان معصوم علیهم السلام می‌نگریم خود را کودکی که در ابتدای دین ایستاده است مشاهده می‌کنیم؛ پس نباید افرادی را که در رتبه‌های پایین دین هستند مسخره کنیم یا بی‌اعتنای به آنان باشیم. ابتدای دین پایان کفر است که یک قدم به سمت دین آمده است. حال یا در زبان یا به دروغ یا به ترس یا به دوست داشتن بگوید: «أشهد أَن لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ»؛ خدا و رسولش را قبول دارم.

### تعامل عاشقانه‌ی خداوند با مؤمن

مؤمن کسی است که بسط دارد و بساطت وی سبب می‌شود حیاتی شیرین و بسط یافته داشته باشد. خداوند متعال نیز به کسی که بسط دارد با بساطت تمام رفتار می‌نماید و جزای او را بسیار گسترده می‌سازد. قرآن کریم می‌فرماید: ﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ اُنثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيهَنَّ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛ هر کس کردار صالح و نیکی به شرط ایمان انجام دهد، ما زندگانی پاکیزه‌ای به او می‌دهیم و او تولدی دوباره می‌یابد و بهترین کاری را که در طول عمرش انجام داده است، جزای تمام عمر او قرار می‌دهیم.

این قضیه از مطلبی بس عمیق حکایت دارد که به زبان ساده‌ی آن مرد بیان شده و آن رتبه‌بندی دین است. دین با وجود مرتبه‌های فراوان، گاه تا مرز کفر و الحاد پیش می‌رود و از کفر نیرو می‌گیرد؛ اما میان کفر و دین مراتب بسیاری است که نخستین آن، دوستی در قلب است، آن هم به رتبه‌های متعدد، بعد اندیشه در ابعاد دین که باز به مرتبه‌های متعدد است و سپس اعمال دین و عمل نمودن به آن است که آن هم در درجه‌های فراوانی است.

دینداری نخست از دوستی دنیا که همان خوردن باشد شروع می‌شود و اگر کسی بیداری سحرهای ماه مبارک رمضان را دوست داشته باشد، از آن رو که مسلمانان در این وقت بیدارند و سحری می‌خورند، او با واسطه در صف مسلمانان است. برای تربیت فرزند نیز باید از همین قاعده استفاده کرد. چه خوب است که طفل شیرخوار را در این ساعت شیر داد و یا کودکان چهار ساله تا ده ساله را در سحر با ناز و نواش بیدار نمود، ولی فقط برای خوردن یک وعده غذای بیشتر و بعد کمک صبحانه را عقب انداخت تا به ظهر رسید و به بچه خاطرنشان کرد که تا ظهر روزه را نگاه دارد. همگام با روزه است که انسان می‌تواند فرزند خود را رشد دهد.

نسبت به افراد بزرگ‌تر نیز باید رتبه‌ی دینی آن‌ها را سنجید و آنان را از مرحله‌ای که هستند رشد داد و رو به ترقی کشاند و به

میان انسان و دین، بی‌اندازه رشته‌های محبت وجود دارد که اگر زمانی یک راه بسته شود و انسان از یک جهت نسبت به دین اشکال و بعض پیدا کند، چنان‌چه همان را بگوید متوجه می‌شود خیر است و درمی‌یابد که از زیادی محبت، حب به بعض تبدیل شده و دین ایرادی ندارد.

### استنباط نادرست گزاره‌های دینی

اگر کسی درجه‌بندی محبت انسان یا محبتی که در دین است را انکار نماید و رابطه‌ی آن دو را در نیابد، در کشاکش تغییر فرکانس‌ها و طول موج‌های آن، از کشف گزاره‌های دینی مرتبط با آن ناتوان می‌گردد و برای انسانی که هم‌پای محبت دینی پیش نرفته است نامشخص می‌شود و در نتیجه چنین فردی سخن دین را متوجه نمی‌شود و نمی‌تواند برداشتی درست از دین داشته باشد. مؤمنی که بسط دارد با مسلمانی که هنوز به بساطت مؤمن نرسیده است، برداشتی متفاوت از دین دارند و رفتار آنان نیز مختلف است. اگر مسلمانی که بسط ندارد کافری را که اهل فلسفه و تعقل است ببیند، حق بحث با او را ندارد؛ زیرا او درون‌گروهی می‌اندیشد و کسی را به درون خود راه نمی‌دهد. برخی از افرادی که غرور علمی آن‌ها را گرفته است، به همین جهت مردم را درون خود راه نمی‌دهند. دین و مکتبی که برای ماست، جهان با همه‌ی افرادش را در بر دارد. اگر کافری ادعا نماید مکتب شما در مورد

مفاد این آیه‌ی شریفه مثل آن است که بانکی اعلام کند اگر کسی طی پنج سال، پول خود را در این بانک بگذارد، ما سپرده‌ی او را در بقیه‌ی روزها مطابق با بیشترین موجودی او در طی این چند سال محاسبه می‌کنیم. فرض کنید کسی دفترچه‌ی پس‌اندازی داشته که به‌طور معمول ده‌هزار تومان در آن می‌گذاشته و برداشت می‌کرده است؛ ولی زمانی خانه‌ای را می‌فروشد و ده میلیون تومان به سپرده‌ی خود می‌افرايد، و حالا قرار است بانک طبق ده میلیون تومان با او رفتار کند؛ چون **﴿بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾** قرار است با او رفتار نماید. خداوند نیز چنین وعده‌ای را در آیه داده است و عجب معامله‌ی پرسودی برای عبد می‌باشد.

مؤمنی که بسط دارد، رشته‌های محبت است که تمام شراشر وجودی او را فرا می‌گیرد. دین در سراسر وجود خود خوبی‌هایی دارد؛ خواه در توبیخ و تنبیه‌ها و خواه در تشویق و اکرام‌ها که انسان از راه علم و عمل به این خیر و خوبی‌ها می‌رسد و رشد می‌کند و هر دو مسیر، دست یک‌دیگر را گرفته‌اند. آدمی با حب و عصیت دینی باعث کارهای خیری می‌شود؛ هر چند در قلب آن‌ها را باور نداشته باشد؛ اما بعد از عمل می‌فهمد و می‌یابد راهی را که انتخاب کرده، درست بوده است؛ پس عمل، علم واضح‌ترو و زیادتری را به ارمغان می‌آورد و می‌فهمد راهش درست است.

کفر چه می‌گوید، باید آیات کفر را دسته‌بندی کرد و به او ارایه داد و گفت اسلام در مورد شما که حقیقتی در این عالم هستید چنین گزاره‌هایی دارد. می‌توان این کتاب الهی را به کافری هدیه داد تا حقیقت خود را در آن دریابد. حق، کفر را ذلیل نکرده، بلکه آن را معرفی نموده است و ذلالت آن‌ها ذاتی است.

اگر تعریفی که قرآن کریم از کافران نموده است را به کافر برسانیم و بگوییم قرآن کریم در مورد شما چنین مطالبی را دارد، او آن را راحت و از عمق جان می‌پذیرد؛ مثل مسلمانانی که به حبسه فرار کرده بودند و در مقابل پادشاه حبسه، سوره‌ی مریم را خواندند. افسوس که برخی از متولیان تبلیغ دین هر جا می‌روند، سرود حق سر می‌دهند، حقی که همه جا هست؛ ولی آنان او را منحصر در آسمان‌ها می‌پنداشند تا دست نایافتند باشد؛ به‌گونه‌ای که خود آن‌ها نیز به این حق نمی‌رسند و تنها او را تبلیغ می‌کنند.

### تفاوت میان مفهوم، معنا و واقعیت

برای تبیین این معنا به شکلی دقیق‌تر نیاز به توضیح تفاوت، معنا، مفهوم و حقیقت و مصدق است. قضایا گاهی هم مفهوم، هم معنا و هم مصدق و حقیقت دارد، گاه معنا و مفهوم دارد ولی مصدق ندارد و گاه نه مفهوم، نه معنا و نه مصدق دارد. با حفظ این مقدمه می‌گوییم درصد بالایی از علم‌های ما مصدق و معنا ندارد؛ بلکه فقط مفهوم صرف است. ما در منطق گفتیم تقسیمی

که ابن‌سینا و ارسطو دارند کامل نیست و این قضیه در آن‌جا بیان نشده است و آنان تنها بر حول مفهوم سخن گفته‌اند. برای نمونه، وقتی از «عرش» می‌گویید، این واژه مفهوم دارد ولی معنا و مصدق آن را درک نمی‌کنیم. هم‌چنین است «قلم» و «لوح» که فقط مفهوم آن را درک می‌کنیم، ولی از معنا و مصدق آن خبری نداریم؛ اگرچه در کنار ما باشد، اما چون ما آن را نمی‌شناسیم، معنای آن را نمی‌فهمیم. مثل کسی که اسم فرد ناشناسی را می‌شنود؛ ولی از شکل و قیافه‌ی او هیچ اطلاعی ندارد؛ به همین خاطر حتی اگر کنار او هم نشسته باشد، او را نمی‌شناسد. دانشمندان علوم تجربی اگر چیزی را نمی‌دانند می‌گویند نمی‌فهمیم و وقتی نمی‌دانند اقرار می‌کنند که نمی‌فهمند. برای مثال دانشی تجربی می‌گوید من فلان ویروس را می‌شناسم و یا ویروس فلان بیماری را نمی‌شناسم، و دیگر خود را با مفهوم سرگرم نمی‌سازد. اما متأسفانه ما در علوم انسانی این‌گونه رفتار نمی‌کنیم. جن و انس را در هم می‌آمیزیم و خود را عالم دهر می‌دانیم؛ در حالی که فقط مفهوم را می‌دانیم و مفهوم نیز علم‌آور نیست.

وقتی در قرآن کریم از آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه سخن به میان می‌آید، ما مفهوم آسمان و زمین و هفت را می‌فهمیم؛ ولی آسمان‌ها و زمین‌های هفت‌گانه را درک معنوی و مصدقی

تفاوت دارد؛ همان‌طور که سيف و صارم هر کدام غير از ديگري است. سيف شمشير را گويند و صارم، شمشير تيز را و بشر از ظاهر و بشره است و انسان از انس. پس اگر کسی سخن از ترادف گويد، نااگاهانه سخن می‌گويد. نااگاهى انسانى که بسط ندارد در تمامی برداشت‌های وي از دين هويدا و آشكار می‌گدد. نگارنده در دوران کودکي خود بسيار می‌اندیشيد که چرا خون نجس است و چرا خداوند چيز نجسی را در تمام رگ و پی ما می‌چرخاند در حالی که با قدری اندیشه دریافتم که خون به خودی خود نجس نیست؛ چرا که حیات است و حیات بدن نیز به خون است ولی وقتی خون از بدن ما بیرون می‌آید و حیات خود را از دست می‌دهد و می‌میرد آنگاه است که نجس است، از این رو سرنگی که از بدن بیرون می‌آيد با آن که درون خون فرو رفته است، اگر خونی همراه آن نباشد، پاک است حتی اگر چاقویی داخل بدن شود و بیرون آید ولی خونی با آن همراه نباشد، پاک است. آن زمان‌ها که اين پرسش همواره ذهن مرا مشغول نموده بود از استادی پرسیدم، ايشان چنان نگاهي به من نمود که نزديك بود زهره‌ي من آب شود و درس تعطيل گردد به همين خاطر ديگر هیچ نگفتم.

در مورد خون دانستم که تا درون بدن است نجس نیست و طبيعت ما با شيء نجسی اداره نمی‌شود و هر چيزی که وارد بدن

نمی‌کnim. در مورد واژه‌ي خداوند نیز چنین است. در جاي خود گفته‌aim که ما معانی بسیاري همچون مجردات داریم اما لفظ و واژه‌ها اندک است؛ از این رو ممکن است از این باب که لفظها کم تر می‌باشد، دو معنا را با قرینه در یک لفظ داخل کنیم که به آن مجاز می‌گوییم و چاره‌ای از این کار نداریم؛ زیرا معنا مجرد و لفظ مادی است و معنا از ماده بسیار بیشتر است. حال با این کمبود مگر می‌شود دو لفظ را در یک معنا استعمال کرد؟ به طور مثال، انسان با بشر متفاوت است؛ زیرا هر کدام از جهتی به آدمی می‌نگرد و این دو، دو محتواي جداست. سيف و صارم نیز با يكديگر تفاوت می‌کند و هر کدام خصوصیتی جدا دارد. واضح نیز شخص نیست و ما در واقع واضحی تعینی نداریم. نه خدا واضح است و نه شخص خاصی؛ بلکه هر معنایی که پیش می‌آمده، افراد، لفظی را برای آن قرار می‌دادند، این‌گونه است که مردمان را واضح می‌دانیم. البته درست است که قرآن کریم می‌فرماید: «عَلَّمَهُ الْبَيَانَ»<sup>۱</sup>، باید توجه داشت که بیان غير از وضع است. خداوند علم همه چيز را به انسان داده است. خوردن، خوابیدن، بیان و... خداوند علم وضع را به ما داده است تا ما هرچه می‌خواهیم وضع کنیم. حال که ما واضح هستیم، بسیار نیستیم که دو لفظ را برای یک معنا وضع کنیم. انسان و بشر با هم

پرسیده نمی‌شود: **﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعُلُ﴾** و تعبد باید داشت و دنبال چرایی نبود، در حالی که دین این‌گونه نیست گرچه می‌فرماید: **﴿لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعُلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ﴾**<sup>۱</sup>. این در حالی است که خداوند متعال در جای دیگر می‌فرماید: **﴿فَإِنَّ رَبَّهُ لَغَنِيمٌ فَمَا يَرَى﴾**<sup>۲</sup>. خداوند نمی‌فرماید اشکال مکن، بلکه به عکس امر می‌کند که دوباره بنگر، آیا می‌توانی اشکالی بگیری؟ تو نمی‌توانی هیچ ایراد و اشکالی بر ما بگیری؛ چرا که کار ما چنان محکم است که هیچ جای اشکال نیست. فقه باید افزون بر موضوع و حکم، ملاک و مناط احکام را نیز به خوبی بشناسد. حکم و ملاک، هر دو در شریعت نهفته است و قرآن کریم و روایات سرشار از آن است. در روایات شیعی که آن را باید یک آکادمی مدرن علمی دانست، حقایق عقلانی و بلند فراوانی است و به چراهای عقل پاسخ می‌دهد. کسی که از این مطالب بلند عقلی خبر دارد از چنین مسلمانی و از چنین بسطی لذت می‌برد؛ چرا که آن را هرگز اسیر خرافات و حرف‌های بی‌اساس و قبض و ناگاهی نمی‌داند.

دین ما از لحاظ عقلی چنان بسطی دارد که می‌توان بی‌شمار اصول عقلی از آن به دست آورد و آن را در یک نشت جهانی -

شود و بیرون آید، اگر چیزی همراهش نباشد، پاک است. نه تنها خون بلکه منی نیز این چنین است و تا وقتی که در وجود انسان است نجس نیست، بلکه یک حقیقت و حیات است. ابن‌سینا در مورد منی می‌گوید که آن «ماء الحیات» است، بیین آن را کجا می‌ریزی. هر چیزی در جای خود حیات دارد. غایط نیز این چنین است و تا در وجود آدمی است پاک است، از این رو وقتی لوازم پزشکی را در اندوسکوپی یا دیگر موارد وارد معده یا روده می‌سازند پاک است؛ چرا که در آن مرز امنیت و طهارت وجود دارد.

بنابراین، اگر کسی به ما اشکال کند و بگوید انسان که سرتا پا همه‌ی بدن او نجس است؛ از خون و منی گرفته تا قاذورات و چیزهای دیگر، پس طهارت‌ش کجاست که بتواند با آن نماز بخواند و عبادت نماید؟ خواهیم گفت که چنین نیست و همه‌ی بدن انسان با تمام محتويات آن تا زمانی که در بدن است پاک است ولی وقتی که چیزی از آن بیرون می‌آید همچون رئیس اداره‌ای است که از اداره بیرون می‌آید و دیگر رئیس کسی نیست؛ چرا که از محدوده‌ی خود خارج گشته است.

خطوط دیانت باید مشخص گردد و برای مسلمانان فرهنگ و تثبیت شود. گاه در کشور موجی از پرسش‌ها مطرح می‌شود که به جای پاسخ، تنها گفته می‌شود خداوند از آن‌چه انجام می‌دهد

- آنیاء / ۲۳.

- ملک / ۳.

حکم را باید پیرایه دانست. این بحث‌ها که بر اساس اصول عقلاتی و فلسفی مطرح می‌شد به راحتی قواعد مارکس و انگلს را که مدعی داشتن عقل می‌باشند، زیر سؤال می‌برد و حقیقت تابناک دین را برای آنان آشکار می‌کرد.

### آیین تشیع؛ بسط به تمام تمام

بسطی که از آن یاد شد تنها در آیین تشیع است و ادیان و مذاهب دیگر درگیر قبض مفترط هستند. برای نمونه، قبضی که در دین مسیحیت است سبب بی‌اعتقادی مراکز اصلی مسیحیت به این دین شده است. کشیشان مسیحی از نظر دینی و اعتقادی مانند درویش‌ها هستند. سران این جوامع افرادی بی‌اعتقاد و فراماسونری هستند. حضرت امام خمینی<sup>ره</sup> به مطابیه به چنین افرادی می‌فرمود اگر چیزی آن طرف قرآن نوشته است، به ما هم بگویید! قبض انسان را به جایی می‌رساند که حتی فرد به دین خود نیز بی‌اعتقاد می‌شود. این امر منحصر به یهود یا مسیحیت نیست و در روایات است که می‌فرمایند: «شَرِّ النَّاسِ خَدَّامْنَا»؛ کسی که به مرکز دایره نزدیک‌تر است، دیگر اعتقاد ندارد و همه‌ی کارهای وی ظاهرسازی است. در قرآن کریم از این گروه با عنوان: «لَيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» و «يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ» یاد شده است. متأسفانه در طول تاریخ، سرگذشت دیانت این‌گونه بوده

که دانشمندان جهان در آن جمع شوند - ارایه داد و از آنان خواست اگر می‌توانند آن را مورد نقد علمی قرار دهند. اگر ما با شکاکان عالم وارد کارزار شویم، آن هنگام روشن می‌شود که با همین امور می‌توان دین خداوند را اثبات کرد و حقانیت اسلام، ولایت و شیعه را هویدا ساخت. دین ما صد درصد عقلانی است و همچون معادلات ریاضی به‌طور مطلق، منطقی و صحیح است. ما در بحث‌های خود بارها گفته‌ایم اگر حکمی وجود داشته باشد که نشود با آن حکم، اصل اسلام را ثابت کرد، آن حکم پیرایه است و حکم خدای تعالی نیست. یک حکم دینی می‌تواند تمام دین را ثابت کند؛ به شرطی که دینی باشد. این یک اصل کلی است و ما به این اصل اعتصام و اعتماد کامل داریم و شاید بیش از چهل سال است که این اصل را مصدر اندیشه‌ی خود قرار داده‌ایم. نگارنده در باب بررسی عقلانیت دین اسلام، در زمان ستم‌شاهی این اصل را برای گروهی مارکسیست و کمونیست مطرح نمود و مبارز می‌طلبید و خود نیز یک احکامی که آنان به عنوان خردۀ بر دین اسلام می‌آوردن و مشکل بسیاری با آن داشتند، طرح می‌کردم. به عنوان نمونه، شریعت می‌گوید زیر بغل مرده‌ای که داخل قبر می‌گذارید، چوبی نهید و برای این چوب نیز احکام چندی بیان کرده است. باید با همین حکم حتی با حکم تازه بودن این چوب بشود حقانیت اسلام را ثابت کرد، و گرنه این

چیزی نرم خوست و استکباری در وجود او دیده نمی‌شود، برخلاف کسی که قبض دارد و به ایمان نرسیده است. کسی که قبض دارد، به استکبار آلوده است. گاه استکبار انسان چنان فراوان می‌شود که حتی در دین خود نیز استکبار می‌جوید و برای نمونه، **پنجم** تنها به یکی از عالمان دینی سر فرود می‌آورد، یا خداوند را **ششم** می‌گیرد و حضرات معصومین علیهم السلام را از دست می‌دهد. اگر مؤمن **نهم** به ظرف کمال و به بسط برسد، حتی به یک سنگ یا به یک آجر نیز می‌گوید: «السلام عليك يا ظهر الله، السلام عليك يا خلق الله!» **دهم** این سلام نه تنها اشکالی ندارد، بلکه کمال انسان را می‌رساند و از بت پرستی نیز بیگانه است. بت پرستی آن جاست که انسان به غیر خدا استقلال دهد. وقتی «ذات» و «استقلال» را از سنگ بردارید، **یازدهم** همان جا که نشسته‌اید - البته کسی متوجه نشود! - اگر به عنوان ناز کردن دست به سر سنگ بکشید، حق به دست می‌آید. البته چنین کسی اگر حیوانی، مورچه‌ای یا گربه‌ای را نیز ببیند، به آن لگد نمی‌زند و گرنه دست به سنگ کشیدن وی جز بازی نخواهد بود. مؤمنی که بسط دارد اگر ناتوانی را دید یا اگر به همسرو فرزند خود رسید، باید بتواند بر سر آنان نیز دست بکشد. یک راننده‌ی تریلی - که اهل راه و عارف و اصلی بود - می‌گفت وقتی در جاده رانندگی می‌کنم و می‌بینم درخت‌هایی در مسیر هست که از بی‌آبی در حال خشک شدن هستند، از تریلی پیاده می‌شوم، کنار درخت‌ها

است. بسیاری خود را به مرکز دیانت می‌رسانده‌اند، اما از بی‌اعتقادترین افراد به آن آیین بوده‌اند. نمونه‌ی این ماجرا در اسلام، خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس هستند که خود را خلیفه‌ی رسول خدا علیهم السلام معرفی می‌کردند و با تمامی دیانت مبارزه می‌کردند.  
**دوازدهم** دین اسلام به لحاظ بسطی که دارد کامل‌ترین و جامع‌ترین دین الهی است که تمامی احکام مورد نیاز بشر را درون خود نهفته دارد. این‌که گفته می‌شود: «پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک» کافی است، چنین نیست و با این شعار کلی نمی‌توان حتی جامعه‌ای بدوعی و کوچک را اداره نمود و حتی پاسخ‌گوی یک فرد هم نیست؛ اما اسلام و به‌ویژه مکتب حضرات معصومین علیهم السلام تمام مسایل و نیازها را هم‌چون اصول قانون ترسیم و تثبیت کرده است. اسلام در بیان دین و زندگی، دقیق‌ترین نقشه‌ی راهنمای راهنمای دست انسان می‌دهد و تمام خصوصیات و جزئیاتی که یک فرد در زندگی خود به آن نیازمند می‌شود را تبیین نموده است؛ به طوری که اگر امروز بخواهیم بالاتر از این ترسیم چیزی داشته باشیم، هرگز ممکن نیست.

### بسط و دوری از استکبار

یکی از ویژگی‌های مؤمنی که بسط دارد این است که با هر

اگر انسان مانند اولیا، انبیا و سفرای الهی به این مقام برسد و زبان قرآن کریم که می‌فرماید: «وَلَا تَمْسِ فِي الْأَرْضِ مَرَحًا»<sup>۱</sup> را دریابد، آه دل سنگ را می‌شنود. او دیگر بر زمین به صورت محکم و با حالت متکبرانه راه نمی‌رود. چنین نیست که تکبر تنها نسبت به انسان دیگری مذموم باشد، بلکه تکبر نسبت به موجودات و دیگر آفریده‌ها نیز مذموم است؛ زیرا تمام موجودات سفرای الهی هستند. اگر انسان به جایی رسد که دلی، روحی و عقلی بیابد که دست به هر موجودی می‌گذارد بگوید: «یا الله»، این کمال و معرفت و بلندی است. البته این تازه آغاز راه سلوک است و راه بیش از این است. بسط مؤمن است که او را به عوالم دیگر راه می‌برد.

### نزاع مصلحت و حقیقت

در میان دعوای قبض و بسط، دعوای بسیار خود را می‌نماید و آن نزاع میان مصلحت و حقیقت است. آیا مؤمنی که به بسط رسیده است همواره جانب حقیقت را می‌گیرد یا در عمل و کردار خود به مصلحت می‌گراید و یا گاه به حقیقت و گاه به مصلحت عمل می‌نماید؟

البته این بحث، بعد از آن پیش می‌آید که فرد اقرار نماید

می‌روم و سلام و عذرخواهی می‌کنم و می‌گویم ببخشید که من دیر آمدم، نمی‌دانستم. بعد مثل این‌که می‌خواهم به دهان کسی آب ببریزم، به آن‌ها آب می‌دهم. به راستی این مرد چه صفائی دارد! از این بالاتر می‌گفت وقتی می‌بینم سنگی وسط جاده است، تریلی را کنار می‌زنم، پایین می‌آیم، به سنگ سلام می‌کنم و می‌گویم ببخشید! آدم غافل زیاد است، شما را در این‌جا خرد می‌کنند. بعد با احترام و اجازه آن را برمی‌دارم و کنار جاده می‌گذارم و خدا حافظی می‌کنم. وی می‌گفت گاهی چند سال بعد، دلم برای آن سنگ تنگ می‌شود. چه صفائی! اگر عالمی، عارفی، مجتهدی چنین دلی داشته باشد، عالم آباد می‌شود. البته چنین کسی خود را از دست می‌دهد و تا بخواهد سنگ‌هایی را جمع کند، عمری برای وی نمی‌ماند، ولی این رفتار خیلی صفا می‌خواهد. برخلاف کسی که به همه‌ی عالم وجود لگد می‌زند و می‌گوید: من بالاترم و بالاتر از من نباید کسی باشد. این‌که فردی متولی امور دینی شود، برای وی دلیل نمی‌شود که بتواند دیگران را لگدگوب نماید. اگر او کسی را قبول ندارد، نداشته باشد، ولی لگدزدن به دیگران معنایی ندارد. اگر انسان همانند آن رانده‌ی تریلی به چنین دلی برسد که با همه چیز با بسط رفتار نماید، نمی‌تواند در دنیا راحت باشد و مشکل پیدا می‌کند؛ مگر این‌که «مقام جمیعی» داشته باشد که حساب صاحبان این مقام جداست.

«حقیقت» وجود دارد و سراسر عوالم هستی، حقیقت است.

نزاع مصلحت و حقیقت هنگامی شکل می‌گیرد که افزون بر تأیید حقیقت، توجه شود در جهات فعلی و از لحاظ عملی، مصالحی وجود دارد که انکار نشدنی است. حال اگر حقیقت امری با مصلحت آن همراه بود و بیان حقیقتی یا عمل به حقیقتی مصلحت داشت، این هماهنگی کار را آسان می‌سازد و عمل به حقیقت و بیان حقیقت، خود مصلحت می‌باشد و از هماهنگی مناسبی برخوردار است اما نزاع این دو وقتی رخ می‌نماید که بیان حقیقت یا عمل به حقیقتی خلاف مصلحت فرد یا گروهی باشد. در چنین مواردی چه باید کرد؟ آیا بیان حقیقت مقدم است؛ هر چند خلاف مصلحت باشد یا آنکه باید مصلحت را در نظر داشت و مصلحت بر حقیقت مقدم است یا آنکه مصلحت، خود حقیقتی است که بر هر حقیقتی مقدم است؟

پاسخ درست این پرسش‌ها این است که بعد از تشخیص درست مصلحت، باید هر مصلحتی را بر هر حقیقتی مقدم داشت؛ اگرچه آن حقیقت از اصول باشد؛ زیرا مصلحت، لسان قدرت است و حقیقت، لسان مطلق و باید این لسان، همراه مصلحت و لسان قدرت قرار گیرد. مصلحت، خود یک حقیقت نیست؛ اگرچه حقیقتی است که همراه قدرت معنا می‌شود و وجودی نسبی دارد.

البته از این بیان، دو دسته نمی‌توانند به درستی بهره گیرند: یکی افراد افراطی که به بهانه‌ی حقیقت‌گویی، مصلحت را از دست می‌دهند و خود را در مخاطره قرار می‌دهند و دو دیگر افراد تغريطی و ترسو که به بهانه‌ی مصلحت، حقیقت را کم‌بها می‌سازند و مصالح ناموزون را موزون جلوه می‌دهند.  
پس این‌چنین نیست که عمل به حقیقت و بیان آن چندان مشکل باشد و برفرض سختی، از موقعیت ارزشی چندانی برخوردار نباشد؛ ولی روش حقیقت‌گرایان محض به دلیل نادیده گرفتن مصلحت اشتباه است و روش مصلحت‌گرایان بی‌موردنیز انحرافی است؛ زیرا حقیقت را ناموزون جلوه می‌دهند. افراد کامل و سالمی که بتوانند مصلحت درست را تشخیص دهند و حقیقت را نیز دارای اهمیت بدانند، چندان فراوان نیستند و کم‌تر به چشم می‌خورند؛ زیرا افراد موزون و سالم و بسطیافته کم‌تر یافت می‌شوند.

اما افراد عادی که به بسط نرسیده‌اند، حقیقت را چگونه می‌یابند؟ امور واقعی و حقایق گوناگون هستی را می‌توان از حیث بیان و عنوان در میان مردم بر دو دسته دانست: یک گروه، حقایق ثابت و همه‌فهم است که در میان همه‌ی اقوام و ملل حکم واحدی دارد؛ مثل این‌که ظلم و زور زشت است و خیانت ناروا و ناپسند است. گروه دوم، احکام و اموری است که به واسطه‌ی دلایل متعدد و مختلف و به ضرب و زور دلیل و صاحب دلیل،

شكل و عنوان حقیقت به خود می‌گیرد.

می‌توان دسته‌ی نخست را حقایق ثابت و گروه دوم را حقایق متبدل و متغیر دانست؛ اگرچه دسته‌ی دوم، حقایق واقعی نیست و تنها حقیقتی عنوانی است. حقایق غیر متبدل و ثابت در میان عقاید بشری بسیار کم است و با این وجود در احکام جزیی و نحوه‌ی اجرای مصاديق خارجی چندان شفاف و سالم نمی‌باشد. در میان عقاید آدمی، باورهای فراوانی وجود دارد که رنگ و روی حقیقت به خود گرفته و هر اندیشمند و عالمی و هر قوم و مردمی از این‌گونه باورها دارند؛ در صورتی که این‌گونه نیست و بسیاری از آن عقاید و احکام و شریعت‌ها متبدل است و دلیل حکمی ندارد و باید آن را حقایق عنوانی، جزیی، منطقه‌ای، قومی، گروهی و سلیقه‌های فردی نامید.

عالیم یا مردمی در زمانی به واسطه‌ی دلیل یا خلق و خو و یا نسبتی، امری را با هزاران دلیل علیل به کرسی نشانده‌اند و از آن حمایت می‌کنند و بر آن قسم می‌خورند و برای تبلیغ و نهادینه کردن آن در میان مردم تلاش می‌کنند و گاه نیز در دفاع از آن خون‌هایی ریخته می‌شود؛ در حالی که این حکم و امر، نه دلیل محکمی دارد و نه درست است و بعد از چند صباحی، عالم یا حاکمی دیگر یا خود آن مردم درباره‌ی آن به‌گونه‌ای دیگر می‌اندیشند و گویی تمامی آن زحمت‌ها، دلیل‌ها و خون‌های

ریخته شده هیچ بوده است و هیچ.

روزی چیزی بد جلوه داده می‌شود، بدون آنکه شناخته شده باشد. امری زیبا نشان داده می‌شود، بدون آنکه مهمی در جهت آن در کار باشد. داد و فریادی به‌پا می‌شود و سرو صدایی به راه می‌افتد و جنگ و ستیزی می‌شود و بعد هم دیگر هیچ.

دانشمندان، محققان و عالمانی بر اثر خوشبینی نسبت به علوم و فنون خود، زود به باور و عقیده‌ای می‌رسند و برای آن دلیلی می‌آورند و بر آن اصرار و پافشاری می‌کنند، بی‌آنکه توجهی مناسب به جهات مختلف دیگر آن داشته باشند و نسبت به آن اهمیتی دهنند. همین امر، علت بسیاری از دگرگونی‌های عقیدتی شده و بسیاری از مردم نیز در همین راستا گرفتار گشته‌اند.

شایسته است هر کسی - از علما و دانشمندان گرفته تا مردم عادی - در حالی که بر عقیده‌ی خود پافشاری دارد، نسبت به عقاید دیگران نیز بی‌تفاوت نباشد و سخنان دیگران را به‌خوبی بشنود و به دلایل دیگران توجه داشته باشد، بدون آنکه تعجیل، تعصب و زورگویی را پیش کشد و بسطی را که فرد مؤمن دارد فراموش نماید و آن را از دست دهد. کسی که بسط دارد پای‌بند سخنی نمی‌شود و بر هر حکم و عقیده‌ای به عنوان حقیقت و واقعیت ثابت، گردن نمی‌نهاد تا درگیر تغییر و تخریب نگردد. کسی که بسط دارد می‌داند چنین نیست که هرچه عالمی می‌گوید

چه خوب است فرد دانا و فهمیده، عقاید خود را دسته‌بندی کند و تمامی اندیشه‌های خود را در یک ردیف قرار ندهد و نسبت به هر عقیده‌ای همان قدر اهمیت دهد که آن را به واقع نزدیک می‌داند، بی آنکه زودباور و خیال‌پرداز و عجول باشد تا این‌که به مقام بسط دست یابد و قدرت نقد اندیشه‌ها را درون خود بیابد.

کسی که بسط یافته است هرگز از خودراضی نمی‌باشد. انسان باید به بعضی از عقاید خود رنگ ابهام دهد و به بعضی با دیده‌ی تردید بنگرد و نسبت به دسته‌ای مشکوک باشد تا از نظر روانی فردی از خودراضی نگردد و البته عقاید ثابت خود را پیدا کند و نسبت به غیر ثابت از آن نیز بی‌تفاوت نباشد.

آدمی باید هرچه بیشتر جست‌وجو و تحقیق را دنبال کند و روز به روز، ثبات فکری بیشتری پیدا کند و خود را به حق، سزاوار عناوینی از قبیل محقق، فهمیده، دانا و دانشمند بسازد تا آنکه به مقامی رسد که مقام مؤمنان است و در آن مقام قرار گیرد.

مقامی بس گسترده که بسط در بسط است و هیچ قبض و تنگی در آن دیده نمی‌شود.

شاید گفته شود این سخن ما با آن‌چه در پیش گفتیم و حقیقت بسط را توضیح دادیم تنافی داشته باشد. باید توجه داشت بسطی که ما در پیش از آن سخن گفتیم با مفهوم تصدیق همراه و ملازم است. تصدیق با آنکه بسیط است، عنوان مرکب دارد؛ زیرا

درست است و هر تحقیقی به غایت رسیده باشد و هر عقیده‌ای کامل و سالم باشد و هرچه به اسم علم و فلسفه یا دین و شریعت گفته می‌شود، حقیقت داشته باشد.

بسیاری از امور و احکامی که به نام علم و فلسفه عنوان می‌گردد و به نام دین و شریعت معروف می‌شود، نه علم و فلسفه است، نه دین و شریعت، و تنها منسوب به این عناوین است و رنگ و رویی علم‌گونه و دینی‌گرایانه دارد و دور از تحقیق، علم، فلسفه، دین و دیانت است.

اگرچه علم، فلسفه، دین و شریعت حق است و به واسطه‌ی این امور می‌توان حقایقی را به دست آورد، این‌چنین نیست که اهل این عناوین در تمامی آن‌چه به آن دست‌یافته‌اند موفق باشند. چه بسیار می‌شود که خیال و توهیمی، هوس و میلی و یا دلیل علیلی آدمی را با عقیده‌ای درگیر می‌کند و به آن پای‌بند می‌گردد، بدون آنکه آدمی بفهمد دور از حقیقت است.

چه خوب است آدمی زود چیزی را به دین و شریعت و علم و فلسفه نسبت ندهد و خود را در پای هر عقیده‌ای گرفتار نسازد و به واسطه‌ی هر عقیده‌ای به دیگران حمله‌ور نشود و خون کسی را به هر عنوانی نریزد و در خود شاهد باور و یقین‌های خیالی نباشد تا نام خود را در طومار جهال و افراد نادان ثبت نکند و حقوق دیگران را ضایع ننماید و بار خود را سنگین نکند.

نیز لوازم عملی آن را نمی‌پذیرند و دسته‌ای انکار عملی پیدا می‌کنند و دسته‌ای به مسخ کردن حقایق می‌پردازند و برای راحت کردن کار خود و راحت شدن از عذاب و جدان، حقیقت را مسخ و وارونه می‌کنند.

این دسته که از تمامی این گروه‌ها خطرناک‌تر و زیان‌بارتر می‌باشند، حقایق عالم هستی را انکار نمی‌کنند، ولی با توجیه و تفسیرهای شخصی و غیر علمی دست به تحریف حقایق و بازی با آن می‌زنند تا خود را درگیر لوازم عملی عقاید خود نسازند. مؤمن شجاع و بسط یافته کسی است که اصلی را که پذیرفته است، به طور ثابت و دقیق از آن حمایت کند و در فکر توجیه و تحریف آن بر نیاید؛ هر چند چنین پذیرشی به زیان وی باشد؛ زیرا این زیان‌باری ممکن است هدایت و سعادت او را در برداشته باشد؛ در حالی که آن توجیه و تحریف، به طور حتم گمراهی خود و دیگران را به دنبال خواهد داشت.

افراد این دسته به طور کلی کسانی هستند که از موقعیت‌های اجتماعی، دینی و مذهبی برخوردارند و نمی‌توانند مردم را آن‌طور که باید داشته باشند. آنان می‌خواهند با مردم طبق خواسته‌ی خود برخورد نمایند و برای چنین خواسته‌ی نامشروعی مجبور می‌شوند که به چنین رفتار نادرستی دست یازند.

آنان بدون آن‌که نقش خود را در آب ببینند، آن را در آفتاب

تصدیق یعنی این‌که «این‌گونه است و جز این نیست» و با این‌که «این است و جز این نیست» مفهومی مرکب است، در عین حال حقیقت آن بسیط است.

تصدیق، حقیقتی وجودی است؛ در حالی که ماهیت آن ذهنی و ذهنیت آن همان ماهیت آن است. این تصدیق که غایت فلسفه است، غیر از باورهای علمی است؛ اگرچه باورهای علمی نیز در نهایت، اندیشه‌های بسیط وجودی خردمند است، بدون آن‌که هم‌چون تصدیق فلسفی، مفهومی مرکب داشته باشد؛ زیرا نتیجه‌ی علم، تنها ارایه‌ی موجودی یک واقعیت نسبی است که تحت مفهوم «این‌گونه» یا «این‌طور است» می‌باشد و هیچ‌گونه غیریتی را نفی نمی‌کند و با هر غیریتی که قوی‌تر جلوه کند، سازگاری دارد.

### تفاوت بساطت با نسبیت

مفهوم بسط - که موضوع این نوشتار است - افزون بر همراهی با «مصلحت»، با مفهوم «نسبیت» نیز همراه است. گفتیم که در عالم حقیقتی وجود دارد. گروهی این اصل را پذیرفته‌اند که عالم حقیقتی دارد و این حقیقت، خود حقایقی را به دنبال دارد، ولی بسیاری از همین گروه اندک، شجاعت پذیرفتن همین اصل را در عمل ندارند و از آن به صورت‌های گوناگون سر باز می‌زنند. برخی

اعتقاد همراهی نمود و در صورت امکان، تنها قدم به قدم، آن‌ها را راهنمایی کرد و بیش از اندازه، دیگران را به عقاید ربانی و ادار ننمود که نتیجه‌ی خوشایندی در پی ندارد.

باید با مردم راه مماشات و سهل‌انگاری را پیش‌گرفت و هر کس که می‌خواهد دشواری را در پیش‌گیرد، این کار را تنها بر خود روا بدارد و سختی را به جان خود بخرد و دشواری را در خود هضم کند و بدون آن‌که عنوان و اعلامی داشته باشد، در پیشبرد ادراک و عمل نسبت به حقایق گام بردارد و محکم و بی‌صدا حرکت کند تا شاید به جایی رسد و از ناحیه‌ی حق تعالیٰ بسطی ویژه یابد.

### تفاوت حکم کلی با نوعی

در بحث «حقیقت» و «نسبیت» مسئله‌ی کلی و نوعی بودن حقیقت با احکامی که دارد دیده می‌شود. این مسئله وقتي اهمیت می‌یابد که بر این مسئله عطف توجه شود که کلیت و نوعیت هر امری می‌تواند با افراد آن کل و نوع در جهاتی متفاوت باشد و نباید افراد را در تمامی جهات با خصوصیات کلی یکسان دید. به طور مثال، انسان و حیوان یک نوعیت و کلیتی دارند، ولی دامنه‌ی صفات و خصوصیات آن‌ها متفاوت است و ممکن است انسانی از حیوان نیز کمتر و پست‌تر باشد یا انسانی حتی از فرشتگان نیز برتر باشد. همین‌طور «حیوان» که جنس است به اندازه‌ای در افراد

عنوان می‌کنند و بدون آن‌که خود را ببینند، دیگران را از دیده می‌گذرانند و بی آن‌که چیزی دیده باشند، دیدن همه چیز را عنوان می‌سازند و خود را نیز رفته به باور می‌اندازند. گاه می‌شود که آنان باور می‌کنند و مردم را نیز به این باور و ادار می‌نمایند و به طور کلی، بر مسخ حقایق و مسخ خود و دیگران همت می‌گمارند و به قدر توان در دنیا شیطنت می‌کنند.

مردان بسط یافته قوی هستند و بعد از پذیرفتن حقیقت، لوازم عملی آن را نیز می‌پذیرند و هم‌چون افراد در بند قبض، در بند سود و زیان مقطوعی خود نیستند. آنان اشکالات خود را بر دوش حقیقت نمی‌گذارند و آن را با شجاعت می‌پذیرند و به جای خود، حقیقت را از هر عیب و نقصی مصنون می‌دانند.

تنها این دسته از بندگان بسط یافته‌ی خدا هستند که عبودیت را به حق پذیرفته و به حق از بندگان خدا هستند و از هر نوع چموشی، طغیان، تندی، خودنمایی و خیانتی به سبب بسطی که دارند بر حذر می‌باشند.

وقتی کسانی که حقیقت را به عنوان یک اصل پذیرفتند دسته‌هایی این‌گونه پیدا کنند، روشن می‌شود که پیروان واقعی حقیقت و افراد بسط یافته، چه قدر کم و اندک می‌باشند و منکران حقیقت و درگیر قبض و گرفتگی چه بسیار فراوان هستند.

این خود دلیل بر این است که نباید زیاد به افراد جامعه پیچید و باید با آن‌ها مدارا کرد و با هر دسته و گروهی به قدر استعداد و

ممکن است مسلمانی گرگ صفت و کافری صفات عادی آدمی را داشته باشد. وجود آدمی به دور از آدمیت یا حیوانیت نیست؛ پس نباید نوعیت و کلیت عناوین، رهزن شناخت فردی موجودات گردد و باید زمینه‌های نوعی را از زمینه‌های فردی جدا کنیم. اگرچه کلیت و نوعیت در جهاتی خاص، اثر وحدتی خود را دارد.

### بسط و عصمت

این مسئله زمینه‌ی ورود به بحث انسان کامل است که فردی از نوع انسان است و گستردترین وجود انسانی است که تمامی عوالم را در خود دارد و در واقع مؤمن حقیقی است و دیگر مؤمنان تنزیلی از مقام کامل بسط یافته‌ی او می‌باشند. در این بحث، لزوم اطاعت از چنین فردی که به سبب بسطی که دارد، به موهبت عصمت رسیده است، مطرح می‌شود. اطاعت از معصوم لایل اطاعت از حقیقت است و مخالفت با آن، گریز از واقعیت و حقیقت می‌باشد که در پیش از آن سخن گفته شد. اطاعت از معصوم، وصول به حقیقت و سعادت را به ارمغان می‌آورد و مخالفت با او پلیدی، حرمان و دوزخ را که پی‌آمد قبض است؛ ولی این امر در زمان غیبت که دست بشر به امام معصوم نمی‌رسد کلیت ندارد و چنین نیست که مجتهدان عصر غیبت دارای عصمت باشند و برداشت‌های آنان از دین، متن واقع دین

تفاوت دارد که حیوانی با حیوانی قابل مقایسه نباشد.

پس ملاک‌های کلی و نوعی با حقایق وجودی متفاوت است؛ اگرچه در جهاتی از کلیت و نوعیت برخودار باشد؛ زیرا ملاک‌های کلی و نوعی و اوصاف ماهوی محدود و عنوانی است، در حالی که ممکن است زمینه‌های وجودی نامحدود و رها باشد.

پس در هر صورت، نباید هر کلی و نوعی را در عنوان و وجود یکسان دید؛ خواه در حقایق ماهوی وجودی باشد یا در عناوین اعتباری و عرفی. می‌توان عناوینی بس کلی در جامعه و عرف مردم در نظر آورد که افراد آن یکسان نباشند؛ اگرچه وحدت نوعی، خود حکایت خاصی را دنبال کند؛ به طور مثال، عناوینی مانند کافر، مسلمان، شهری، روستایی، فقیر، غنی، دوست، دشمن و یا دیگر عناوین محدود بومی؛ مثل: تهرانی، اصفهانی، ترک، فارس، عرب، عجم و یا دیگر عناوین ریز و درشت از این قبیل هرچند حکایتی خاص را دنبال می‌کند، ولی از کلیتی برخوردار نیست که بتوان بی‌محابا درباره‌ی آن قضاوتی یکسان داشت.

ممکن است ترکی خوش‌سلیقه باشد و فارسی بی‌سلیقه، دوستی دشمنی کند و دشمنی دوستی نماید، فردی روستایی متمدن و شهرنشینی عقب‌مانده باشد، فقیری عفیف و فردی غنی پلید باشد یا فقیری پلید و فردی غنی عفیف باشد.

## پیروزی؛ پی‌آمد شکست

نظام حاکم بر آفرینش، هر شکست‌خورده‌ای را در مقطعی از پیروزی قرار می‌دهد و برای او کاری و وظیفه‌ای در نظر می‌گیرد؛ چرا که آفرینش هیچ‌کس و هیچ چیزی در این عالم ناسوتی بیهوده و مهم نیست و خداوند هر کس و هر چیزی را برای جایی و کاری آفریده است؛ از این رو می‌توان گفت لسان فعلیت، سمت و موقعیت افراد را باید از میان لسان توانمندی‌ها و استعداد آنان باز یافت و تشخیص داد. هر کس و هر چیز، خود پیامی از جانب آفریدگار است و با تمامی زشتی، زیبایی، شکست و پیروزی بروز و ظهور فعلیت آفریدگار می‌باشد. غم حسرت و رنج بطالت و درد شکست و اندوه نامرادی برای کسی است که از این معنا و عوامل آگاهی ندارد. باید دل خوش داشت، چشم امید به حق دوخت و سرمست از سرور و نشاط بود و بی‌یأس و حرمان، حیات را دنبال کرد.

## تعدد مراتب کمال

نظام طبیعی و فیزیکی جهان، استحکام و نظم خاص خود را دارد، هم‌چنان که در نظام تربیت، بیشتر افراد در مراتب کمال، موقعیت خاص خود را دارند. اصل کمالات، مراتب و فضایل معنوی در افراد و اشخاص، حقیقتی نسبی است که بستگی به

باشد. اما آنچه مایه‌ی دلگرمی است این است که عالم، نظم خاصی دارد که زمینه‌ی اهمال، بطالت و سرگردانی در آن نیست و سراسر حرکت، کوشش، توان و تلاش است و راهگشای تمامی موجودات می‌باشد. ممکن است بسیاری از اشیا و افراد آنچه باید شوند، نشوند، و آنچه می‌خواهند، نیابند و به آن نرسند و دل از حسرت آن تهی نسازند؛ ولی چنین نیست که این درخواست‌ها و نرسیدن‌ها بدون حساب و کتاب باشد؛ بلکه تمامی این تمایلات، طنین استعدادهایی است که فعلیت آن‌ها متوقف بر اموری تحقیق نایافته است. آن احساس و حسرت و توقع زبان استعداد است اما آنچه حاکم بر عالم و آدم می‌باشد زبان فعلیت است نه زبان استعداد. زبان استعداد با زبان فعلیت در بسیاری از جهات کمی و کیفی تفاوت دارد و ممکن است در موارد فراوانی با یک‌دیگر هم‌گام نباشند و این ناموزونی خود کمال هماهنگی است. باید از زبان استعداد برای تحقیق زبان فعلیت بهره‌گیری کرد و با این فعلیت کارآمد، ریشه‌ی حسرت را برید.

آن کس که موفق می‌باشد و یا خود را موفق می‌داند می‌تواند هم‌چون کسی که شکست خورده، موفق نباشد و در مقایسه‌ی زبان استعداد و فعلیت، شکست خورده‌ی پیروز بوده باشد، بدون آنکه مراتب و مراحل ارزش‌ها مورد حمله قرار گیرد.

مسیر و مقدار فیوضات کمال مطلق دارد و تمامی مراتب نسبت با مبدء فیض در یک چینش وجودی قرار دارد و ذرهای از کمال وجودی بی رابطه با مبدء فیض و دیگر فیوضات برتر و مادون نیست و تمامی مراتب و اشخاص نسبت به یکدیگر نوعی جهت مبدئی پیدا می کنند؛ اگرچه آن مبدئیت تبعی و ظلی باشد. افراد نسبت به مراتب کمال همچون دیگر موجودات متفاوتند و قلهای صعود و نقطه‌ای اوج کمتر نصیب کسی می گردد. تمامی کمالات و مراحل و مراتب آنها رسم و عنوان خاصی ندارد و همهی مفاهیم و عناوین و اسماء و صفات، کلیاتی است که به عنوان سرفصل‌های برداشتی برنهاده می شود، خواه در بیان سرفصل‌های وصفی یا ذاتی باشد و خواه در افراد و اشخاص؛ زیرا کمال یا افراد و موجودات، تمامی جهات عرضی و طولی دارد و شناخت آنها در یک کلیت مفهومی یا حضوری دریافت می شود و هیچ فرد یا چیزی از هماهنگی در بعضی جهات بی بهره نمی باشد؛ اگرچه در تطبیق دادن آن باید مواظب بود تا مصنوبیت نسبی از خطای پیرایه‌های عمومی به دست آید.

پس واژه‌هایی از قبیل امام، پیامبر، ولی، ولایت، پیرو، قطب، مرشد و مربی هر یک می تواند در یک کلیت، ارزش معنوی و جایگاه ویژه‌ی خود را داشته باشد. البته در صورتی که خطای انحرافی در تطبیق مصادیق خارجی رخ ندهد. همچنین چون

وجودات و کمالات وجودی، افراد و اشیای دفعی نیستند و حالت تدریجی دارند، مفاهیم و واژه‌های یاد شده می توانند بر یکدیگر حکومت داشته باشد و ممکن است مرحله‌ای تحت دولت مرتبه‌ای دیگر قرار گیرد و فردی با وصف عنوانی، حاکم بر فردی با وصف عنوانی خاص خود گردد.

پس همان‌طور که ولایت، امام، نبی، عصمت و معصوم، حقایق ملموس عقاید غیبی‌اند، قطب و مرشد نیز می توانند از این کلیت بهره‌مند شوند و اهمیت و ارزش معنوی یابند، با این تفاوت که امام و پیامبر، جهت انتصابی دارند و در جعل و مجعل، مصنوبیت خاص خود را دارند؛ ولی قطب و مرشد در اصطلاح خاص این‌گونه نیستند، از این رو باید در مصدق آنها نهایت اهتمام و دقت را نمود تا از خطای، قصور، تقصیر و پیرایه، مصنوبیت نسبی به دست آید. همین نسبت در مراتب، مراحل و حاکمیت حکومت وجودی و کمال وجودی علت تعدد و کثرت نوری می گردد و توجیهی درست برای تعدد انبیا، امامان و اولیای الهی می شود که هر یک از آنان نیز در زمان خود، موقعیت و زمینه‌ی ظهور و بروز خاص خود را محقق ساخته است. بنابراین، تکامل جامعه و افراد، رشد اجتماعی و کشش ذهنی و فکری، توجیه درستی برای کثرت و تعدد نیست؛ اگرچه تمامی این امور ممکن است معلول نسبیت تمامی آن باشد و صورت درستی به خود

حکم، افضلیت حاکم را در پی دارد. با آنکه ممکن است در زمان واحد چند نبی و امام وجود داشته باشد، حاکمیت همیشه از آن فرد واحدی است و دیگران از او تعییت خواهند کرد و علت این سیطره‌ی معنوی، افضلیت کمالی می‌باشد که در جهت مبدع یا در مراحل کمالی، هرگز قابل تعدد نخواهد بود و وجود عصمت و انتصاب و تعیین الهی در آن‌ها هرگونه تعارض و خلط و خطأ و اشتباهی را از میان بر می‌دارد و تمامی آن بزرگواران، حرکت منظم و افق روشنی را دنبال می‌کنند، برخلاف رهبران و پیشتازان غیر معصوم که اگرچه در جهت فضیلت و افضلیت هم‌چون معصوم می‌باشند و هر یک مقام خاص خود را دارند و وجود عرضی و کمال وجودی در آنان به‌طور عرضی یافت نمی‌شود، عدم وجود عصمت و عدم تطبیق درست و مناسب و عدم امکان آن در انتخاب عمومی و مردمی به طور کامل، وحدت تعیین را از دست می‌دهد و گزینش رهبری در جهت وحدت و تعدد از یک لایحه برخوردار می‌گردد، از این رو ممکن است چند حاکم، رهبر، پیر و مرشد در محدوده‌های خاص خود وجود داشته باشند و یا فردی حاکم بر دیگران بوده باشد، بدون آنکه جهت خاصی را در پی داشته باشد و لایحه و جعل اعتباری نیز کارگشا می‌گردد، همان‌طور که زور، زر و تزویر نیز نقش فراوانی را در این جهت بازی می‌کند و عدم وجود عصمت و انتصاب مصدقی الهی،

گیرد؛ زیرا امتهای مردم مظاهر انبیای خود می‌باشند و فطرت انبیا از جهات علیٰ کمال را بهره‌مند است و مظاهر امت خود می‌باشند؛ همان‌طور که فطرت انبیا، مظاهر فعلی و وصفی حق تعالیٰ است؛ پس چنین نیست که امت گستردگی و بسط یافته یا رشد نموده برتر از نبی و پیامبر شود؛ بلکه نبی و پیامبر برتر موجب تحقق کمال امت خود می‌گردد و در تنزیل وجودی، مناطق فلسفی و جهت علیٰ وجود دارد؛ هر چند جهت معلولی هماهنگ با جهت علیٰ است و در این مسیر تفاوتی ندارند و تنها تفاوت این دو در زمینه‌ی شناخت جهت علیٰ و معلولی و خلط میان حاکم و محکوم است که در توجیه رشد و تکامل، معلول به جای علت می‌نشیند بدون آنکه موقعیت استدلالی درستی داشته باشد.

پس مراتب وجودی سبب تعدد رهبران معصوم می‌گردد و رهبران معصوم، زمینه‌ی رشد و گستردگی امتهای فراهم می‌سازند و نوعی هماهنگی خاصی میان انبیا و امتهای آنان نمود می‌یابد و انقطاع و ناهمانگی و ناموزونی از میان می‌رود. نبی و امام، حاکمیت کلی دارند و به خاطر ویژگی عصمت، مصونیت خاص خود را پیدا می‌کنند و پشتوانه‌ی وجودی آن‌ها، ولایت آنان است و ولایت، چهره‌ی باطنی نبوت و امامت است. نبی و رسول ممکن است ظاهری پنهان باشند و هم‌چون امام در عرض یکدیگر تعدد پیدا کنند؛ گرچه حاکمیت و فعلیت

موقع محقق نمی‌گردد. پشتوانه‌های کاذب و اعتباری اختلاف، جهل، تجاهل، پیرایه و دست‌یابی مردمی در تعیین، همگی در زمینه‌ی تعیین غیرمعصوم دخیل است و در زمینه‌ی معصوم، هیچ یک از این امور نه وجود دارد و نه لازم است و نه می‌تواند امکان داشته باشد. تعدد مراتب و کثرت نبی و امام، مناطق افضلیت و چینش‌های طبیعی همان‌طور که حد وسط وسیعی دارد، در جهت صعود و نزول نیز تابع وحدت همین توسط می‌باشد.

هم‌چنین خاتمیت ولایت از آن معصوم است و غیر معصومی نمی‌تواند داعیه‌ی خاتمیت داشته باشد و حضرت عیسیٰ نیز خاتم ولایت نمی‌باشد؛ همان‌طور که خاتم نبوت نمی‌باشد و تکرار در ظهور و تعدد مظہر از ظهور واحد ممکن نیست و حضرت عیسیٰ در توسط قرار دارد و امام زمان (عجل الله تعالى فرجه الشریف) در ولایت خاتمیت دارد؛ همان‌طور که حضرت رسول اکرم ﷺ در نبوت دارای خاتمیت می‌باشند و در زمان رجعت نیز با آن‌که حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام در کسوت اظهار و حکومت ناسوت مستقر می‌گردند و ظاهر می‌شوند، و با آن‌که هر یک دولت خود را دارند؛ اما امامت دوباره نخواهد داشت و خاتمیت حضرت مهدی (عجل الله تعالى فرجه الشریف) باقی خواهد ماند و حضرت امیر المؤمنان علیه السلام که امیر امامان معصوم علیهم السلام می‌باشد، عنوان ولایت کلی اطلاقی را بر تمامی ائمه‌ی

زمینه‌ی خطاب و قصور و تقصیر و پیرایه را فراهم می‌دارد؛ به طوری که هر موضوع و عنوانی با شگردهای خاص خود، مناطق نسبی یا مناطق خیالی و اعتباری قرار می‌گیرد؛ هرچند در محدوده‌ی خاص اعتباری یا عقلانی و حقیقی باید از هماهنگی خاص یا وحدت فرمانده‌ی برخوردار باشد تا سیر طبیعی خود را حفظ نماید و در صورت نبود چنین وصفی، درگیری و تنازع، سرنوشت همگان را به تدریج تعیین می‌نماید. پشتوانه‌ی تمامی این امور غیر عصیتی، عقلانی است و جبرهای عمومی و احکام کلی، زمینه‌ی تمامی این اقسام و امور را مشخص می‌سازد. بر این اساس، مغالطه میان رهبری در زمینه‌ی عصیت و غیر عصیت روا نمی‌باشد و نباید در بسیاری از جهات، این دو را با هم مقایسه نمود؛ چراکه هر یک، احکام و شرایط ویژه‌ی خود را دارد و نباید هیچ یک را بر دیگری حمل نمود.

پس وحدت امام و نبی با وحدت پیر، قطب، حاکم و سلطان تفاوت دارد و هر یک دلیل جداگانه‌ای دارد؛ اگرچه نظام وحدت، کلی این امور را طلب می‌کند، ملاک و پشتوانه و زمینه‌ی تعیین هر یک، از خصوصیت خاصی برخوردار است. در معصوم لابدیت و ضرورتی وجود ندارد و در غیر معصوم ضرورت وجود دارد و لابدیت، خود زمینه‌ای انفعالی در جهت تعیین افضل است و همین زمینه‌ی انفعالی نیز به‌طور سالم و درست در بسیاری از

حکم بحکمنا فلم يقبله منه، فإنما استخفَّ بحکم الله، وعلينا رد، والرَّاد علینا الرَّاد علی الله، وهو علی حد الشرک بالله»<sup>۱</sup>.

باید توجه داشت فراز نخست این روایت که مورد تمسک علماست معنایی دارد که تناسب آن با زمان غیبت لحظه نمی شود. بدیهی است زمان وحی و عصمت از هر جهت بهتر از زمان غیبت و انقطاع وحی است. در زمان غیبت که به ظاهر نبی و امام وجود ندارد و دست مردم به صاحب عصمت علیهم السلام نمی رسد، کار بسیار مشکل و سخت می گردد، از این رو بدترین زمان برای مردم و سخت ترین دوره همین عصر است و به لحظه سختی این دوران است که بندگی خداوند در آن اجر و ثواب مضاعف دارد. البته غیبت یکی از امور اعتقادی است و در اسلام بسیار برجسته است و از باورهای محکم شیعه‌ی دوازده امامی است.

در زمان غیبت با آنکه در رأس کار، مؤمن عادل خیر است، خطای او دور نیست و البته به دست آوردن چنین مؤمن عادلی نیز کیمیا می باشد و به ندرت یافت می شود.

بيان وحی و سخن امام معصوم برای خوبان چه نیکوست؛ چون به زودی به کمال مطلوب زمان خود می رسد و برای بدکاران نیز شایسته است؛ زیرا به زودی به مطلوب خود واصل می شوند، همچون وصول چند ساله‌ی ابولهب به اصل خویش.

۱- کلینی، کافی، ج ۱، ج پنجم، ۱۳۶۳ش، دارالکتب الاسلامیه، ص ۶۷.

معصومین علیهم السلام و شخص حضرت مهدی (عجل الله تعالى فرجه الشریف) دارند و منافاتی میان خاتمیت و کلیت اطلاق و عموم در ولایت نمی باشد و تفوق و برتری استعدادی حضرت امیرمؤمنان علیهم السلام بر تمامی انبیا و امامان معصوم علیهم السلام به جز شخص نبی اکرم علیهم السلام که حضرت امیرمؤمنان علیهم السلام نفس آن جناب است محسوس می باشد و همه، تنزیلی از وجود شریف آن حضرت هستند و درک مقام آن حضرت نه برای ما بلکه برای حضرات انبیا نیز دست یافتنی نمی باشد و حتی درک حضرات انبیا علیهم السلام از مقامات حضرت امیرمؤمنان علیهم السلام نیز برای ما قابل ادراک نیست و ما تیر به تاریکی زده ایم و دستی از دور بر آتش که نه، بلکه بر دود داریم.

### بسط و لزوم اطاعت از معصوم

مؤمنی که در مقام بسط است اطاعت از معصوم علیهم السلام را لازم می دارد و به روایت: «الرَّاد علینا کالرَّاد علی الله والرَّاد علی الله فی حد الشرک» معتقد است. باید دقت داشت که رد به معنای رد اصل عصمت و امامت معصوم است که با رد شریعت برابر است و از همین روست که رد بر خدا می باشد. در این روایت که به نام صحیحه‌ی عمر بن حنظله معروف است آمده است: «عن أبي عبد الله علیهم السلام من كان منكم ممن قد روى حديثنا ونظر في حالنا وحرامنا وعرف أحكامنا فليرضوا به حكماً فإني قد جعلته عليكم حاكماً، فإذا

درست و منطبق بر واقعیت‌ها ناتوان می‌باشند. آدمی که به بسط کامل نرسیده است با وجود توان فکری و قوت اندیشه، نسبت به آینده‌ی خود و دیگران چندان اطلاعی ندارد و تنها از روی حدس و گمان می‌تواند پیش‌بینی‌های ناقص و کاملی داشته باشد، از این رو بسیاری از پیش‌بینی‌ها با وجود نظم تثبیتی و بررسی‌های دقیق علت‌ها و سبب‌ها ناموزون می‌گردد؛ هر چند در نظر به‌طور شگفت‌آمیزی جلوه می‌کند. این امر، ناتوانی دید انسان را نسبت به آینده ظاهر می‌سازد.

بسیار می‌شود که آینده امری روشن به نظر می‌رسد، در حالی که به‌گونه‌ی دیگری جلوه می‌کند و همین‌طور ممکن است نظر انسان نسبت به امری مساعد نباشد؛ در حالی که در آینده چهره‌ای در جهتی از خود ظاهر می‌سازد که مناسب با گذشته‌ی خود نمی‌باشد.

پس می‌توان به راحتی پذیرفت که تقدیرات در دست ما نیست و ما از آینده آگاهی چندانی نداریم و همین امر نیاز ما به دین و امامان معصوم علیهم السلام و در نهایت خداوند منان را اثبات می‌کند و در دیدی سطحی برای عاقل روشن می‌سازد که هر انسان فهمیده‌ای باید توجه کامل نسبت به حق تعالی داشته باشد و لحظه‌ای از او غافل نشود و به خود متکی نگردد و توکل بر قادر متعال داشته باشد تا در کشاکش مشکلات از پای در نیاید و خوبی‌ها و

بسیاری از عقاید ضروری و حتمی ما ممکن است اساس درستی نداشته باشد؛ اگرچه منطق ما در صورت صحیح و درست و فرد منطقی نیز ماهر و کارآزموده باشد و اشتباه به خود راه ندهد؛ ولی در ماده خطاهای فراوانی رخ می‌دهد. حتی اگر شعار ذاتی اولی کلی بزرگ آورده شود، در عمل، توهمندی و خیال‌ها، سنت‌ها و گاه خرافه‌ها ذاتی اولی کلی قرار داده می‌شود و در این زمینه می‌توان شواهد فراوانی از صاحبان منطق ارایه داد.

پس تنها حضرات ائمه‌ی معصومین علیهم السلام که عنایت‌های الهی همراه تمامی افکار و کردار آن‌هاست و بسط به معنای حقیقی را دارند لازم است از آنان به صورت مطلق اطاعت داشت و دیگران نباید خود را مستقل پندراند و بر نظریات خود اصرار ورزند، در غیر این صورت می‌توان آن‌ها را در حقیقت افرادی قبضی، مستبد و هلاک کننده دانست که مستبد و قابض جاهم است و جهل او از قسم جهل مرکب (بدترین نوع جهل و قبض) می‌باشد.

### ضرورت رجوع به معصوم

برای ضرورت رجوع به معصوم می‌توان از زاویه‌ای دیگر نیز وارد این بحث شد. گفتنیم بسیار کم می‌شود که کسی به بسط و گسترده‌گی بررسد و بسیاری از افراد جامعه درگیر قبض می‌باشند. کسانی که دچار قبض هستند همواره از پیش‌بینی آینده به صورت

هیچ ظهر و بروز امکانی، تنها حق تعالی است و دیگر حضرات معمصومین علیهم السلام به لحاظ هویت امکانی و به مقدار این متع ناسوتی و نزول و جویی درگیر حوادث امکانی می‌باشند و این خود، هویت امکانی آن‌هاست. هر یک از این حضرات، موقعیت علیهم السلام و مرتبه‌ای از عصمت را دارا هستند؛ اگرچه مراتب کمالات برای علیهم السلام افراد نسبی است؛ ولی تشخیص مقاطع اساسی و کلی را، تنها از علیهم السلام عناوین و موازین شرعی می‌توان استفاده کرد؛ مانند: مسلمان، مؤمن، عادل، معمصوم و دیگر واژه‌ها که کافر، منافق، فاسق و غیر معمصوم در برابر آن قرار می‌گیرد.

هر کس باید در این زمینه، نسبیت خود را درک کند و نگذارد نسبیت خود را با مطلق بودن حق و تمامیت حقیقت در هم آمیخته و خلط نماید که این خود نوعی از گمراهی است.

عصمت امامان معمصوم علیهم السلام نباید علت گم شدن ما در خود گردد و بی‌خطایی آن‌ها نباید موجب عصمت‌نمایی ما شود؛ بلکه باید سبب و بیانی برای نواقص ما باشد.

نباید چنین پنداشت که چون آن‌ها معمصومند و خطایی ندارند و نیز هرچه می‌کنند درست است و هرچه می‌گویند باید اطاعت شود، پس ما نیز باید این‌گونه عمل کنیم؛ یعنی هرچه ما انجام می‌دهیم درست و هرچه ما می‌نماییم حق است و هر کس با ما مخالفت کند، مخالف حق می‌باشد. این‌گونه افکار، خود دلیل

راحتی‌ها او را مغفور و آسوده نسازد؛ چرا که چه بسا موفق بوده ولی از شکست آینده‌ی خود بی‌خبر است و چه بسا در شکست باشد ولی آینده‌ی درخشان خود را به حساب نیاورد و چه بسا حادث تلخ و شیرین فراوانی او را محاصره کند اما او در میان تمامی آن‌ها سرگردان باشد و با خوشی‌ها خوشی نماید و یا آن‌که برعکس، تلخی‌ها را در کام خود اصالت بخشد.

تنها یاد حق و توجه به خداست که می‌تواند آدمی را در مقابل تمامی این گوناگونی‌ها ثابت دارد و از هر بلندی و پستی به‌آسانی عبور دهد و او را از هر حادثه‌ای به حق رساند و این دل‌بستگی او به حق است که علت ثابت او می‌گردد. کسانی که خدا را از یاد می‌برند یا توجه چندانی به حق ندارند، در خوشی‌ها غرق‌اند و از ناخوشی‌ها نابودی را مشاهده می‌کنند. آنان در پی کسب کمال نیستند و زود از بین می‌روند و گاه می‌شود که تحمل درد شکست و سختی را ندارند و به دست خود از پای در می‌آینند.

در طول تاریخ، پیامبران و اولیای معمصوم بسیار بوده‌اند که راهنمای انسان در ناسوت گردیده‌اند. درست است که آن حضرات علیهم السلام در اصل عصمت با هم مشترک می‌باشند اما از آن‌جا که بسط امری مشکک است و نه متواطئ به همان لحظی که در ابتدای این کتاب گذشت، هر یک از آنان به لحاظ بسطی که داشته‌اند، در مرتبه‌ای از عصمت می‌باشند. معمصوم کامل، بدون

معصومین علیهم السلام روشن است و ایستادگی آن‌ها در هر جهت، مناط  
کامل خود را دارد؛ ولی در غیر معصوم این‌چنین نیست و مناطها  
و معیارهای متفاوتی به خود می‌گیرد و در هر جایی به‌گونه‌ای بروز  
می‌کند و معلوم نیست فرد عادل توانسته باشد در عطوفت یا عطف  
غیرت خود از ظلم دوری نموده باشد. مراد از ظلم، معنای بُرْهَان  
اصطلاحی آن است که قرار دادن چیزی در غیر جای مناسب آن نِفْعٌ  
است.

### بساطت و توحید

افرادی که مسیر بسط را می‌پیمایند، بعد از ولایت و شناخت  
نبی خدا و وصی او به توحید راه می‌یابند. ما در جای خود  
گفته‌ایم بسط به دو گونه‌ی محبوبی و محبی در فرد قابل  
شکل‌گیری است و در این نوشتار از بسط محبوبی که در ید قدرت  
خداآنده است چیزی نمی‌گوییم و خواننده‌ی محترم را به کتاب  
«معرفت محبوبی و سلوک محبی» از نگارنده ارجاع می‌دهیم تا  
بسط محبوبی را در آن کتاب پی‌گیر شود اما بسط محبی نخست با  
شناخت صاحبان ولایت شکل می‌گیرد و سپس توحید و شناخت  
خداآنده را در ادامه سبب می‌شود.

در بسط و ایمان، آسان‌ترین و روشن‌ترین معنایی که به ذهن  
می‌آید باور و ایمان به خداست. اما کدام خدا، چه خدایی، با چه

تعصب و جهالت ماست و از بزرگ‌ترین مراتب قبض و نظرتنگی  
می‌باشد.

ما نباید از عصمت حضرات معصومین علیهم السلام به انحراف بیفتیم  
و نسبیت خود را با تمامیت حق خلط نماییم و گوش شنوا را از  
دست بدھیم.

برای فهم عصمت و یافت هویت معصوم و مراتب آن با تمامی  
تعدد و وحدت آن، حال و هوای مناسب آن لازم است. نباید در  
فهم و یافت مراتب و خصوصیات آن بیمناک بود و چنان احتیاط  
را رعایت کرد که خود را از فراهم نمودن اسباب درک آن عاجز  
دید.

تمایز معصوم از غیر معصوم جز در لسان شریعت نمی‌تواند  
معنای خاصی به خود بگیرد و به سختی می‌توان مرزی میان  
معصوم و غیر معصوم مشخص نمود.

کسی که عادل است به معنای آن نیست که معصوم و دور از  
خطا است. عادل کسی است که در زمان وصف، معصیتی ندارد و  
معصوم آن است که به هیچ وجه خطای عمدی و هم‌چنین خطای  
غیر عمد و سهوی ندارد و آن‌چه به نام ترک اولی شناخته می‌شود  
از عنوان خطأ در اصطلاح شریعت خارج است؛ اگرچه به لسان  
عرف، ترک اولی نیز در ردیف خطاهاست.

باید توجه داشت عطوفت و غیرت به‌طور کامل در حضرات

تابه خردگیری بی مورد به نگارنده دچار نگردد. آنچه برای مردم عادی نسبت به انجام تکلیف الهی و معرفت به حق ضروری است، ایمان صوری و بی‌زبان است. رسول گرامی اسلام ﷺ در ابتدای دعوت مردم به اسلام می‌فرمود: «قُولُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ تَفْلِحُوا»؛ بگویید لا اله الا الله تا رستگار شوید و یا آنکه «رستگار می‌شوید» که تنها، سخن از «گفتن» و «تمکین صوری و ظاهری» است و بحثی از چرا ای، چگونگی، عمق و ریشه به میان نمی‌آید. ایمان صوری هرچند در مقابل مراتب فراوان ایمان ارزشمند نیست، هنگامی که کمیت پیدا کند و در سطح جامعه گسترش یابد و مردم در سطحی وسیع به آن گرایش یابند، ثمرات بسیاری به بار می‌آورد و ارزش فراوانی برای حفظ اهل ایمان حقیقی دارد.

### ایمان صوری

ابتدایی‌ترین مراحل حدود و حقوق تکلیف نسبت به بندگان خدای تعالی مرحله‌ی صوری ایمان می‌باشد و همین مرحله می‌تواند مقدمه‌ی گویایی برای مراتب رشد و کمال باشد. البته همه شایستگی استفاده از آن را نمی‌یابند و تنها اندکی از راه یافتنگان وادی معرفت می‌توانند خود را با چنین مراتبی همراه سازند.

دین در سطح عموم، چندان اصراری بر مراتب غیر ابتدایی

حقیقت و با کدام خصوصیات؟ این پرسش‌ها خود آغاز کلام است.

کمتر مسلمانی می‌تواند به مقام ایمان ثابت دست یابد؛ هرچند ایمان ثابت پایان راه ایمان نیست. عمق جان کافر، سرشار از ایمان و عمق جان اهل ایمان، چیزی جز کفر نمی‌باشد، به جز اولیای حق و صاحبان عصمت که این‌گونه امور در آن‌ها راه ندارد. این معانی را با نام «مراتب و مقامات» تعبیر می‌کنند.

### بساطت و امید

نوع گویا و رسای امید همان ایمان است؛ هرچند «امید» اعم از «ایمان» است؛ زیرا بسیاری از افراد با آنکه ایمان معنوی را ندارند، امید یا ایمان به چیزی را دارند.

اگر بخواهیم خودمانی و بی‌رنگ سخن بگوییم باید گفت هر امیدی خود نوعی از ایمان معنوی است. چنین ایمانی باعث حیات کافر و گناهکار است. به معنای دقیق‌تری حتی می‌توان گفت ایمان و امید همان حیات و ادرارک حیات است که جایی را به نوعی سرپرستی می‌کند و آن‌کس که خود را می‌کشد، این حقیقت را از دست داده است و او پیش از خودکشی مرده است. این ایمان حقیقی است و در برابر آن ایمان صوری وجود دارد. خواننده‌ی محترم در مطالعه‌ی این کتاب باید میان این دو ایمان تفاوت گزارد

برخی اوامر، نه تنها ارزش چندانی ندارد؛ بلکه با انکار تمامی آن برابر است.

اگر ایمان فردی به حکمی منفی باشد، نفی ایمان او به تمامی احکام الهی باز می‌گردد؛ البته در صورتی که آن حکم الهی به حق الهی باشد و پیرایه و ساختار خلقی در اطراف آن راه نیافته باشد که انکار این‌گونه امور، از کمال است.

بسیاری از اهل ایمان؛ به ویژه در این زمان و در میان مذهبی‌ها، ایمان درست به دین ندارند و تنها از دین بخشی از آن را که با میل و سلیقه‌ی آنان سازگار است پذیرفته‌اند و نسبت به دیگر قوانین، اهمیتی قایل نیستند و اگر هم به ظاهر موافقت می‌کنند، از ترس اتهام کفر و بدگویی دیگران می‌باشد؛ زیرا بسیاری از افراد شجاعت کافر بودن را نیز ندارند و حتی از ایمان داشتن و از بدگویی دیگران نیز در هراس به سر می‌برند و خود را در مقابل واقعیت‌ها ناتوان می‌بینند.

در بسیاری از افراد سلیقه‌های است که رنگ و روی ایمان به خود می‌گیرد و در بسیاری نیز اگر کوششی برای یافت دلیل انجام می‌شود از آن روزت تا برای سلیقه‌های خود، به آیه و روایتی دست بیابند و خدای تعالی و پیامبر اکرم ﷺ را موافق و هماهنگ با خود بینند! و از قرآن کریم و سنت نیز همین مقدار بهره می‌گیرند.

ندارد و دعوت عام به آن ننموده است و اصل حسن سلوک و ایمان ظاهری را اثربخش می‌داند و به وسیله‌ی همین امور، حريمی برای افراد ظاهری قرار می‌دهد و به آن تکیه می‌کند که جان، مال و حرمت افراد به وسیله‌ی همین مرحله‌ی ابتدایی محترم می‌گردد.

سخنی که در اینجا در صدد بیان آن هستیم این است که حقیقت ایمان و عشق و باور داشتن به حق تعالی به تمام معنای کلمه چندان آسان نیست و کمتر کسی می‌تواند ایمان به حق تعالی را در مقابل دیگر امور و اشیا حفظ نموده و در کشاکش زندگی، ایمان خود را از دست نداده و در مقابل‌های حق با هر چیزی خدای تعالی را برگزیند.

ایمان، عشق و علاقه‌ی افراد به خدای تعالی بیشتر جهت ظاهری و صوری دارد و عمق و ریشه‌ی محاکمی ندارد و در حوادث، آسیب‌پذیر است. ایمان به قوانین و احکام شریعت نیز این چنین است و کمتر کسی می‌تواند به همه‌ی احکام الهی ایمان داشته باشد یا ایمان او به احکام الهی صوری است. اگر اهل علم و تحقیق نیز باشد، به تمامی احکام الهی یقین لازم را نداشته و صورت ظاهر حفظ می‌گردد.

اگر آدمی به تمامی آیات الهی، قرآن مجید و سنت حق تعالی ایمان داشته باشد، می‌تواند به مراحل کمال برسد و ایمان به

ایمانی که به حقیقت ایمان باشد، بسیار کم است؛ هرچند تظاهر به ایمان فراوان وجود دارد. ایمان مردمان عادی تنها دارای صورت است و جهت محتوایی چندانی ندارد.

### ایمان اطمینانی

هنگامی ایمان جهت محتوایی به خود می‌گیرد که مؤمن به چهراهای از حقیقت در پس تمامی امور مادی معتقد باشد و اگر چنین اعتقادی رنگ تحقق بگیرد، به جایی می‌رسد که آن چهره‌ی پنهانی دیدنی می‌گردد و مؤمن به لحاظ بسطی که در خود می‌یابد کم و بیش آن را می‌نگرد. هرچند گفتن این بیان آسان است، حقیقت آن چندان آسان نیست که مؤمن بتواند از شکل بگزارد و ایمان به غیب و چهره‌ی باطن پیدا کند که مؤمن در این مرحله، هرگز اسیر ظاهر نیست و خود را مأнос با باطن می‌یابد تا جایی که این انس کار او را به نگریستن می‌کشاند و از عقیده و اطمینان به دیدن می‌رساند.

در مقام اطمینان که نه صورت و شکل است و نه دیدن، مؤمن به چنان گسترده‌گی و بسطی می‌رسد که تمامی امور، اشیا، حوادث و مسایل را بر آن چهره استوار می‌سازد و تمامی برداشت‌های خود را بر آن پی‌ریزی می‌کند. برای وصول به چنین مرحله و مقامی بعد از تحصیل مقدمات، بهترین مرشد و هادی برای مؤمن

این‌چنین نیست که فقط زن‌ها نسبت به برخی از احکام الهی بدون رغبت باشند و برای نمونه از چندگانگی زوج، ارت و اولاد دلگیر باشند و چیزی نگویند؛ بلکه بسیاری از زن‌ها در خیلی از امور دیگر و بسیاری از مردان اهل تهذیب، علم و چه بسا اهل عبا و ردا نیز در بسیاری از احکام احساس شبهه می‌کنند؛ هرچند به آن دم نمی‌زنند.

باید به این نکته به خوبی توجه داشت که ایمان ظاهر ندارد و باطن آن نیز بدون هرگونه ظاهری است. ایمان نشان، اشاره، کنایه و هیچ اسم و رسم و عنوانی در خود نمی‌یابد. تمامی کسانی که دعوی ایمان دارند، فریب ظاهر خود را می‌خورند، در حالی که ظاهر آنان خود بدترین رهزن برای هدایت آنان است.

ظواهر ایمان تنها برای آبرو، زندگی و برخوردهای عمومی لازم است و خوب نیز به کار می‌آید و با آنکه در سطح معمول و متوسط آن خوب و سازنده است، از این طریق، تزویر، تظاهر و شبیه‌نماز بازار بسیار گرمی پیدا کرده و با این حریمهای بسیاری از بی‌نوسایان سربزیده می‌گرددند.

با این وجود، حریم ظاهر را باید محترم شمرد و در هر جهت باید تابع شریعت بود؛ ولی به همان‌گونه که شرع و دین فرموده و حدود و آثار آن را معین کرده است باید بود و نه به چیزی کمتر یا بیش از آن.

مؤمن دوم را خدای تعالی گرفت و گفت آدمی آیینه‌ی خدا می‌باشد. می‌توان هر دو را حق تعالی گرفت و گفت حق تعالی خود آیینه‌ی خود است؛ هرچند به وسیله‌ی آدمی. هم‌چنین می‌توان هر مؤمن را از جنس آدمی گرفت. در این صورت، صفت ایمان، انسان را به سطحی می‌رساند که هر مؤمنی آیینه‌دار دیگری می‌شود. این تنها در خوبان به معنای کامل محقق است و خوبان خوب چنین صفا و صافی را دارند؛ هرچند مراد از این خوبان خوب تنها ظاهر مداران دیوسیرت یا نادان نیست که گاه گروهی از این افراد ارزش وجودی کافری را نیز ندارند.

آنان که به بسط می‌رسند، همواره در کتمان می‌باشند. آنان چنان بسطی دارند که نهایت بسط خود را نیز از مردمان پنهان می‌دارند. در دنیا بیکاری که دیوانه‌ای جان مؤمن را بیمار می‌داند و مجنون دیگری می‌گوید دنیا بو گرفته است و آن یکی هر کسی را که دست می‌گذارد خراب می‌یابد و معروف است که دست به زیر هر کس که بکنید خیس است و خوبی‌ها تمامی از کار افتاده است و در وحی، عصمت و عدل بسته به نظر می‌رسد، مؤمنان بسط یافته کجا هستند و خوبی‌ها و خوبها چه شده‌اند؟ نیستند یا هستند اما کم‌یاب و نادر یا عزیز و پنهان هستند؟

حق این است که مؤمنان بسط یافته عزیز و پنهان هستند و عزت آن‌ها در پنهانی است و ظاهر ندارد. آنان باطن را در ظاهری

قرآن کریم می‌باشد. قرائت قرآن کریم، تدبیر در آن، دقت و تعمق در آیات الهی، مؤمن را به چنین حقیقتی می‌رساند و او را براین چهره معتقد و مطمئن می‌گرداند.

پیش از این گفتم ایمان در بسیاری از اهل ایمان و کفر، امیال باطنی و تمایلات نفسانی است و هر یک از آنان به چیزی و به نوعی از آن چیز آن‌هم از ظرفی و در زمانی خاص، اعتقاد پیدا می‌کند. در میان اهل ایمان، نشانه‌های کفر و شرک فراوان یافت می‌شود و کم‌تر کسی را می‌توان یافت که در گفتار و کردار صدق داشته باشد، یا زبان فقط شیرین است و یا اگر عمل هم درست است، باطن ندارد و فقط صورت عمل است. ایمان دارد، عناد و بعض هم در دلش فراوان است. مؤمن است اما جمود و ارتجاع را هم در خود جا داده است. دم از حق تعالی می‌زند، خون هم می‌ریزد و می‌خورد؛ بدون آنکه خم به ابروی وی پیدا شود. دین منبع رحمت است؛ ولی در این فرد متدين، جز خشونت چیزی دیده نمی‌شود. این دیگر دین نیست، ظاهر آن دین است و باطن آن خودش می‌باشد.

کسی که به مقام بسط می‌رسد، چون همه چیز را در خود دارد آینه‌ی دیگران می‌گردد و مصدق: «المؤمن مرآة المؤمن» است. البته می‌توان مؤمن نخست را حق تعالی گرفت و دومی را انسان و گفت خدا آیینه‌ی آدمی است و می‌توان مؤمن نخست را آدم و

تقوا دم می‌زنند و ظواهر امور را به‌خوبی رعایت می‌کنند و صاحب اسم، القاب و عنوان در این زمینه می‌شوند، تمامی این ظواهر در حال عادی کارگشاست و باید به همین مقدار به آن‌ها اعتماد کرد و زیادتر از توان آنان نباید از آن‌ها توقع داشت که این گروه را بسیاری از اهل ایمان تشکیل می‌دهند؛ گروه سوم، مؤمنان به حق و اهل تقوای حقیقی هستند که کم‌ترین گروه را تشکیل می‌دهند. این گروه با آن‌که عالی‌ترین مقامات معنوی را دارا هستند، کم‌تر در پی القاب، عنوانین، اسم و رسم هستند و بیش‌تر در پی وصول و قرب معنوی می‌باشند. اینان کسانی هستند که در مخاطرات، بیش‌تر صاف می‌شوند و حقیقت ایمان، عظمت، پاکی و صفات آنان بیش‌تر ظاهر می‌گردد و مخاطرات، آنان را بیش‌تر آبدیده و محکم می‌سازد.

این گروه از مؤمنان کسانی هستند که در حال عادی، مانند کاهی جلوه می‌نمایند و آرام و عادی برخورد می‌کنند؛ ولی در مشکلات، حوادث و مخاطرات، مانند کوهی استوار از خود عظمت نشان می‌دهند و ظهور و بروز آنان ایمان و تقوا می‌شود؛ برخلاف گروه دوم که در حالت عادی و به صورت ظاهر، مانند کوهی از ایمان و تقوا خود را می‌آرایند و در کشاکش مشکلات، مانند کاهی و کم‌تر از کاه می‌شوند و با اندک مشکل یا حادثه و کم‌ترین سختی و مخاطره متزلزل عمل می‌کنند و سست و بریده بریده ظاهر می‌شوند.

دیگری مشکل‌تر و پیچیده‌تر است. ایمان چیست، حقیقت کدام است، عصیان به چه چیزی می‌گویند؟ هر یک را هر کسی به طوری بیان کرده و در جایی استفاده نموده است.

مسئله‌ی کفر و ایمان به خصوصیات و حدود باز می‌گردد:  
و گرنه هیچ انسانی از مشترکاتی که همان ایمان کلی است بدون بهره نمی‌باشد.

### کفر و بریدگی

کفر، شرک، الحاد و عناد با حق تعالیٰ انواع گوناگون و افراد مختلف و فراوانی دارد. کفر به حق تعالیٰ و آیات و مظاهر او در تمام زمینه‌ها و سطوح مختلف آن می‌تواند آدمی را به طور نسبی و به طور کلی از جهت احکام صوری شریعت دور بدارد و او را از این معنا طرد و منع نماید.

هر نوع کفر یک نوع بریدگی، حیرت، سرگردانی و بی توجهی به اصل و ریشه‌ی خود می‌باشد. کافر خود را از خود جدا ساخته و به جایی نیز دست نیافته است که به آن چنگ زند و بر آن اعتماد نماید.

کفر و کافر وجودی ندارد و اگر هم برای آن وجودی ملاحظه شود، بسیط نفس اسماء و صفاتی می‌باشد و وجود لحاظی و خلقی ندارد.

این است که نباید باطن را فدای ظاهر ساخت و باید در ضمن حفظ ظاهر، باطن را تقویت نمود و آراستگی ظاهری را محدود ساخت.

هیچ گاه از ضعف و ناتوانی ایمان و نیز از ایمان، سستی و ضعف بر نمی‌خیزد. ضعف است که حرمان می‌آورد و ایمان است که ارزش آفرین می‌باشد. از ضعف باید دوری جست و به ایمان باید بها داد و آن را پی‌گیری کرد.

### شناخت ایمان در پرتو شناخت کفر

هرچه از ایمان و بسط بگوییم بدون آن که از کفر و قبض نگوییم، شناخت روشنی به دست نمی‌آید. آن که کفر را نمی‌شناسد، از ایمان نیز به دور است. آن که زشت را نمی‌شناسد، از زیبا نیز لذت نمی‌برد. آن که تلخی را نجشیده است، با شیرینی مسرور نمی‌شود و کسی که تمامی را به واقع رسیده و همه را شیرین دیده است، همه چیز را شیرین و زیبا می‌بیند، آن هم شیرین زیبا و زیبای شیرین.

بیش از پانصد آیه در قرآن حکیم نسبت به کفر و کافران وجود دارد که بهترین، عالی‌ترین و محکم‌ترین مدرک برای شناخت این معنا می‌باشد و قبض آنان را با رساترین گفتار بیان نموده است.  
(ایمان)، (حقیقت) و (عصیان)، سه معنایی است که هر یک از

ظلمی کفر نمی باشد. این بیان به لحاظ حکمی چنین است و گرنه به لحاظ نسبی و واقعی، ظلم و کفر با هم گام بر می دارد و قابل تفکیک نیست.

کفر و کافر هم چون ظلمت و تاریکی و نظیر قبض، تو در تو و لایه به لایه است و میان مصاديق آنها تفاوت زیاد و آشکاری وجود دارد.

کفر ریشه‌ی تاریخی دارد و فهم آن قابل اهمیت است و در جهت شناخت ایمان قابل توجه و دقت است. فاصله‌ی میان کفر و ایمان به «توجه» و «التفاتی» فاصله بیش نیست و می‌شود که فردی بسیار به کفر و ایمان کشیده شده باشد و خود را به ظاهر یک گونه قلمداد کند و یا آنکه خود را یک طور ببیند، در حالی که یک طور نداشته و او دارای اطوار بوده است.

می‌شود فردی کافر باشد؛ در حالی که خود را مؤمن می‌داند، یا آنکه مؤمن باشد؛ در حالی که خود را کافر می‌پندارد. گروهی ایمان می‌آورند، ولی پلیدی کفر را از خود دور نمی‌سازند و بسیاری کافر هستند، اما صفاتی ایمان در آنها دیده می‌شود. این همان پیچیدگی نفی و اثبات و باطن پیچیده‌ی انسان است و فراوان می‌شود که این پیچیدگی سبب نبود هماهنگی حال، باطن و زبان افراد می‌گردد و به شرک، کفر و ایمان می‌رسد که شرک خود بدتر از بسیاری از کفرهاست.

موجودی کافر تنها پر و پوششی ظاهری است که باطن، استحکام و بقای نفس ندارد.

### عناد با حق تعالی

کفر امر ناشایست، بد و قبض است و بدتر از آن «عناد با حق تعالی» است. اشخاص معاند کثیف‌ترین موجودات و افرادی جنبشی می‌باشند؛ در حالی که ممکن است بسیاری از کفار عناد نداشته و قابلیت پذیرش حق تعالی را به خوبی در خود حفظ کرده باشند و قابلیت ایمان را به خوبی دارا باشند.

کفر، آرامش جان آدمی را نابود می‌کند و اضطراب و نبود آرامش را نصیب شخص می‌گرداند. چیزی دست کافر را نمی‌گیرد و در پایان نیز نصیب وی از هستی حرمان است و وجود زندگی دنیا و آخرتی آن نیز به نفع او تمام نمی‌شود و هرچه می‌یابد، در پایان کم خواهد آورد. کافر همانند ظالم است که قدرت شنیدن ندارد و همین حجاب اندیشه‌ی او می‌باشد.

### نجاست کافر

نجاست کافر همان «خباثت نفس» است که از بریدگی و از قبض او سرچشمeh می‌گیرد و امری اعتباری نیست. ملاک و اساس نجاست کافر ظلم و قبض است که نمی‌تواند به سبب تنگی وجود خود، هر چیزی را در جای مناسب آن قرار دهد؛ هر چند هر

باشند و در عمل خود را آماده بینند و از زشتی‌ها دور دارند که به چنان بسطی رسیده باشند که بتوانند کارها را بدون قوه‌ی قهری عملی کنند.

اگر کسی توانست بدون ملاحظه‌ی قوه‌ای قهری و موانع خارجی خود را از کژی حفظ کند، درستی را یافته و دارای قوای باطن و جاذبه‌های ایمانی است و چنین کسی وجودی گسترده و بسط یافته دارد. بسیاری از مردم و بسیاری از راهیافتگان در این جهت مشکل دارند و اندکی از پاکان‌گوی سبقت از همگان ریوده‌اند. بسیاری از خوبی‌های مردم صوری و ظاهری است و گرنه چندان توجه خاصی به درستی و مبدء آن ندارند و به سبب موانع و عوامل خارجی خود را شایسته می‌سازند و ظواهر را مراءات می‌کنند که البته این گروه هرچند به مراتب بهتر از آن گروهی هستند که همین جای‌گاه را ندارند و ظاهر را از دست داده و گرفتار کژی‌ها گردیده‌اند، درستی صوری امری غیر از ایمان حقیقی به مبدء هستی است.

البته طالبان ظاهر و صاحبان صورت گاه می‌شود که این نوع از حفاظت آنان بر اساس خدوع، حیله و ریاست‌طلبی است که بسیاری از آن‌ها بدتر از کسانی هستند که پرده‌ی ظاهری را دریده‌اند؛ زیرا این گروه از افراد می‌توانند نسبت به گروه دیگر خطرهای بیش‌تری داشته باشند. گذشته از آن‌که نیت آن‌ها بسیار پلید، کثیف و آلوده است.

اگر مباحثت ادبی را کنار بگذاریم و از منافع صوری درگذریم، بسیاری از انسان‌ها می‌توانند به راحتی با هم باشند و زندگی مسالمت‌آمیزی داشته باشند. ممکن است کافری صادق باشد؛ ولی هرگز دروغ‌گو نمی‌تواند مؤمن به حق باشد. ریشه‌ی اصلی کمبود و اشتباه شیطان «جهل» و «قبض» او و جهت عملی آن «کفر» و «عصیان» وی بوده است.

### بسط و خویشن‌داری از کژی‌ها

بارها گفتیم و بار دیگر می‌گوییم که ایمان به حق، معرفت و ادراک واقعیات و حقایق هستی و به صورت کلی «بسط» برای کمترین افراد دست می‌دهد. اندک افرادی هستند که ادراک درستی‌ها را دارند و می‌توانند در مقابل خطاهای خویشن‌دار باشند. افراد جامعه هرچند کم و بیش داعیه‌ی معرفت و پاکی دارند، این داعیه چندان با واقعیت همراه نیست و در آن ریاکاری و ظاهرسازی بیش‌تر مشاهده می‌شود تا موجودیت‌های ملموس که به طور غالب و بیش‌تر در جهت درک مسایل می‌مانند. دسته‌ای از افرادی که درک وصول دارند، در تحقیق فهم خود دچار مشکل می‌گردند و کمی از افراد، خود را از مهالک جهل و بی‌عملی می‌گذرانند.

کسانی می‌توانند داعیه‌ی درک درست امور و اشیا را داشته

می‌کنند و از خود چیزی باقی نمی‌گذارند؛ ولی از واقعیت‌ها و درستی‌ها حمایت و پشتیبانی کامل می‌کنند و ضامن محکمی برای بقای پاکی و صداقت هستند.

اگر این گروه از افراد کامل و انسان‌های عارف و مردم شایسته نبودند، دنیای آدمی و زندگی بشری چیزی بهتر از جنگل و زندگی حیوانات نبود و با روحیه‌ی شیطانی و حساب‌گری که در این بشر وجود دارد، زندگی معنای درستی پیدا نمی‌کرد و دنیای ما گرگ‌آبادی می‌شد که هیچ‌گرگی در آن نمی‌توانست زندگی کند و جامعه‌ی انسانی به انحطاط کامل می‌رسید.

اگر امروزه با تمامی نامردمی‌ها، ناسپاسی‌ها، روحیه‌های حیوانی و شیطانی که در میان بسیاری از افراد وجود دارد، زندگی عادی انسان‌ها برقرار است و نظم صوری حاکم است، بر اثر وجود همین گروه از افراد شایسته و مردمان مؤمن و انسان‌های وارسته است.

### بسط و درک جزای کردار

کسی که به بسط دست یافته است به نیکی در می‌یابد که همه‌ی هستی را حقیقت دانا و توانایی نظم می‌بخشد و اوست که آن را هدایت و اداره می‌نماید. فرد بسط یافته می‌داند که تمامی ذرات هستی اعم از کوچک و بزرگ، در دست قدرت حقیقتی دانا

ایمان خوب است و حسن سلوک و حفظ ظاهر نیز چنین است، در صورتی که مبادی شیطانی نداشته باشد؛ چرا که در این صورت، این امر چیزی جز آسودگی نیست.

چیزی که در بیش‌تر افراد به چشم می‌خورد، حسن ظاهر با غایتی محدود در جهت زندگی، عافیت، سلامتی و مظاهر صوری زندگی است؛ هرچند تمامی این افراد، موفقیت لازم را در این جهات به دست نمی‌آورند.

در برابر این گروه‌های فراوان که هدفی مشابه دارند، گروه اندکی از افراد هستند که روحیه‌ی ایده‌آل طلبی، متنهانگری و ماجراجویی و امور و عناء‌ینی از این قبیل دارند که هر یک جایگاه خاص را در نظر دارند و برای پیشبرد اهداف خود زمینه‌های مناسبی را انتخاب می‌کنند.

البته در میان این گروه، افراد حق‌جو، حق‌طلب، عارف و سالک به حق بسیار اندک دیده می‌شود و کم‌ترین افراد از میان این گروه‌ها موفق به درک واقعیت‌ها و درستی‌ها می‌گردند که چهره‌های درخشنان تاریخ بشری را همین افراد تشکیل می‌دهند و همین‌ها هستند که جامعه‌ی بشری را در مقابل زشتی‌ها، شیاطین و اهرمن‌ها متعادل می‌سازند و قافله‌ی بشری را از انحطاط کامل می‌رهانند.

این گروه از افراد هرچند خود را چون شمع می‌سوزانند و آب

حفظ می‌کند و چیزی را از حرمت خود بی‌بهره نمی‌سازد.  
 کسی می‌تواند چشم باطن عالم طبیعت را به نیکی دریابد که  
 به حقایق و علوم معنوی راه یافته باشد و دستکم برخی از  
 موضوعات مانند انسان، دین، کمال، حقیقت، درستی، عقل و  
 یقین برای وی به سبب بسطی که یافته است بیشتر جلوه‌گری  
 کرده باشد. کم‌تر کسی می‌شود که به اندکی از این حقایق رسیده  
 باشد و بیشتر افراد درگیر قبض وجودی خود و تنگنظری‌های  
 خویش هستند. همه از آدمیت و انسانیت دم می‌زنند و ادعای  
 دینداری، عقل و یقین دارند، بدون آنکه ذره‌ای از این ویژگی‌ها را  
 داشته باشند و یا با افرادی که این امور را ندارند تقاضی داشته  
 باشند. ایمان را تعریف می‌کنند اما در حقیقت آن را نمی‌شناسند.  
 از دین حمایت می‌کنند؛ ولی آن را زیر پا می‌گذارند. خدای تعالی  
 را ستایش می‌کنند، بی آنکه بدانند او کیست یا از آن تصوری  
 داشته باشند. شب و روز از قطع، یقین، علم و معرفت دم می‌زنند،  
 بی آنکه ذره‌ای از آن معانی را دارا باشند.

گروهی از کفر دم می‌زنند، بی آنکه دلیلی برای کفر خود داشته  
 باشند. آن‌هایی که از ایمان دم می‌زنند، کم‌تر می‌شود که مبدء  
 ایمان خود را بیابند و طریقی برای فهم آن پیدا کنند، می‌گویند  
 «خدا»؛ ولی نمی‌دانند چیست و کیست و قدرت قرب آن را  
 ندارند؛ بلکه از قرب حق تعالی و حشت دارند. چه بسیار می‌شود  
 که کفر از ایمان و صافی صوری و از پاکی دروغین سبقت می‌گیرد.

و توانا می‌چرخد و او توجه مضاعف و بالایی به این امر دارد، اما  
 افراد جامعه او را در نظر نمی‌آورند و از احاطه‌ی او باخبر نیستند و  
 هر کس در زیر و بم زندگی، کردار خود را به ثمر می‌رساند و خوب  
 و بد خود را خود تجربه می‌نماید، بدون آنکه بفهمد و از  
 ریزه‌کاری‌های ناظم هستی باخبر باشد.

هر نوشی نیشی و هر رشت و زیبایی انعکاس خود را دارد.  
 ثمرات کردار آدمی ممکن است دیر و زود داشته باشد؛ ولی هرگز  
 سوخت و سوز ندارد و این‌گونه نیست که تمامی جزا و پاداش به  
 آخرت افتند؛ هرچند همه‌ی جزا در دنیا نمی‌تواند محقق گردد.  
 ممکن است بسیاری از جزاهای در حیات ناسوتی آدمی محقق  
 نگردد؛ ولی گاه می‌شود که جزای دیگر اصلاح آدمی به روح  
 انسان واصل می‌گردد و تمامی رنج، سوز، عیش و سرور ممکن را  
 با تمامی کم و کیفیش به او می‌چشاند. ممکن است کسی خود را از  
 دید مردم، قانون و چشم ظاهر بپوشاند؛ ولی هرگز نمی‌شود تلخی  
 بدی و شیرینی خوبی، نهان آدمی را نگیرد و از جان آدمی دست  
 بردارد. خوب است آدمی و رای تمامی چشم‌ها، چشم باطن  
 طبیعت را باور داشته باشد و از آن نیز حساب برد و بداند که چشم  
 باطن، ریزبین و تواناست؛ هرچند حلیم، حکیم و مهریان نیز  
 می‌باشد و هم‌چون چشم‌های دیگر جسور، بی‌باک و پرده‌دار  
 نیست و حريم تمام موجودات را در حرم عفت و رحمت خود

## قبض محض، ریا و نفاق

کسانی در نهایت قبض به سر می‌برند و خود را بسط یافته می‌نمایانند. رشتی خالص و بی‌شایبه بهتر است از ایمان دروغین ریایی و بسطنمایی که فراوان این طور است؛ چرا که ایمان و صورت برخی برای تفاخر و تکاسب است، نه برای ایمان، و قبض چنین افرادی گاه از قبض کافری بیشتر است.

تظاهر و ریا که نمودهایی از قبض است در اهل تظاهر و ایمان صوری به مراتب بیشتر از کفر، شرک و عصیان اهل باطل است، و آلودگی به واقع بهتر از پاکی دروغین و ایمان صوری است. ایمان دارد؛ ولی با کفر و با بدتر از کفر که قبض محض است همنشین است و آن را ستایش می‌کند، خود را مؤمن می‌داند و از ایمان حمایت می‌کند در حالی که به سبب قبضی که دارد پلیدتر از کافری می‌باشد.

از تمامی این سخن می‌توان نتیجه گرفت که دارای گسترده‌گی و بسط بودن و از حق دم زدن و با حق بودن و حق بودن چندان آسان نیست، بلکه بسیار مشکل است. اهل حق کم است و اهل سخن فراوان. باطل پوچ است و قبض و اهل گرفتگی چه بسیار هستند. حق حق است و بسیط و اهل آن کم. ذره‌ای ایمان و یک مؤمن از همه‌ی دیگران بهتر است؛ البته اگر مؤمن به حق باشد و بسط در واقع در او شکل گرفته باشد. نه آن‌که بسطنمایی باشد که

بیش از همه تار قبض بر خود تنیده باشد و در ظاهر مؤمن است و بویی از ایمان خالص نبرده است و آلوده به هزاران شرك و بت می‌باشد.

### بسط و یافت امور و لذت از تنهایی

گفتیم آن که به بسط دست یافته است از تنهایی لذت می‌برد و تنهایی را «با خدا بودن» می‌بیند و هرگز تنهایی به خود نمی‌بیند؛ چرا که گسترده‌گی او سبب می‌شود همه چیز را درون خود داشته باشد و تنهایی را در نفی غیر می‌شناسد. دل وی تنها به خدای تعالی خو می‌گیرد و با حق تعالی مشغول قول، غزل، عشق و حال می‌باشد و بس. این حالتی است که در توان هر کس نیست و هر کس نمی‌تواند این‌گونه باشد و هر که این‌گونه باشد، انسان کامل است که به مقام بسط محض رسیده است.

چنین کسی است که می‌تواند حقیقت بسیاری از واژه‌ها، مفاهیم، عناوین، حقایق، اشیا و امور را آن‌گونه که هست درک نماید؛ چرا که فهم چنین اموری چندان در خور فهم عادی و درک عقلی نمی‌باشد و برای ادراک و وصول آن، احاطه‌ی شهودی و رؤیت وجودی لازم است و رؤیت این‌گونه عوالم با بحث، سخن، مطالعه‌ی کتاب، ادعا و سخنرانی حاصل نمی‌شود.

آن‌چه در این زمینه از حضرات معصومین ﷺ به ما رسیده

## لصدور الأوامر لما في العالم.

ما درباره‌ی چگونگی دریافت این واژه‌های معنوی که ایمان به آن لازم و واجب است در کتابی با عنوان «عوالم مینا» سخن گفته‌ایم و مطالب آن را در اینجا تکرار نمی‌کنیم و خواننده‌ی گرامی را به آن کتاب حواله می‌دهیم. غرض این‌که مؤمن که مقامی وسیع و گسترده دارد به چنان بسطی می‌رسد که این حقایق را درون خود می‌یابد و آن را به راحتی فهم می‌نماید.  
یکی از اموری که مؤمن به آن ایمان دارد و اوج آن در فرد بسط یافته دیده می‌شود دین و دینداری است. فرد بسط یافته به میزان گستردنگی که دارد از دین الهی بهره می‌برد و آن‌که دارای قبض است به همان میزان از دین الهی محروم می‌شود. دین، تمام تاریخ بشر و عمر آدمی را فراگرفته است. دین بهترین و زیباترین واژه اجتماعی است که آشنای آدمی است.

## بسط، فهم و انصاف

اساس دین را دو بعد نظری و عملی «فهم» و «انصف» تشکیل می‌دهد. انصاف و فهم نیز تنها در افرادی وجود دارد که وجودی گسترده و بسط یافته داشته باشند. دین و اعجاز پیامبران -که آن نیز نمودی از دین است- بر افراد عاقل و فهمیده که قابلیت بسط و گسترده شدن را دارند عرضه می‌شود، نه افراد مجذون و نادان که

بياناتی کلی است که چندان سودمند نمی‌باشد و آن‌چه دیگران گفته‌اند، تنها بیاناتی از این برداشت‌ها می‌باشد که در اینجا به بعضی از این واژه‌ها اشاره می‌شود:  
علیّون؛ إِنَّهُ هُوَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ تَحْتَ الْعَرْشِ، فِيهِ أَرْوَاحُ الْمُؤْمِنِينَ.  
السدرة المنتهي التي تنتهي إليها الأعمال أو لوح من زبرجد تحت العرش معلق مكتوب فيه أعمالهم أو مراتب عالية محفوفة بالجلالة.  
السِّجِّينُ الْأَرْضُ السَّابِعَةُ وَ عَلِيّونَ السَّمَاءُ السَّابِعَةُ.

الكرسي المقام الربوي الذي يقوم به ما في السموات والأرض من حيث أنّهما مملوكة مديرية معلومة، فهو ممتاز بعلم وإنّ فضل العرش على الكرسي كفضل القلادة على الحلقة.  
المراد بالكتاب اللوح المحفوظ الذي يذكر القرآن أنَّ الله كتب فيه كلّ شيء. قال بعض بمادّته وهو ليس بقيبيح وقال بعض من قبل المتناهى في غير المتناهى وهو أيضاً باطل لمضاربة المادة مع البقاء والحفظ.

الكتابُ المبين هو متن الاعيان بما فيه من الحوادث و هو القضاء الذي لا يُرَدُّ و لا يُبَدَّل، وهو ترتيب المعلومات على عللها لا من حيث لحظ المادة.  
المعراج: الصعود إلى السموات العلي.  
العرش بيت مسبقٌ وجود خارجي من عوالم الغيب ومركز

## شريعت، فطرت و طبيعت

همهی احکام و قوانین دین، حکایت از فطرت و طبیعت می‌کند و هر حکمی که مقتضای فطرت و طبیعت نباشد، یا حکم دین نیست یا در نحوه ادراک آن اشکالی وجود دارد.

همهی احکام، قوانین و دستورات دین، هماهنگ با فطرت انسان و عشق است و هرچه با این دل و عشق - که همان فطرت هستی است - هماهنگ نباشد، دین نیست؛ بلکه انحراف و پیرایه‌ی عارض بر دین است.

دين کامل و دستورات صد درصد دینی را تنها می‌شود از زبان معصوم علیہ السلام دریافت نمود. عصمت باید بیان‌گر دین باشد و دیگران - هر که باشند - باید خود را با دین و معصوم علیہ السلام هماهنگ سازند.

## بسط، استقامت و عشق

کسی که به مقام بسط رسیده است افزووده بر فهم، دینداری و انصاف، دارای استقامت است و پایداری معرف و مبین لبی دل، عشق و دین است. استقامت هر موجودی، موقعیت دل، عشق، دین و گسترده‌گی و بسط یافته‌گی آن چیز را بیان می‌کند. استقامت، امتحانی از «دل»، «عشق» و «دين»، و نشانی از آن‌هاست و این امر منحصر به انسان نیست و تمامی موجودات از حق تعالی تا خلق

درگیر قبض هستند، همان‌طور که تحقق دین و لباس عمل بر اندام انصاف و افراد منصف به میزان بسطی که دارند اندازه می‌شود. می‌توان گفت افراد بدون فهم و انصاف دین ندارند؛ هرچند به ظاهر مسلمان و پاک هستند، خواه این افراد از مردم عادی باشند یا همچون شمر، ابن‌ملجم، حرمله و دیگران؛ زیرا تمام این امور گذشته از آنکه داعیه‌ی دیانت داشتند، از موهاب صوری و ظاهری دین نیز بهره‌مند بودند. پس اگر می‌بینیم مردم دنیا هم در دیروز و گذشته و هم در امروز همانند گوشت قربانی هر تکه‌ی آن را فرد و یا گروهی می‌برد و به هر طرف که می‌خواهد می‌کشد، تنها در گرو نادانی و بی‌انصافی خود و آن‌ها بوده است و مردم ما نیز که همیشه درگیر همین حالات هستند، به سبب همین اوصاف است و بس.

بنابراین، نادانی مردم و بی‌انصافی سردمداران، هر دو عامل قربانی همگان بوده است. در این میان همهی آن‌هایی که می‌فهمیدند و یا انصافی داشتند، گرفتار تمام بلایا می‌شوند و سر خود را در این راه می‌دهند.

هر حکایت و عنوان توصیفی شریعت، همه حکایت ظاهر دین است و باطن آن را ایمان و بسط تشکیل می‌دهد. حقیقت و اهل آن، که مؤمنان به حق و بسط یافتنگان هستند دو واژه است که بیش از یک معنا ندارد، و آن در پوشش ظاهر همگان پنهان و گم است.

و سوم «متخلفان» و قابضان هستند که قبضی که دارند سبب می‌شود از قانون تخلف ورزند و گاه دست به جنایت آمیزند که بسط گروه نخست اقتضا می‌کند آنان به تناسب تنبیه شوند و برخورد قاطع با آنان را پیش‌بینی نمایند.

در چنین انضباط و انسجامی، هیچ یک از مکاتب قبض گرایانه، شعاع فکری و عملی ندارند. مکتب‌های مادی از توحید بی‌بهره و مکتب‌های ماتریالیستی از اخلاق و ایمان تهی و هر دو گروه از برخوردهای صادقانه و دور از تزویر بدون بهره هستند و درگیر قبض و تنگ‌نظری‌های بسیار محدودی می‌باشند و جز دنیا و دنیاطلبی نمی‌توانند چیز دیگری را ببینند.

مکتب‌های گوناگون سو福سطایی مطلق یا مقید نیز گوی سبقت را از همه‌ی کج روان ربوده‌اند و خود را دچار هذیان و خمودی ساخته‌اند که به گفته‌ی ابن سینا باید آن‌ها را در برابر آتش قرار داد تا بشود به نوعی آنان را به وجود حقیقت به اقرار کشاند.

اسلام به مقتضای بسطی که دارد، با الغای امتیازات طبقاتی و صدور قانون: «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِحْوَةٌ»<sup>۱</sup>، از هرگونه خودبزرگ‌بینی جلوگیری کرده و در صورتی که جامعه زمینه‌ی رشد هویت اسلامی را داشته باشد، با جعل قوانین عمومی، ریشه‌های فقر و غنای استکباری را می‌خشکاند.

1. حجرات / ۱۰.

این‌گونه می‌باشند؛ همان‌طور که استقامت یک سنگ بیان‌گر نوع عشق آن سنگ است.

### بسط و اصول عمدی اسلام

کسی که بسط موجود در وجود وی، او را به دین اسلام می‌گرایاند، زیربنای کلی اسلام را بر سه اصل عمدی می‌بیند: یکی اندیشه‌ی توحیدی که نظام خاص وحدتی را در تمام زمینه‌ها پی‌گیری می‌کند و از پر اکنگی و ناهمگونی پرهیز دارد. دو دیگر روح ایمان و اعتقاد جازم است به آن‌چه از اندیشه‌ی توحیدی یافت می‌شود.

و سوم، شایستگی‌های عملی و اخلاقی است که نتیجه‌ی دو اصل پیشین است.

این سه اصل در سایه‌ی «گذشت»، «ایثار»، «انضباط» و «قانون عمومی و همه جانبه» تجلی می‌یابد که قوانین اجرایی آن خود، در سه جهت ظاهر می‌گردد:

یکی آنان که بسط لازم را دارند و خود به سوی خوبی‌ها گام بر می‌دارند و «سابقون» نامیده می‌شوند؛ دوم، کسانی که خود بسط لازم را ندارند اما می‌توان آنان را به سوی اصول بسط‌آور کشاند و آنان از قانون پیروی دارند و «طائعون» نام دارند؛

## اختلاف و امتیاز طبقاتی

مسئله‌ی دیگری که باید روشن شود این است که اسلام هیچ گونه مخالفتی با اصل امتیاز بعضی بر بعض دیگر ندارد و خود بر آن اصرار می‌ورزد؛ همان‌طور که در مورد تقوا، علم یا عناوین پدری و استادی تحریم موقعیت می‌کند و با اصل مالکیت و اندوخته مخالفتی ندارد و تنها در مرز آن و کیفیت بهره‌گیری یا رکود در آن، زمینه‌سازی‌های صحیح و سالمی را پیش می‌آورد.

اسلام که در تمامی احکام و آموزه‌های خود بسطگرایی دارد مالکیت افراد و ثروت‌های عمومی جامعه را می‌پذیرد؛ ولی به طور مشروط و در حدودی که خود مبین آن باشد، و در صورت مشروعیت، حامی حفظ آن نیز هست و اصل «ضمان» را با «لا ضرر» هماهنگ می‌کند و مالکیت را با ملکیت در شعاع مختلف و دیدگاه واحد قرار می‌دهد.

اسلام اموری را از ملکیت و افرادی را از مالکیت می‌اندازد و برای اطمینان هرچه بیشتر در بقای موجودی و تحریم پشتونه‌های مالکی، اصل «ارت» را قرار می‌دهد که سبب تولید هرچه بیشتر است و آن را تثبیت می‌کند و اصل «مالکیت» را در کنار «کرامت» و «تقوا» از توان اصلی می‌اندازد.

پیش از این خاطرنشان نمودیم ما در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام زندگی می‌کنیم و زندگی در چنین دورانی لوازمی دارد

که نباید از آن در فهم و استنباط از دین و گزاره‌های دینی غفلت نمود. این در حالی است که همان‌گونه که بارها گفتیم دین حقیقتی گسترده است که در عین حال که سهل است ممتنع می‌باشد و دارای پیچیدگی خاصی است و نمی‌شود آن را تنها ساده و آسان بجهت پنداشت. قوانین دین با آن‌که برای همگان است، این‌گونه نیست بجهت که همه بتوانند بدون مقدمه و بازیابی متخصصان، بهره‌برداری بنجف کاملی از آن داشته باشند و به خوبی از آن بهره برند. دین دارای قوانین فراوانی از اصول و فروع است که هر یک از آن نیازمند تحقیقات وسیعی است و متخصصان دین‌شناس باید در بازیابی آن کمال سعی و کوشش خود را به کار بزنند.

## احترام به اختلاف استعدادها

اصل دیگری که باید مذکور شد این است که عالمنان و محققان ۱۲۱ نباید پیچیدگی تحقیقات خود را به جان مردم بربزند و از مردم نیز انتظار فهم آن را داشته باشند. عالمنان گاه مورا از ماست می‌کشند و موی را از موی در می‌اورند و چنان پیچیدگی در گفتار و فکر خود ایجاد می‌کنند که هر مؤمنی از آن می‌گریزد و او را خوف و وحشتی مهیب از آموزش و یادگیری آن فرا می‌گیرد. مجتهد باید مانند پژوهشگری حاذق با مردم برخورد داشته باشد و تمام دقت خود را برای تشخیص راه درمان آنان قرار دهد. عالم

اراده‌ی عمل به آن برای کسی فراهم نگردد؛ ولی چنین دینی دیگر نمی‌تواند راه‌گشای مردم باشد و تنها باید در آزمایش‌گاه علمی اذهان قرار گیرد و نه در دسترس عموم افراد جامعه.

۱۲۳ دین باید به صورت همان بسطی که دارد عرضه شود تا حتی کافر تنگ‌نظر را نیز به هوس اندازد و او را به راحتی و آسانی برساند؛ نه آنکه هر مؤمنی را به ترس و وحشت اندازد که آیا می‌شود انجام داد یا نه؟ به طور مثال، اگر بخواهیم هر پخته و نپخته‌ی تجوید را به جان حمد و سوره‌ی نماز مردم بیندازیم و خمس و زکات را چنان ترسیم کنیم که از میخ دیوار نیز نگذریم و تمامی آیات جنگ و جهاد را ب مردم هموار سازیم و بهشت را فقط جای شهدا قرار دهیم و چوبه‌ی دار را برای هر امری بالا بگیریم و هر واجب و مستحبی را با احوط از مردم بخواهیم، نتیجه همین می‌شود که دینداری امروز مردم شده است. بسیاری به هیچ وجه نماز نمی‌خوانند تا نیازمند تجوید و تصحیح قرائت‌های آنچنانی در نظر برخی از علماء نشوند، روزه نمی‌گیرند و کفاره‌ی آن را نیز به هیچ می‌پندرانند. خمس و زکات را ناشنیده می‌انگارند تا میخ دیوار وی به‌جا بماند و قرآن نمی‌خوانند و یاد نمی‌گیرند تا محتاج خواندن نشوند و آیات جنگ و جهاد، روان آسودگی طلب آنان را آزرده‌خاطر نسازد و چون خود را با انجام برخی از گناهان در اضطراب چوبه‌ی دار می‌بینند، در

نباید مردم را درگیر ابهامات خود سازد و آن‌ها را در دره‌های اجمال و اقسام بسیار فراوان گرفتار سازد.

### چهره‌ی آسان دین و گرایش اجتماع

امری که در جهت تخصص عالمان ضرورت دارد، این است که عالم مجتهد بتواند چهره‌ی راحت، ساده و سهل دین را ارایه دهد و مردم را با مشکلات احوط، احتیاط، احتیاط استحبابی و وجوبی رویه‌رو نکند و آن را از «احتفاظ جمع بین آن‌هاست» دور بدارد و راحتی و آسانی دین را در معرض دید همگان قرار دهد. چهره‌ی راحت دین را باید به مردم نشان داد و سهل و آسانی آن را در میان مردم رواج داد و تحمل و توان مردم را در نظر داشت و از هرگونه سختگیری دوری گزید.

۱۲۴ تخصص فرد محقق باید در این جهت باشد که چگونه می‌توان چهره‌ی آسان دین را به جامعه عرضه نمود و مردم را از دینداری بهره‌مند ساخت و چگونه می‌شود مردم را به این باور انداخت که دینداری سبب راحتی انسان می‌گردد و نداشتن دین جز سختی و مشکل و گرفتاری در قبض و تنگ‌نگری چیز دیگری را در پی ندارد.

دین را می‌توان به صورت‌های مشکل و پیچیده بیان کرد و کاری کرد که کسی قدرت پذیرش دین را نداشته باشد و همت و

در این حال، دین نقش اجتماعی می‌یابد و از خانه و قلب بیرون می‌آید و سرلوحه‌ی زندگی مردم و قانون عملی مسلمانان و مایه‌ی امید مردم آزاد دنیا قرار می‌گیرد؛ آن‌گاه که دین حقیقتی جهان‌شمول به حساب می‌آید و به طور مناسب گسترش می‌یابد و قابل عرضه بر همه‌ی مردم دنیا می‌شود و نقش درست و مناسب خود را پیدا می‌کند.

دین را می‌توان به شکلی عرضه کرد که از محتوای آن چیزی کم نشود و رغبت عمومی را نیز همراه داشته باشد؛ به شرط این‌که در جهت راحت‌انگاری و ساده‌سازی آن تخصص‌ها در خدمت گرفته شود و کارهای لازم و ضروری به عمل آید. از قید و بندهای بدون دلیل و پیرایه‌های ارجاعی دور گردد و طریق قابل اجرا و روش عمل به دین در مردم رواج داده شود.

دین را باید همان‌گونه که بر اساس فطرت و طبیعت تشريع شده، به مردم عرضه نمود که دنیا خود را به همان شکل به مردم عرضه می‌کند و باید در تحقق این امر کوشش‌های فراوانی از جانب دین‌شناسان آگاه و محقق به عمل آید تا دین رنگ و روی کاذبی پیدا نکند و مانند جن، نایاب و وحشتناک نگردد که در این صورت دیگر دینی که انبیا و امامان علیهم السلام در صدد تحقیق آن بودند، نخواهد بود و تنها صورت ظاهری از آن می‌ماند و بس؛ این در حالی است که اولیای حقیقی دین علیهم السلام تمام موجودی خود را نثار حقیقت دین کرده‌اند.

جست‌وجوی راه گریزی از آموزه‌های دینی می‌افتد و به دره‌ای فرو می‌غلطند که جز عصیان و سرکشی پی در پی چیزی در آن نیست و تارو پود قبض در قبض را بر تن خود می‌تنند تا خود را در نهایت قبض به خفگی و دل‌مردگی رسانند و به قساوتی گرفتار سازند که دیگر نه تنها نمی‌توانند چیزی از ایمان و بسط بشنوند بلکه سخن گفتن از بسط و گستردگی، به آنان که به قبض و گرفتگی عادت و خو کرده‌اند سبب آزردگی آنان می‌شود و این همان دین‌گریزی توده‌ها در عصر حاضر است.

در این فضاست که دین امری صوری، اجباری یا خانگی و قلیب می‌گردد و جامعه و نوع مردم رنگ و روی دینی را از دست می‌دهند و تنها به اسم آن بستنده می‌کنند و آن‌هایی که دین ندارند، هرگز میل به دین پیدا نمی‌کنند. حال اگر عالم فهمیده به چنان بسطی رسیده باشد که تخصص برطرف کردن این‌گونه امور را در خود بیابد و به کم‌ترین امور بستنده کند و نوع بیان وی قابل فهم و ساده باشد و رنگ و رویی روان و سهل به دین بدهد و پذیرش مردم را نیز در نظر بگیرد، حقایق دینی را آن‌طور که هست بازیابی نماید و آن را با بیانی گویا، منطقی، رسا و با لحنی شیرین و اسلوبی ساده و روان بیان کند، نتیجه عوض می‌شود و مردم رنگ و روی دینی پیدا می‌کنند، تا جایی که بیگانه‌ی از دین نیز به دین میل پیدا می‌کند و رغبت آن‌ها سبب می‌شود که مؤمنان دارای دل‌گرمی بیش‌تری شوند.

## اسلام؛ شاهراه سعادت

تنهای مسیری که می‌تواند قافله‌ی بشری را به شاهراه سعادت و به بسط و گستردگی برساند، دین است. دین قافله‌سالار خوبی برای کاروان آدمی در مسیر یافت بسط و گسترش وی است. انسان‌ها که در زمان‌های مختلف اطوار گوناگونی را در نوع زندگی دارند همان‌طور که خصوصیات ثابتی از قبیل دین، نژاد و محیط به آن‌ها حال و هوای مختلفی می‌دهد، هر خصوصیتی می‌تواند حکمی را به بار آورد که با فقدان آن، حکمی دیگر را ایجاد می‌کند.

در میان تمامی قوانین آسمانی و انسانی می‌توان نکات جمعی و خصوصیات فردی فراوانی را پیدا کرد که بسیاری از این دوگانگی‌ها از یک دیگر گرفته شده باشد.

چیزی که اینجا تنها به عنوان اعتقاد گفته می‌شود و در مقام خود، به راحتی قابل اثبات است، این امر می‌باشد که اسلام سرآمد تمام اندیشه‌های است و دارای گستردگی کمی و کیفی خاصی است و چیزی که درک آن را برای مردم عادی مشکل می‌کند، پر اکنده‌گی و اختلافات گوناگونی است که در میان مسلمین پیدا شده است؛ آن‌هم به طوری که بسیاری از آن میان نفی و اثبات می‌باشد.

دین به معنای تمام آن جز در فرامین آسمانی و الهی و منع

حقیقی وجود ندارد. تدین به دیانت، نبض حیات آدمی را به خوبی کترل می‌کند.

ماده چنان آدمی را درگیر حوادث شوم خود می‌سازد که خود آدمی را در خود گم می‌کند و انسان خود را یک سرو گردن بزرگ‌تر می‌پنداشد و گذشته از آن که خود را بزرگ‌تر از دیگران می‌نمایاند، بزرگ‌تر از خود نیز نشان می‌دهد.

ماده آدمی را چنان زمین‌گیر می‌سازد که گویی کبوتر جان آدمی به سنگی بزرگ بسته گشته و به دامی محکم افتاده است که جرأت فرار و حرکت را به خود نمی‌دهد و مانند کسی است که پای وی بسته بوده و در چیز قرار داشته است و بعد از سلامتی که گچ باز می‌شود، باز هم پارا حرکت نمی‌دهد و هرچه به او می‌گویند پای شما سالم است، آن را حرکت دهید، هرگز به خود جرأتی نمی‌بیند و سلامتی خود را باور نمی‌کند. انسان چنان غرق ماده و سرمست با آن است که توهمندی و خشنودی را در خود نمی‌بیند و تمامی عوامل مشوق و مبعد را به راحتی پشت سر می‌گذارد و از آن‌ها به آرامی می‌رهد.

شارع مقدس تمامی احکام، شرایع، قوانین و حدود از طهارت، نجاست، قصد، قربت، تکبیر، نماز با تمامی قیام، رکوع و سجود آن تا جنگ، جهاد، حج و موارد دیگر آن را در عالم طبیعت نهاده تا تمامی آن‌ها، استوانه‌های جان ناآرام انسان گردد و روح

۱۲۷

۱۲۶

دین بیانگر صفا و صمیمیت است و روشنگری دلنواز و آینده‌نگر می‌باشد. دین دارای رحمت، عطوفت، پاکی و طهارت است و از هر نوع ارتجاج، زورگویی، ظلم و خودخواهی به دور است.

دین راه راستی و عدل را در پیش پای همگان می‌گذارد و آدمی را از هرگونه خودنمایی، تزویر، ریاکاری، بی‌عملی، بد عملی و خودخواهی دور می‌دارد.

بسط دین چنان است که از ضعیف و فقیر حمایت می‌کند و بر سر دara و عافیت طلب سالم نیز چوب نمی‌زند. دین هرگونه رهبری و پیش‌تازی را از دروغ‌گویان دریغ می‌دارد و می‌گوید باید صاحبان دیانت، افراد دردمند و رنج دیده باشند.

دین چنان بسطی دارد که راه را برای بازگشت همه باز می‌گذارد و هیچ گاه کسی را محروم نمی‌سازد. خشونت، تندي، بی‌باکی و بی‌رحمی هرگز در حریم دین وجود ندارد و تنها در مقابل دشمنان خدا به سختی می‌ایستد و آنان را به زانو در می‌آورد و هنگامی که به زانو درآورد، دیگر فشاری بر آنان وارد نمی‌سازد و از آنان حمایت می‌کند.

به جز دوران حضرات چهارده معصوم علیهم السلام همیشه دین دست‌خوش حوادث شوم و انحراف بوده است. خودخواهان و فرست طلبان همیشه در سایه‌ی دین، دنیای خود را آباد

نادان زخم‌خورده‌ی آدمی را التیام بخشد.

دین معنای روشن و گویایی دارد - البته از جهت معنا و مفهوم - ولی از جهت مصدق مشکلات فراوانی در جهت یافتن دین پیدا می‌شود.

گروهی می‌خواهند دین و به خصوص دین اسلام را از قدر متیقن آن بشناسند و به لوازم ایمان نیز عمل کنند و یا اگر خود، مرد عمل نباشند، می‌خواهند که دیگران این‌گونه باشند.

گروهی فهم خود را از دین در اطلاق و عموم خلاصه می‌کنند و تنها به واژه‌ها بسته می‌کنند و می‌خواهند دین را از واژه‌ها و عبارت به دست آورند. گروهی دین را در اخم، خمودی، جمود و ارجاع می‌بینند و جز انباشته‌های ذهنی خود، هرگز چیز دیگری را ندیده و حاضر هم نیستند که ببینند.

گروهی به طور دائم آیه‌ی عذاب می‌خوانند و خدا و دین را غول و هیولا معرفی می‌کنند و جهنم و دوزخ را بیش از اندازه وحشت‌زا نشان می‌دهند.

این گروه‌ها و گروه‌های استعماری دیگر که در چهره‌ی سلاطین و خلفای دینی ظهور پیدا کردند، همه سبب بریدن و جدا شدن و بیزاری عامه‌ی مردم دنیا از دین و معنویت شده‌اند؛ دینی که معنا نمی‌دهد، مگر در عذاب. واژه‌ها و اصطلاحات، به طور قهری طبیعت انسان عادی را نمی‌تواند جذب کند و او را به سوی دیگری سوق می‌دهد.

سفر به مکه رفته‌اند؛ در حالی که شخص حضرت رسول الله ﷺ حتی یک سفر کامل و آرام به مکه نداشته‌اند. امروزه افرادی هستند که دهها قرآن کریم را کهنه کرده و تمام آیات آن را از حفظ دارند و سامع و ناطق قرآن کریم می‌باشند؛ در حالی که در صدر اسلام کمترین متاع، سواد عادی و معمولی بوده است.

مسجد امروز ما در دنیا به مراتب از بنای‌های آن روز مسلمانان باشکوه بیشتری ساخته می‌شود و زر و زیور مساجد امروز ما به مراتب از زر و زیور اهل دنیا دیروز بیشتر است. امروز ادعای دینداری به مراتب بیش از دیروز و مظاهر دیانت فراوان‌تر است.

### غربت اسلام خالص و صفاتی اولیای حقیقی

در مقایسه‌ی کیفی تنها چیزی که می‌شود گفت این است که دینداری کنونی به مراتب از پیش کم‌تر است و این قلم کالا را امروز کم‌تر از دیروز می‌توان یافت.

خلوص و صفاتی که اولیای نخستین داشتند و موجب رشد و تعالیٰ کیفی مؤمنان می‌گردید به‌گونه‌ای که مؤمنی با یک نماز و یک حضور محض ولی خدا و با یک حرکت، با قیام و قعود و حتی بدون قیام و قعود به حق واصل می‌گشت، دیگر وجود ندارد. هم‌اینک نعمت‌های معنوی و الطاف ربوی رنگ و روی عمومی نداشته و بیش‌تر نصیب افراد کمی از اهل فنا گردیده است. امروز

می‌ساختند و خود را قیم و سرپرست دنیا به حساب می‌آوردند. همین عوامل موجب گشت که تمام مردم عادی از دین سیر و بدون میل شوند و در بسیاری ایجاد بعض کرده است.

تنها تأسی که بشر باید به خود راه دهد همین است که از دین آن طور که باید نتوانست در مسیر بسط خود استفاده کند. دین از هرگونه پیرایه، جمود و کج روی به دور است و با چنین چیزهایی مبارزه می‌کند. پیرایه قید و بند دین است و آن را به قبض می‌کشاند و دین است که پیرایه و جمود را در قید می‌آورد. در میان احکام و قوانین دین، از اسلام گرفته تا ادیان دیگر و در بین اقوام و ملل مختلف، احکام و قوانینی دیده می‌شود که هیچ کدام اساس و ملاک فطری ندارد و پرسش‌های مختلفی را در جهت جعل آن در اقوام و ملل یا در جهت تحقق آن نسبت به ادیان پیش می‌آورد.

می‌توان با مقایسه‌ی اندکی بیان کرد که در زمان ما چیزی از حقیقت دین کم‌تر از زمان اولیای معصوم ﷺ نیست؛ بلکه باید گفت به مراتب، وضع بهتر، بالاتر و زیباتر است.

مگر در زمان پیامبر اکرم ﷺ چند نفر مسلمان بودند؟ امروز مسلمانان به مراتب بیش از مسلمانان آن زمان هستند و میلیارددی شده‌اند و این مسلمانان به مراتب بیش از مسلمانان صدر اسلام نماز و روزه به‌جا می‌آورند. امروزه کسانی هستند که سی یا چهل

جنگل آباد گرگ خیز محکم بایستند تا در مقابل این موج توفان و طغیان مضمحل نگردند و این جاست که خوبی و داشتن بسط و گستردگی در چنین زمانی ارزش مضاعف پیدا می‌کند و نسبت به چنین افرادی زمینه‌ی غبطه به وجود می‌آید.

در چنین زمانی است که باید هوشیار بود تا گرگان به ظاهر آراسته، آدمی را پاره نکنند و به خصوص که هرچه ظاهر آراسته تر باشد، زمینه‌ی گرگ صفتی آن فرد را بیشتر باید احتمال داد و هر اندازه بیشتر جانماز آب می‌کشد، باید بیشتر از او پرهیز داشت. کسانی که ریب و ریا موضوع کار آنان است، چندان ساده وارد انسانیت نمی‌شوند و به راحتی در دام قرار نمی‌گیرند و باید بیشتر از مردم ساده‌ی کوچه و بازار مواطن آن‌ها بود.

از آن‌هایی که از خدا خداترند و از نبی نبی تر و از امام امام تر و به امامزادگی هم راضی نیستند باید هراسید و مواضبت کرد که ناگاه دندان ببر و گرگی خود را تابیخ جگر ساده‌لوحی فرو نکنند و او را یک لقمه نسازند. آن‌هایی که تمام همت آنان بر ظاهر است و بدون باطن، تمام مراحل و مقامات ظاهر را یدک می‌کشند، هرگز نباید مورد اطمینان کسی قرار گیرند.

در یک جمع‌بندی کامل، بحث در این مقام این است که باید در جست‌وجوی کیفیت بود و بسط حقیقی را یافت؛ زیرا کمیتی که درگیر قبض است نه تنها چندان کارگشا نمی‌باشد، بلکه گاه به

جامعه و مردم از نعمت نبی، رسول و نعمت حجت، امام و نعمت مقصوم علیهم محروم مانده‌اند و عادل نیز کم‌تر می‌توان یافته. دنیای انسان کنونی را توحشی حیوان‌گونه فرا گرفته است و گرگ و میش هر دو غرق گناه، حرمان و تباہی هستند. ظلم حکومت می‌کند و دنیا را تجاوز و تعدی فرا گرفته است و ظالم به‌نوعی ظلم می‌کند و مظلوم نیز به‌گونه‌ی دیگری درگیر ظلم است و در واقع مقسم حرکتی ظالم و مظلوم، ظلم است بدون آن‌که جلوداری برای این‌گونه حرکت وجود داشته باشد. داعیه و ادعا فراوان و سخن‌های شیرین و خوش بسیار شنیده می‌شود. سخن از دین زیاد است و همه از حق، عدل و انسانیت دم می‌زنند، بی‌آن‌که عمل چندانی در کار باشد. هر یک واعظ دیگری می‌شود و آن هم واعظ دیگری، بدون آن‌که کسی در بنده عمل به موعظه باشد.

با آن‌که بانگ عدالت‌خواهی و دینداری دنیا را از جا کنده است، خیری در کار نیست. آن گروه عدالت را بهانه‌ی پیشرفت و این گروه، دین را سبب زندگی دنیای خود قرار داده‌اند؛ هر چند در ظاهر همه سخن از حق سر می‌دهند و در ظاهر چیزی جز مناسبت دیده نمی‌شود؛ ولی در باطن گرگ، شیر، ببر و پلنگ فراوانی وجود دارد که برخلاف گرگ، شیر، ببر و پلنگِ جنگل، خود و خویش و قوم و فرزندان خود را نیز می‌درد. این جاست که گروه اندک اهل دیانت و مردمان سالم و صالح باید در میان این

امروزه دنیای ما را بی اعتقادی فرا گرفته و بیشتر مردم با نفاق است که دینداری می کنند و به دینداری تنها تظاهر می نمایند. آنان حتی به نفاق، کافر می شوند و گاه کفر را نیز وسیله‌ی پیشبرد خود به حساب می آورند. روزگار ما که روزگار نفاق است، روزگار نفوذ، جاسوسی و بی اطمینانی کامل است. دیگر کسی نمی تواند به کسی اطمینان کند. فراوان می شود که اهل خانه‌ای بیگانه از هم می باشند و هر یک از آنها از جایی و کسی مأمور و مواظب یکدیگر هستند.

تمام روابط، معاشرت‌ها و یا دست‌کم بسیاری از آنها، به خصوص در میان اهل سیاست، بر اساس نفوذ، نفاق و گرگ بازاری است و بسیار می شود که در روز کسی «بله قربان» کسی را می گوید و در شب، مأمور حبس او می گردد. حتی دیده می شود که چشم کسی چشم دیگری می شود و دست فردی پای یکی دیگر می گردد.

می شود زنی به سیاست، شوهرداری می کند و شوهری به سیاست، زنی را قبول کند. به دروغ می خنده یا می گرید و فریاد می زند و یا سکوت می کند. نان از جایی می خورد و فرمان از جای دیگری می برد تا جایی که به خود هم دروغ می گوید تا باور کند که راست می گوید و خود را نیز فریب می دهد تا در فریب دادن دیگران استاد و ماهر گردد. خود را از خود تخلیه می کند تا

سبب تراکم قبض خطرآفرین می گردد. باید به طور حقیقی در پی خوبی‌ها بود و به حق ب دین پیوست و از ریب، ریا، تظاهر و کسوت‌گرایی دوری گزید. آنچه در تمام زبان وحی وجود دارد و لب لباب سعادت و بسط است، نیت خالص به خوبی‌هاست و با آنکه ظاهر شریعت و اطاعت از آن، سنت الهی است، ظاهري که باطن داشته باشد سنت الهی محسوب می گردد، نه سخنان ظاهرسازانه، فن‌گرایانه و آدم‌فریبانه.

### تراکم قبض و عدم اطمینان

در جامعه‌ای که عقیده نباشد و مردم درگیر قبض و تنگنگری هستند، اطمینان یافت نمی شود. عقیده و بسط و گستردگی افراد است که استحکام جامعه را در پی دارد و ضعف عقیده و یا بی اعتقادی و قبض، زوال جامعه را به بار می آورد.

هر چند عقیده به حق تعالی و اعتقاد توحیدی که نقطه‌ی شروع بسط است، کمال جامعه و انسان است، عقیده به کفر نیز بهتر از نفاق و بی اعتقادی است؛ زیرا کافر به حق نیز عقایدی دارد که می شود به واسطه‌ی همان عقاید او را به جایی رسانید و به چیزی استوار ساخت؛ در حالی که منافق را نمی شود به هیچ صراطی مستقیم دید و نمی شود به او هیچ اطمینانی داشت و او قبض در قبض گرفتار قبض است.

چیزی که درون افکار، سنت‌ها، ادیان و مکاتب می‌توان به طور کلی، واقعی و ملموس دریافت امر پیرایه، دروغ‌ها و نادرستی‌هast که در طول مدت عمر بشر و اندیشه‌ی آدمی روز به روز بیش تر و بیش تر گردیده است.

این امر در تمام زمینه‌های فکری، فرهنگی، دینی و سنتی می‌تواند وجود داشته باشد و مخصوصاً حق و باطل و یا دین و علم و دیگر امور نیست. ممکن است مکتب یا دینی در اصل حق باشد؛ ولی درون آن پیرایه رشد کرده و بر اثر گذر زمان درگیر این امر گردیده باشد.

### لزوم پیرایه‌شناسی

خوب است برای شناخت تمام پیرایه‌ها و کج روی‌ها در تمام جهت‌ها برای هر علم، دین و مکتبی رشته‌ای به نام «پیرایه‌شناسی» تأسیس گردد تا در زمینه‌های گوناگون، یکایک امور بدون ملاک و عقاید بدون دلیل را شناسایی کنند و پیرایه‌های هر یک را به دست آورند.

وجود این رشته در هر علمی و دینی لازم است تا در محدوده‌ی خود، به‌گونه‌ای درست، روشنمند و علمی توسط افراد متخصص و بسط یافته صورت پذیرد. البته باید در نظر داشت که جهت تحقیق این امر، قوانین و ضوابط لازم باید پیش‌بینی گردد تا

به خوبی و راحتی بتواند رنگ عوض کند.

در چنین روزگاری، کمتر می‌شود اعتماد و اطمینان را لمس کرد و کمتر باید در جست‌وجوی آن بود. در این زمانه، مؤمن باید در جامعه باشد و نباشد و در حالی که همه‌ی مردم را به وفق و مدارا دعوت می‌کند، هرگز آلوهی اطمینان کسی نشود. همگان را بپذیرد، بدون آنکه به کسی وعده‌ای دهد. کنار همه باشد؛ ولی وابسته به آن‌ها نباشد. میان‌نشینی را پس‌گیری نکند؛ هر چند همه‌ی مردم را با محبت آشنا کند. کوتاه بگوید و بلند ببرد. راست بنشینید و کج نبیند. راست بگوید و راستی را کمتر باور کند. در چنین جامعه‌ای جوان‌مردی موهبت است و نباید جوان‌مرد ساده باشد؛ هر چند زرنگ‌بازی نیز از شوون جوان‌مردان نیست. او باید خود را سبک ببیند و بار سنگین بردارد و آرام باشد و توفان دل خود را پنهان کند. خوبی‌های خود را جلوه ندهد و از بدی‌های خود نیز نگریزد و به انصاف با خود و دیگران برخورد کند.

در اینجا این سخن پیش می‌آید زمانی که دو جمله؛ هر چند صوری، این همه آثار و خصوصیات داشته باشد، حقیقت دین با تمام و کمال آن در افراد فهمیده و منصف چه آثاری می‌تواند داشته باشد؟ البته ادراک این امر محتاج تأمل فراوان است و آثار حقیقی و خصوصیات باطنی دین را تنها اولیای دین می‌توانند درک کنند و بسن.

علمی، عملی و تحقق کامل آن در تمامی زوایا، جهت‌ها و ابعاد همیشه به دست ناالهان بوده و توسط آنان مورد انحراف، تعدی و تجاوز قرار گرفته است و این امر در طول تاریخ اسلام، همچون تمامی ادیان، کلیت داشته است.

### انتظار تحقق کامل دین

تحقیق کامل علمی و عملی دین اسلام در ابعاد فردی و اجتماعی، دور از هر شعار و تزویر تنها در توان الگوهای راستین و رهبران واقعی معصوم آن است و افراد عادل و وارستگان، تنها به طور نسبی دارای این امر هستند؛ هرچند همیشه انحراف دین با رهبران ناشایسته، فاسد، فاسق و سادگی مردم همراه بوده است. هر فرد، جامعه و مردمی که از فهم و انصاف لازم بی‌بهره باشد، هرگز نمی‌تواند حامی تحقق دین باشد و درست به آن عمل کند؛ هرچند خود را دیندار و مسلمان معرفی کند یا هر واژه‌ی دیگری را که بخواهد با خود یدک کشد. البته مراد از این دین همان دین به تمام معنای کلمه است که جز در این صورت هر بی‌انصاف ناگاهی نیز می‌تواند با اقرار صوری به شهادتین، مسلمان صوری و ظاهری شود و از مواهب طهارت صوری، امنیت و دیگر جهاتی که از آثار این دو جمله می‌باشد، برخوردار گردد.

جامعیت دین و عینیت عملی آن همیشه به دست ناالهان،

متصدیان امر از قبضیان نباشند و خود پیرایه‌هایی بر موجودی گذشتگان نیافرایند و به مقتضای قبضی که دارند به‌طور بسته و متعصبانه این امر را پی‌گیری نکنند. باید در نظر داشت که این امر با کمال احتیاط پی‌گیری شود تا ضمن پیرایه‌زدایی از درستی‌ها، حقایق از میان برداشته نشود و به اسم پیرایه‌یابی، حقیقتی گم نگردد و همه‌ی این امر در هر محدوده‌ی کاری باید به دور از حب و بعض باشد و تنها ملاکات و دلایل در نظر آید، گذشته از آن‌که نظرها و ایده‌های مخالفان هر رشته و علم و مکتبی باید مورد نظر باشد و از هرگونه قبض و خودمحوری باید دوری کرد و در هر مسأله ملاک، معیار و روش به دست داد.

تعصبات بدون مورد و تنگ نظری‌های به اصطلاح دینی که ما آن را از شعبه‌های عمیق قبض می‌دانیم، دمار از روزگار فرهنگ، اخلاق و ادب در آورده است. در تاریخ عمر بشر، جنایاتی به اسم دین رخ داده و می‌دهد که روی هر بی‌دینی را سفید کرده است و جنایات خلفای اموی و بنی عباس از بارزترین نمونه‌های آن است. تحقق کامل و عملی دین - دور از هر شعار بدون اساس - در توان الگوهای راستین و رهبران واقعی دین، از معصوم علیہ السلام تا عادل آگاه است و انحراف وی با رهبران ناشایسته و سادگی مردم همراه بوده است. متأسفانه، مردم آسمانی بعد از چندی در چنگال گرگان آدمی گرفتار شد و پس از آن، دیانت اسلام و جامعیت

پیامبری جهت وحدتی دارد و به مبدء واحدی که جناب حق تعالی است بر می‌گردد؛ برخلاف بسیاری از مکاتب انسانی که ترکیب و تلفیقی از افکار همگون است که ضمن همگونی، نمی‌شود صاحبان آن را در تمامی جهت‌ها به مبدء واحدی **برگرداند** و جهت‌های اختلافی آن‌ها محسوس است؛ هرچند بر جهت‌های همگون پافشاری شود و از یک‌دیگر حمایت کنند. پس وحدت در تحقیق و ایجاد فکر و اندیشه ممکن است؛ ولی وحدت در اندیشه، چیزی جز ترکیب و التقاط که از عوارض قبض است نمی‌باشد که این ممیزی برای تمامی مکاتب انسانی در مقابل ادیان آسمانی است.

ادیان آسمانی با تعدد فراوان، همگی دارای وحدت نظر هستند و وحدت نظر لازمه‌ی توسعه‌یافتنگی است؛ زیرا تمامی به حق تعالی باز می‌گرددند و کثرت انبیا تنها در نوع ایجاد و تفاوت زمان‌ها و امت‌هast؛ به خلاف مکاتب انسانی و به خصوص مکاتب وحدتی یا اشتراکی که با گروه‌بندی‌های خاص تشکیل می‌گردد و تمامی دارای یک نوع ترکیب، التقاط، محافظه‌کاری و پر اکنگی است و هرگز عاقبت واحدی نخواهد داشت و به کثرت، تجزیه و انشعاب کشیده می‌شود.

اگر گفته شود ادیان الهی و مذاهب دین، همه در نهایت چنین وضعی را پیدا کرده و به کثرت و پر اکنگی کشیده می‌شوند، در

مورد انحراف و تجاوز قرار گرفته است. این امر در طول تاریخ اسلام مانند تمامی ادیان یک‌نواخت بوده است.

### قبض و تفرقه

یکی از عوارض قبض، از همگسین‌گری و تفرقه است. این در حالی است که اصالت و وحدت اندیشه، هویت عینی است که با ترکیب و اعتبار قابل عرضه و ارایه نیست. حقانیت، صحت و سلامت فکر، اندیشه و هر مکتبی، هنگامی می‌تواند هویت شخصی داشته و به نام و عنوان خاصی قابل شناسایی باشد که جهت وحدتی را دارا باشد و از ذهن و مبدء واحدی سرچشمه گرفته باشد.

وحدت در فکر و اندیشه باید به واحد برگردد و این امر تنها در گروگسترش عقل و خرد و بسط نفس و روان است. هنگامی فکر یا مکتبی می‌تواند موجودیت فلسفی و علمی داشته باشد که به کثرت افکار و تفاهem دیدگاهی که لازمه‌ی قبض و تنگ‌نظری است متنهی نگردد که در این صورت دیگر از عنوان خاص محروم است؛ مگر آن‌که آن تفاهem فکری و کثرت افکار به مبدء واحدی باز گردد که آن نتیجه، فکر و اندیشه به حساب می‌آید نه کثرت طریقی و حیث کثرتی آن افراد و گروه‌ها.

تمامی ادیان الهی این‌گونه است و همه‌ی فراممین دین و

تکثر خود را حفظ کرده و به ظاهر و به جهت شکلی، صورت واحدی به خود می‌گیرد.

این چنین وحدت یا اتحادی هرگز نمی‌تواند غایت واحد را استمرار بخشد و جهت مقطوعی دارد؛ زیرا چنین ترکیبی فرع بر نیاز و حاجت است و تا زمانی موجودیت خود را حفظ می‌کند که چنین نیازی وجود داشته باشد و احساس شود.

با نبود حاجتمندی یا نبود اصرار بر آن - با فرض بود و یا نبود مناسبت بر چنین ترکیبی - آن اتحاد و همبستگی فرو می‌ریزد و به کثرت تبدیل می‌شود و هر یک از افراد، استقلال فردی یا گروهی خود را اعلام می‌دارد؛ چون چنین وحدت و اتحادی فرع بر حاجت و نیاز است و از تجمع اعتباری حکایت دارد و وجود آن مقطوعی است.

با هر شکل، روی، رنگ و بویی می‌شود که تشکلی به وجود آید تا جایی که ممکن است دشمن ترین افراد و گروهها به جهت حاجتمندی و نیاز گرد هم جمع و متحد شوند و با خود قرار بگذارند که در امری یا در جهتی همگون عمل کنند که تمامی این همبستگی‌ها مقطوعی است و در ظرف حاجت باقی می‌ماند و ممکن است بعد از برطرف شدن حاجت، تمامی آن جدایی‌ها و دشمنی‌ها ادامه یابد.

همهی وحدت‌ها و اتحادهای گروهی در مکاتب انسانی

پاسخ باید گفت تمامی این کثرت‌ها در نوع برداشت و نتیجه‌ی جهل به اصل دین الهی است که در طریق پیش می‌آید و گرنه جهت کثرتی در مبدء رخ نداده است و این امر بیان‌گر آن است که هر جا ذهن بشر در ساختار چیزی یا برداشت امری دخالت داشته باشد، این‌گونه عوارض قهری را دارد؛ برخلاف امری که از جانب حق تعالی و سرپرست مستقیم آن پیامبر یا امام معصوم علیهم السلام باشد که از هرگونه انشعاب و پراکنده‌گی به دور است.

پس وحدتی که متشكل از تعدد و کثرت باشد نمی‌تواند مبدء الهی داشته باشد و وحدت اعتباری خلاف اصل حقانیت فرامین دین است؛ زیرا وحدت اعتباری، کثرت حقیقی است و جهت کثرتی آن ریشه‌ی اصلی است و وحدت حقیقی نیز نمی‌تواند اصالت دینی داشته باشد؛ زیرا وحدت حقیقی با اضمحلال اجزا برابر است و با اصالت افراد، وحدت مردمی ممکن نیست.

اگر موضوعی در گردهمایی‌های فکری و گروهی صحت داشته باشد، اتحاد یا وحدت اعتباری است که با اصالت افراد و اجزا ممکن است؛ هر چند اجزا و افراد در صورت ظاهربی و از لحاظ شکل، استقلال نداشته باشند. تمامی وحدت‌های گروهی و تجمعات اجتماعی این‌گونه است که یا به اتحاد باز می‌گردد - اگر آن همبستگی دارای انگیزه‌های قوی باشد - یا به وحدت اعتباری - اگر به‌طور عادی باشد - که همهی جهت‌های وحدتی، لحاظ

نمی‌تواند دارای سلامت لازم و وحدت حقیقی باشد و تمامی گردهمایی‌ها مقطوعی و فصلی خواهد بود.

نتیجه‌ای که از تمامی این بحث به دست می‌آید این است که وحدت میان گروه‌ها و مذاهب باید مورد شناسایی دقیق قرار گیرد که از کدام قبیل بوده و چگونه است؛ به خصوص وحدت میان اهل دیانت با گروه‌های غیردینی و وحدت مسلمانان با پیروان ادیان دیگر و به خصوص وحدت شیعه با تمام گروه‌ها از مسلمان و صاحبان ادیان دیگر تا گروه‌های غیردینی و حتی ضد دینی که هر یک جهت‌های خاص خود را دارد.

بسیار باید دقت داشت تا در تمامی مقاطع وحدت و همگونی، مراعات اصالات‌های مرامی شود تا در ضمن وحدت، تخریب مرام پیش نیاید و مرام دچار التقاط و انحراف نگردد.

خصوصیتی که شیعه نسبت به تمامی مرام‌ها دارد، حقانیت محض آن است که به راحتی قابل اثبات است و بدون هیچ پیش‌نگری، تعصب و خرافات‌گرایی می‌تواند قابل ارایه باشد؛ زیرا همان‌طور که اسلام دین خاتم است و پیامبر اسلام ﷺ پیامبر خاتم می‌باشد، شیعه و اولیای به حق آن فرهنگ خاتمیت و معصومین خاتم هستند و بعد از آن حضرات ﷺ دیگر از کسی داعیه‌ی عصمت پذیرفته نیست.

البته این عقیده به آن معنا نیست که هرچه به نام شیعه عنوان گردد دارای چنین موقعیتی است؛ زیرا مکتب موجود از شیعه که

این‌گونه است. هدف خاصی آن‌ها را کنار هم می‌کشاند و با نفی آن اغراض از هم‌پاشیدگی گذشته و بلکه فروپاشی بیشتری در پی خواهد داشت؛ همان‌طور که عاقبت تمامی احزاب و گروه‌ها به انشعاب‌های فراوان درون‌گروهی می‌انجامد.

پس وحدت‌های اعتباری خود کثرت است و اصالت افراد و پر اکنده‌ی افکار به قوت خود باقی است؛ برخلاف وحدت در دین که به لحاظ مبدء و به طریق معصوم ﷺ وحدت نیست و به واحد باز می‌گردد و تمامی فرامین و مجریان آن در زمینه‌ی تحقق و ایجاد، همگونی پیدا می‌کنند. اندیشه‌ی دینی اندیشه‌ی واحدی است که همان وحی و دین حق است که به وسیله‌ی حضرات معصومین ﷺ در زمان‌های متفاوت با قالب‌های خاص مناسب زمانی و مکانی شکل می‌گیرد.

پس ادیان الهی تا جایی که معصوم ﷺ در آن مباشرت دارد از کثرت حقیقی به دور است و کثرت اعتباری نیز در جهت‌های قهری خارجی است.

اگر افراد غیر معصوم متولی این ادیان باشند تا جایی که سیر دین یا مذهب با مباشرت غیر معصوم و تسبیب معصوم باشد، ممکن است جهت وحدتی داشته باشد و اگر کثرتی پیدا شود، کثرت در طریق یا برداشت و انگیزه‌های است؛ ولی هنگامی که اصالت سیر دین یا اندیشه‌ای به غیر معصوم واگذار گردد، هرگز

گروه‌ها در حکم واحد نمی‌باشند و باید مقایسه‌ی قرب و بعد میان شیعه و آن گروه رعایت شود تا حکم غیر معقولی رخ ندهد. شیعه با مردمان آزاد و بسطیافت‌هی دنیا و کسانی که ایده‌های آزادمنشی، جوانمردی و فتوت دارند، قرابت خاصی دارد و تمامی این گروه‌ها می‌توانند در مقیاس بسیار وسیعی با ما همگون باشند. البته این همگونی‌ها باید مشخص باشد و در فرامین، تقیه پیش نیاید تا موجب انحراف و التقطاط نگردد.

بعد از این گروه‌ها، ادیان آسمانی و به خصوص مسیحیت است که می‌تواند با شیعه روابط بسیار مناسبی داشته باشد؛ زیرا ادیان آسمانی تحریف شده و پیروان آن‌ها و به خصوص مسیحیت با تمامی تحریف دارای فرهنگ عرفانی خاصی هستند که شیعه می‌تواند عطش آن‌ها را بر راحتی بر طرف کند و سبب جذب آن‌ها و رشد خود گردد.

در خارج از اسلام، قوم یهود تنها قومی است که از ما بعد فراوانی دارد. این دوری به سبب آن است که قوم یهود نه دارای عرفان است و نه در فرهنگ خود به صداقتی اعتقاد دارد. نفاق چهره‌ی خاص این قوم است؛ به طوری که می‌توان گفت قوم یهود دشمنی ویژه‌ای با تمامی ادیان آسمانی و به خصوص اسلام و شیعه دارد تا جایی که مادی‌گری آن‌ها ایجاب می‌کند که یهود را فرقه‌ی دینی به حساب نیاوریم و تنها آن را چهره‌ای سیاسی،

اندیشه‌های برخی از عالمان کلامی آن چیزه است، خود نیز گرفتار تعدد و تشتبه گردیده است و دور از پیرایه نیست؛ ولی چیزی که مورد توجه ماست، اصل الهام کلی آن است که تمامی تعددها نسبت به آن حکم واحد را دارد و تحقیق درباره‌ی هر یک باید در مقام خود پی گرفته شود.

در میان تمامی فرقه‌ها، این شیعه است که باید دارای مراعات خاص و احتیاط کامل باشد تا آن الهام کلی فرهنگ عصمتی را آلوه به کجا روی و التقطاط نسازد. البته این امر موجب انزوا و کناره‌گیری از جامعه یا گروهی نیست؛ زیرا همگونی در ظرف وجود شرایط با تمامی فرقه‌ها و گروه‌ها ممکن است و گاهی نیز ضرورت پیدا می‌کند.

همگونی و وحدت اعتباری برای شیعه نسبت به تمامی فرقه‌ها و گروه‌ها ممکن است؛ هر چند گروهی غیر دینی و حتی ضد دینی باشد؛ زیرا در موقعیت نیاز، به مقتضای عقل چنین همگونی ضرورت پیدا می‌کند. البته در صورتی که زیان‌باری مرامی پیش نیاید.

### روابط شیعه با دیگر ادیان

شیعه می‌تواند در ظرف ضرورت و ایجاد مصلحت، همگونی‌های خاصی را با تمامی اقوام، ادیان، ملل، نحل، گروه‌ها، مکاتب و مذاهب داشته باشد؛ با این تفاوت که تمامی

ستیزه‌جویی دارند. این دسته نسبت به گروه‌های خارج از اسلام - به جز یهود - دورترین عده با شیعه می‌باشند. حکم این‌ها همان حکم یهود و بلکه بدتر از یهود می‌باشد.

بسیاری از اهل سنت نیز حالت بی‌تفاوتی دارند و چندان درگیر این امور نیستند و با دید بازتری از گروه دوم به اسلام می‌نگرند. اینان بیش‌تر در زمان‌های بعد از صدر اسلام و در دوران ما بروز پیدا کرده‌اند.

در هر حال، باید همگونی‌های اسلامی به شدت مورد اهمیت قرار گیرد و نباید اختلافات سبب زیان‌های بیش‌تری از جانب دشمنان شود. البته نباید این همگونی‌ها و شباهت‌ها سبب تحریف عقاید شیعه و انحراف و التقطاط گردد که این خود فاجعه‌ای دردناک و گناهی نابخشودنی است. موقعیت‌های فعلی فرقه‌های اسلامی نمی‌تواند سبب اضمحلال واقعیت‌های تاریخی صدر اسلام شود؛ زیرا ارزش این موقعیت‌های فعلی به حفظ هویت واقعیت‌های تاریخی صدر اسلام بستگی دارد.

در طرحی کلی و به وسیله‌ی بازگشایی چند پرسش و پاسخ باید چنین عنوان کرد که اگر کسی بگوید اختلافات شیعه با اهل سنت ریشه‌ی اساسی و مهمی ندارد، گمراه است و افزون بر آن‌که از دین بی‌خبر است، نمی‌تواند دیندار نیز باشد. اما اگر کسی بگوید با آن‌که اختلافات میان شیعه و اهل سنت اساسی است،

تاریخی و اجتماعی بدانیم. همین چهره از آنان سبب گردیده که در تمامی ادوار تاریخی، همه‌ی آزاد اندیشان و صاحبان ادیان با آن‌ها ضدیت خاصی داشته باشند و ضربه‌های کاری خود را در صورت امکان به آن‌ها وارد سازند.

البته می‌توان در میان قوم یهود، گروه‌ای را پیدا کرد که این‌گونه نباشند و اصالت دینی خود را تا مقداری حفظ کرده و معتقد به حق تعالی و آرمان‌های الهی باشند. باید حساب این گروه را از قوم یهود جدا دانست؛ با این تفاوت که چهره‌های سیاسی قوم یهود همیشه از قبیل گروه نخست بوده‌اند و برای گروه دوم مجال ظهور و ابرازی باقی نمی‌گذارند.

شیعه با فرقه‌های اسلامی در جهت‌های صوری بسیاری رابطه دارد و برای حفظ این روابط صوری باید بیش‌ترین ملاحظات را داشته باشد؛ به خصوص در زمان «غیبت» که نابسامانی‌های دینی فراوان است و ایادی استکبار بر جهان و بشر برتری پیدا کرده‌اند. البته تمامی تفاوت فرقه‌های اسلامی با شیعه را باید در برداشت‌های دینی آنان دانست و باید ملاک قرب و بُعد ما با آن‌ها، برداشت‌های آنان نسبت به ما باشد.

گروه‌ای از اهل سنت نسبت به شیعه خوش‌بین هستند و حتی دسته‌هایی از آن‌ها معتقد و علاقه‌مند و از محبان هستند؛ هر چند شیعه نیستند. گروه‌ای از اهل سنت نیز حالت دشمنی و

انصاف و بازاندیشی در جهت پیشبرد اسلام همراه گردد.  
اگر گفته شود تک روی و تفرقه وظیفه است و شیعه باید در جواب همه بگوید «نه» و لفظ آری از دهان شیعه بیرون نمی‌آید، این سخن بسیار نادرست است. البته علاوه بر آن که می‌تواند دارای نوعی خلوص باشد، از فراوانی جمود، ناپاختگی و نیز بی‌خبری از موقعیت‌های زمانی نیز آگاهی می‌دهد.  
اگر گفته شود در بسیاری از موارد با وجود امیال گوناگون، تفرقه قهری است و نباید مرام شیعه دست‌خوش حوادث قهری گردد، سخن بسیار درستی است؛ به خصوص با ناهمانگی‌های موجود در میان فرقه‌های اسلامی که تمامی از خودخواهی و ناگاهی سرچشمه می‌گیرد. بسیاری از آنان در فکر خود هستند، نه اسلام و در پی بیرون کشیدن گلیم خویش از آب هستند؛ هر چند قبای اسلام را آب ببرد.  
اگر گفته شود بسیاری از وحدت‌های ارایه شده با التقاط همراه است، تا اندازه‌ای درست می‌باشد و اگر گفته شود التقاط خطر بزرگی است که ما را تهدید می‌کند، باز هم سخن درستی است؛ ولی اگر به سبب این امور به اختلاف دامن زده شود و زمینه‌های اختلاف تقویت شود، ارجاع و نادانی است و خطری است که تمامیت اسلام و دین را تهدید می‌کند.  
ما در زمینه‌ی وحدت میان شیعه و سنی در کتابی دیگر سخن

می‌توان آن را فراموش کرد، باز هم گمراه است و از حقیقت مسائل به دور است. اگر کسی بگوید دورترین فرقه و مذهب به شیعه گروه‌هایی از اهل سنت هستند، نمی‌تواند سخن بدون ربطی گفته باشد؛ چون صحت آن ملموس است. اگر گفته شود مشترکات میان اهل سنت و شیعه بیشتر از هرگروه و فرقه‌ای است، سخن درستی است و این خود، سبب بسیاری از همگونی‌ها و شباهت‌هاست.

اگر گفته شود به سبب این همگونی‌ها و وجود مشترکات و در شرایط خاص جهانی و وجود دشمنان فراوان در حريم محیط‌های اسلامی، وحدت معقول ضرورت دارد و این امور زمینه‌ساز وحدت است و دوری از وحدت در این زمان زیان‌بار است، سخن بهجایی است. البته در صورتی که چنین وحدتی به التقاط و انحراف کشیده نشود.

اگر گفته شود چنین وحدتی معلوم نیست به نفع شیعه باشد، به خصوص اگر از قبیل وحدت‌های تاریخ تا این عصر باشد، ممکن است درست باشد. نباید به راحتی هر وحدتی را نافع پنداشت و باید در تمامی جوانب هر وحدتی دقت فراوان نمود. اگر گفته شود باید در تحقیق وحدت مناسب در این زمان‌ها کوشید، این نیز کلام درستی است. البته در صورتی که چنین وحدتی معقول باشد و جهات و جوانب آن مراعات شود و با

بسیاری از افراد تنها ظواهر انسانی را دارند و انسان نیستند و به جایی می‌رسند که حیوان نیز نیستند و کمتر از هر کمتری می‌باشند. این‌گونه افراد نمی‌توانند کمالاتی داشته باشند و اگر به ظاهر نمودی از خود نشان دهند، ظاهر است و بس. این‌گونه افراد **بی‌کمالاتی** هستند.

و مردم چنین جوامعی نمی‌توانند از دین، دیانت، کتاب، قرآن کریم، علم و اخلاق به خوبی بهره گیرند و به عکس، تمامی این حقایق را آلوده ساخته و به انحراف می‌کشانند و عوامل خود می‌گردانند و از آن‌ها سوء استفاده می‌کنند، بدون آنکه بفهمند و یا در صورت فهم آزرده شوند.

این‌گونه مردم پیش از آنکه آدم شوند، مسلمان، مسیحی یا یهودی می‌شوند و قبل از آدمیت است که عالم و محقق می‌شوند و دارای علوم و فنون می‌گردند؛ بدون آنکه بتوانند حق این کمالات را ادا کنند و یا با حقیقت و معنویت این کمالات رابطه‌ی ملموس داشته باشند.

همین ورود بدون مورد سبب انزوای خوبی‌ها می‌گردد. مسلمان غیر آدم و عالم بدون آدمیت هرگز نمی‌تواند از اسلام و علم بهره‌ی مناسبی ببرد. وضع چنین جوامعی و نابسامانی‌های چنین مردمی مشخص است که به سفاهت می‌رسد.

اگر مردمی آدم و انسان شده باشند و دین بر آن‌ها عرضه گردد و مسلمان و عالم شوند، معلوم می‌شود که چه رشدی می‌نمایند و به چه بسطی می‌رسند.

گفته‌ایم؛ هر چند آن کتاب مورد ممیزی قرار گرفت و بخش‌هایی از آن حذف شد. امید است کتاب حاضر به سرنوشت آن دچار نشود.

### بساط و انسانیت

از این سخن در گذریم و گزاره‌ای دیگر را پیش کشیم و بسط و گسترش دین اسلام و مسلمانی را از زاویه‌ای دیگر نگاه نماییم و موانع و رهزن‌های آن را یادآور شویم.

انسان و سجایای انسانی حکایتی است که رنگ و بوی خاصی ندارد و سرشت و فطرت آدمی را تشکیل می‌دهد و در تمامی اقوام و ملل یکسان است. اگر آدمی بتواند سجایای طبیعی خود را پیدا کند و از لابه‌لای قید و بند سنت‌ها و خلق و خوهای گروهی و مسلکی برهد، فردی ارزشمند و بسط یافته می‌باشد.

سنت‌های عمومی، منش‌های مسلکی و خلق و خوی‌های قومی و بومی، سجایای حقیقی انسان را در مخاطره قرار می‌دهد و انسان را از خود دور می‌سازد و او را درگیر تعصباتی خشک و بدون معنا می‌گرداند.

موضوع تمامی کمالات و حقایق معنوی انسان است. انسان است که می‌تواند دارای تمامی کمالات باشد. البته در صورتی که انسان باشد و ظواهر انسانی او را به خیال نکشاند.

است. اگر در جامعه‌ی اسلامی و دنیای کنونی، بشر بتواند به طور نسبی خود را با فرامین اسلام هماهنگ کند، می‌تواند امیدی به رشد، گسترش و بسط یافتنگی و کرامت خود داشته باشد و چنین است که دنیایی معقول در دسترس و دید آدمی قرار می‌گیرد.

چنین اندیشه‌ی عمومی، سالم و بدون پیرایه و عمل نسبی و در سطح مناسب در یک جامعه، سبب بروز و ظهر استعدادهای آدمی و موجب بسط و توسعه‌ی وجودی او می‌گردد. این امر در زمان حضور حضرت صاحب الامر (عجل الله تعالیٰ فرجه الشریف) تحقق خواهد پذیرفت و جامعه به طور اساسی در زمان آن حضرت به چنان بسطی می‌رسد که به خوبی ادراکات را شناسایی می‌کند و درجه‌تی عملی آن کوشان می‌شود. البته این بدان معنا نیست که در چنین جامعه‌ای کثیر و کاستی وجود ندارد؛ ولی می‌توان نوعیت درستی‌ها را در آن جامعه تخمین زد.

### بساطت و جامعیت

ما پیش از این از جامعیت اسلام گفتیم. جامعیت دین اسلام لازمه‌ی بسطی است که دارد. اسلام دین کامل و جامع‌ترین مرام فکری و عملی است و در حقیقت، صورت بسی‌پیرایه‌ی آن می‌تواند تمامی مشکلات امروز و فردای بشری را برطرف کند و جامعه‌ی انسانی را در راه درست و روشن قرار دهد.

دین و علم برای آدم است و انسان می‌تواند از آن‌ها استفاده کند. نادان و زورگو کمتر می‌تواند از دین و علم استفاده‌ی درستی داشته باشد. تمامی انزواهی دین و علم از همین امر نشأت می‌گیرد. افراد نادان چهره‌ی دین را از جلا و زیبایی انداخته و دین را به ظلم و زور مبدل می‌سازند.

خلافاً و سلطانین جور، بزرگ‌ترین عوامل تخریب دین بودند. آن‌ها محبوبیت و نقش اساسی دین را از بین برده و تنها به ظواهر آن بستنده کرده‌اند.

درست است که دین انسان را رشد می‌دهد و هدایت می‌کند؛ ولی انسان‌هارا، نه افراد جاهم و نادان. درست است که دین جزو فطرت آدمی و مایه‌ی انس بشر است؛ ولی آدم و بشری که خود را گرفتار جهل و تعصب نکرده باشد. آنان که قبل از آدم شدن مسلمان یا عالم می‌شوند، هرگز رشدی نمی‌کنند و چندان هم شربخشن، سودمند و شیرین نمی‌باشند. آن‌ها دین و علم را هم آلوهه می‌سازند و به انحراف می‌کشانند.

ما در جای دیگر ثابت نموده‌ایم که جز عمل به اسلام ناب و ادراک درست و بدون پیرایه‌ی آن، راهی برای اصلاح جامعه‌ی اسلامی و بشری وجود ندارد. تنها مکتبی که می‌تواند پاسخ‌گویی توقعات روانی و انسانی جامعه‌ی کنونی باشد اسلام است و تحقق کرامت‌های آدمی تنها درگرو دریافت درست و دقیق اسلام

خود بیرون آید و پشتوانه‌های علمی خود را باز یابد و از هر پیرایه، جمود، ارتجاج و سهل‌انگاری دور گردد. باید بشود برای تمامی قوانین اسلام اقامه‌ی دلیل گردد و به تمامی اشکال‌های واردہ پاسخ درست و سالمی داده شود تا دین اسلام خود را در لابلای پاکی‌ها باز یابد و از پیرایه‌های گوناگون رها گردد. سران کفر، روؤسای اقوام، ملل و مسئولان علمی دنیا، هر اندازه که می‌توانند ایراد و شبهه بسازند و طالب دلیل باشند تا دین اسلام به شکوفایی مناسبی برسد و از عقاید باطل دور گردد.

اشکالاتی نسبت به احکام و قوانین دین وارد می‌گردد که در صورت بازیابی، مبانی گویایی پیدا می‌کند و باعث آرامش اهل دنیا می‌گردد و مؤمنان سرفراز و دیگر مردم دنیا توجیه می‌گردند.

در صورتی که بحثی آزاد و دور از هرگونه تعصب، مشاجره و چوب و چماق تکفیر و تفسیق صورت گیرد و در آن انجمن قرار بر این شود که از هرگونه سخن بدون دلیل و عقیده‌ی بدون اساس دوری گردد، و مدت زیادی گروه‌های تحقیق مشغول کار گردنده و کافر و مسلمان با هم‌کاری و هم‌یاری در این مجمع شرکت کنند، بسیاری از مشکلات جوامع بشری حل می‌گردد و دین درست و سالم به خودی خود ظاهر می‌شود و دین اسلام از حالت خانگی و خودکامگی بیرون می‌آید.

در چنین شرایطی است که دین فطری بودن خود را نشان

چیزی که هست این است که گنگی و پیچیدگی بسیاری از امور، احکام و نیز پیرایه‌های مذهبی، سبب کم‌رنگ شدن و ضعف دین گردیده است. هر کس بدون مطالعه سخنی می‌گوید و بدون تحقیق اعتقادی بر می‌گریند و فتوا و ایده‌ای را انتخاب می‌کنند؛ به طوری که امروز کم‌تر عاقلی می‌تواند تمام این عقاید گوناگون را دین بداند و این اندیشه‌های متفاوت را وحی آسمانی بنامد و بدون ایجاد شک و شبیهه از آن پیروی کند.

اسلام خود به فرقه‌ها و گروه‌های فراوانی تقسیم گشته که هر یک برداشت متفاوتی از دین را ارایه می‌دهند. تفاوتی ندارد که این گروه‌ها از اهل سنت باشند یا از فرقه‌های مختلف شیعه. هر یک از این گروه‌ها خود را حق تمام می‌دانند بدون آنکه برای بسیاری از عقاید خود دلایل محکمی داشته باشند.

خوب است کنفرانسی جامع، کامل و جهانی برپا شود و سران کشورهای ایمانی در محفلی علمی و دینی شرکت کنند و تحقیقات لازمی نسبت به دین ارایه دهند. لازم است از تمامی فرقه‌های دینی و تمامی مسلک‌های غیر دینی و کفار و مشرکان در این انجمن گرد آیند و مناظره‌ای دینی و علمی صورت بگیرد و بدون هرگونه مشاجره و تعصبی نسبت به احکام دین اسلام اقامه‌ی دلیل گردد و هر شرکت کننده‌ای بتواند در فضایی آزاد، اشکال‌های خود را ارایه دهد تا دین اسلام از وضعیت خانگی

تردیدها جلوگیری شود. باید تجربه‌های علمی و تحقیقات تجربی مورد استفاده اهل علم قرار گیرد و هماهنگی کامل صورت گیرد تا دین موقعیت حیاتی خود را باز یابد و مورد استفاده‌ی علمی همگان قرار گیرد و خرافات و پیرایه‌های بدون اساس از آن خارج شود.

در این صورت است که تمامی افراد در می‌یابند دین حقیقتی است که منش و کنش صحیح زندگی سالم را به خوبی ترسیم می‌کند و طبیعت صحیح و حرکتی درست و مداوم را به سوی بسط و گستردگی و توسعه‌ی وجودی انسان بیان می‌دارد. دین چیزی جز مربی صادق و مرشد صالح و پیردل‌سوز برای گسترش روح و روان آدمی نیست که تمامی همت و هدف آن وصول همگان به سرچشمه‌ی سعادت و درستی و بسط محض است. این بیان کلی نسبت به حقیقت کلی دین است؛ هر چند در خارج و مقام انطباق این چنین نیست.

بر اثر حوادث شوم دنیای آدمی و جهل، تباہی، استبداد و زورمداری، دین رنگ‌های گوناگون به خود گرفته و هر یک از آن‌ها را جهل، نابسامانی و پیرایه‌های فراوانی فراگرفته است. پیرایه به اندازه‌ای در دین رسوخ نموده که تشخیص حقیقت دین کار مشکلی شده است. هر زورمدار و علمداری هر اندازه که توانسته سلیقه‌های شخصی خود را به نام دین بر مردم و دین تحمیل کرده

می‌دهد و مشوق همگان می‌گردد و بی‌اساسی بسیاری از گروه‌ها روشن می‌گردد. معلوم می‌شود بسیاری از اشکالاتی که به دین وارد می‌شود از بی‌اطلاعی مردم دنیا سرچشمه می‌گیرد و فراوانی از اشکالات نیز به پیرایه‌های دین باز می‌گردد.

جهل اهل دین و دیگر مردم دنیا سبب غربت دین و اجمال آن گردیده است و همین امر باعث گشته تا خرافه‌های فراوانی به دین راه یابد و عقاید بدون اصل، رنگ دینی به خود گیرد و دین را مهجور سازد.

دین حقیقتی است که از یک اساس کامل عینی سرچشمه گرفته و با فطرت آدمی دمساز و هماهنگ است و در صورت وارستگی و دوری از هر پیرایه‌ای با نهاد سالم انسان عالم و آگاه هماهنگ می‌گردد. چنین دینی دل انسان را روشن می‌سازد و برای برطرف کردن مشکلات آدمی مددکار و راهنمایی مطمئن برای او خواهد بود.

خوب است برخی از شطحیات و امور معماگونه که در دین وجود دارد موشکافی قرار گیرد و مجھولات غیبی مورد شناسایی واقع شود. مجملات دین روشن گردد و مبانی و مبادی خیالی از حریم دین دور شود. تمامی اصول و فروع دین مقدس اسلام مورد سؤال و پرسش قرار گیرد و خصوصیات و شرایط عقلی هر یک از آن‌ها معلوم شود تا هرچه بیشتر از ابهامات و

بینش اسلامی است که زمینه و موضوعی برای اجرای صحیح و  
کامل احکام دینی نمی‌تواند داشته باشند. دین ضد ظلم، نادانی  
و به صورت کلی هرگونه قبض و تنگی است و مردمی که خمیره‌ی  
وجود آنان با این امور عجین گشته، چگونه می‌توانند اندیشه‌ی  
دینی داشته باشند و به آن عمل کنند و خود را با دین هماهنگ  
سازند؟ مصاديق فراوان و یک دسته کلیات حلال، حرام، واجب،  
مستحب و مکروه را چگونه می‌توان باطن و گمان محقق ساخت  
و چگونه می‌شود تمامی جامعه‌ای جهل‌الود و ظلم‌پیشه را با آن  
هماهنگ ساخت؟

هر چند دین خدا کامل است و خداوند چیزی را در تحقق  
کاملان و بسط توسعه‌یافتنگان فروگذار نکرده است، قابلیت فهم و  
عمل به آن نیز شرطی است که دیگر مربوط به دین نیست و  
پایبند به آن باید چنین شرطی را محقق کند و خود را برای عمل  
به دین آماده سازد تا بتواند از این رهگذر به مقام بسط برسد.  
تمامی سخن‌ها این است که جوامع اسلامی در حال حاضر  
چنین آمادگی را ندارند و قابلیت چنین امری را از دست داده‌اند.  
بسیاری از احکام، قوانین و قواعد دین چهره‌های خاصی دارد که  
با ما همگون نیست و در زمینه‌ی اجرای آن کمبود منطقی وجود  
دارد و نباید بدون تحقیق این زمینه‌ها در پی اجرای آن بود،  
به خصوص در اجرای احکام قضایی و جزایی اسلام که تحقق آن

و از دین حال و هوای پیچیده و غیر قابل فهمی ارایه نموده و  
سلطان همه‌ی واژه‌ها و عباراتی چند گردیده است و دسته‌ای تابع  
سلیقه‌های خود و گروهی تابع واژه‌های خشک گشته‌اند.

خلاصه دین از آن حقیقت خود به حالت‌ها و پیرایه‌های  
مختلف گفتار شده است؛ به طوری که نه قابل فهم است و نه قابل  
اجرا، نه در زندگی آدمی نقش اساسی دارد و نه می‌شود که بدون  
نقش باشد.

مردم به‌گونه‌ای شده‌اند که می‌گویند «دین داریم» ولی دین  
خرافتی ذهن، سلیقه، انصاف و یا بی‌رحمی خود آنان است که  
رنگ و روی دین به خود گرفته است. به اندازه‌ای پیرایه و  
سلیقه‌های شخصی و عوارض افکار گروهی، دین را دستکاری  
کرد که دیگر نمی‌شود گفت دین به‌طور کلی قابل قبول عاقل  
است. البته باید در نظر داشت ما کلی دین را می‌گوییم که ادیان  
 مختلفی را در بر دارد. در میان برخی از مردم مسلمان به اندازه‌ای  
دین بدون اثر است که گاه می‌شود انسان عاقل آرزوی دوری از  
دین مداران را در دل می‌پروراند و تمایل درونی وی به کفار بیشتر  
از مسلمانان می‌گردد؛ گویی آن‌ها به حقایقی از دین عمل می‌کنند  
- هر چند انحرافات فراوانی دارند - و مسلمانان به همان حقایق  
تنها لباس شعار، داد و فریاد می‌پوشند.

جوامع اسلامی به اندازه‌ای دور از فرهنگ، اندیشه، تأمل و

این چنین نیست که کسی ادعا کند من از اصل دین و دینداری نفرت دارم و بشود ثابت کرد طبیعت فردی مخالفت با اصل دین دارد؛ هر چند گروهی از مردم بر اثر باطن آلوده و ضمیر فاسد خود، از حقیقت دین نیز خود را دور می‌سازند و با آن به دشمنی بر می‌خیزند؛ ولی نوع مردم و طبیعت انسان‌های عادی، هرگز از اصل دیانت در رنج نیستند. هر بی‌مهری و گریزی که مردم عادی از دین دارند، بر اثر دین‌نمایی‌های بدون اساس است که از زورمداران و دین‌مداران بدون ریشه به دین تحمیل می‌گردد و سبب اجمال، اهمال دیانت، گریز، دشمنی و بی‌مهری مردم می‌شود. پیرایه مهم‌ترین عامل عقب‌ماندگی دیانت است و همین پیرایه است که می‌تواند دین را به تباہی بکشاند و آن را از رونق، ارزش و اعتبار بیندازد.

۱۶۳

### رابطه‌ی علم و دین

امر مهم دیگری که باید در این زمینه مورد دقت قرار گیرد و نسبت به آن کمتر اهتمام می‌شود این است که علم از دین جدا نیست. دین قوانین و فرامینی است که با علم کامل و سالم هماهنگی دارد.

نباید علم و دین را دو مصدق به حساب آورد؛ هر چند دارای دو واژه و دو مفهوم جدا می‌باشند؛ زیرا فرامینی که دین پی‌گیری می‌کند، اگر مورد بررسی و دقت کامل قرار گیرد، «علم» نامیده

بدون تحقیق بسیاری از زمینه‌های اسلامی، فرعی از توحش و دیکتاتوری را در پی دارد.

دین در عین سادگی، چون جواهری می‌ماند که شایسته‌ی افراد کثیف و آلوده نیست و طهارت و صداقت خاصی را طلب می‌کند؛ در حالی که بیش‌تر جوامع اسلامی را مردمانی تشکیل می‌دهند که مانند کودکان کثیف مشغول مکیدن شکلات‌هایی می‌باشند که مگس‌ها اطراف آن را احاطه کرده‌اند. کودکی که درک بالایی ندارد به‌طور حتم شکلات عوض می‌کند و لذتی که از جواهرات فراوانی را با اندرکی شکلات عوض می‌کند و لذتی که از شیرینی و آب نبات می‌برد، به مراتب بیش از لذتی است که از حقایق معنوی می‌برد.

دین در میان ما مردم غریب شده و اسیر دست افراد ناصالح و افکار ناپخته گردیده است. برخی از قرآن کریم به جای سپر و از نماز برای گدایی استفاده می‌کنند و دینداری در جهت‌های مختلفی کسب و کار آنان شده است.

همین امور باعث گشته است که برخی مردم از دین کناره گیرند و چندان تمایلی نسبت به دین از خود نشان ندهند و بسیاری نه تنها دین‌گریز گردیده بلکه به دین‌ستیزی افتاده‌اند و در مقابل اصل دین جبهه می‌گیرند. بسیاری نیز نسبت به آن بی‌تفاوت می‌باشند و از کنار مظاهر دینی به راحتی عبور می‌کنند.

۱۶۲

کمبودها و مشکلاتی نیز در این جهت‌ها داشته باشند که این‌گونه کمبودها و مشکلات، اساس تمامی نواقص خانه، خانواده، امور زندگی و اجتماعی را سبب می‌شود. تمامی خوبی‌ها و زشتی‌ها که در شخصیت زن و مرد در تمامی شؤون فردی خانوادگی و اجتماعی پیش می‌آید، درگرو چهار امر زیر است:

یکم، عالمان دینی و شناخت دقیق قوانین و احکام؛

دوم، چگونگی دین در زمان‌ها و موقعیت‌های مختلف؛

سوم، دین، اجتهاد و عنصر زبان؛

چهارم، احکام عقلایی و برداشت‌های عرفی، سنتی و قوانین انسانی، فرامین الهی، دستورات، بیانات شرعی و دینی که دو چهره‌ی ثابت و متغیر دارد.

چهره‌ی ثابت هر یک از امور گفته شده روشن است و قابل تغییر نیست. همه آن را یک‌نواخت می‌باشد و یک‌نواخت نیز می‌باشد و چندان زحمت تحقیق و پیدایش ندارد و تنها عمل به آن مورد اهمیت است و در کیفیت عمل و نوع عمل به آن باید بررسی شود؛ ولی چهره‌ی متغیر دین یا دیگر مبادی اطاعت چندان روشن نیست و نیازمند بررسی، تحقیق و بازیابی زمان به زمان و لحظه به لحظه می‌باشد. این‌چنین نیست که در تمامی مقاطع و موارد یکسان باشد و قابل تغییر نباشد. ما در اینجا تنها به این احکام در جهت دین و شریعت نظر می‌کنیم تا منظور نگارنده خود را بهتر بنماییم.

می‌شود و همان مصدق خارجی اگر به لحاظ نسبت با شریعت حق ملاحظه شود «دین» خوانده می‌شود. پس با این اندیشه که علم چراغی برای ادراک هرچه بیش‌تر فرامین دینی است، می‌توان ذهنیت جامعه و مردم را بازسازی کرد و افکار عمومی و خواص را هرچه بیش‌تر نسبت به آن حساس نمود و روشن ساخت که پیشرفت علم، بهترین وسیله برای شناخت هرچه بیش‌تر دین است.

البته مراد ما از علم، توسعه‌ی علمی و بازگشایی‌های فکری بشری است و مراد ما از دین نیز دین به حق اسلام و فرهنگ غنی تثیع است که همیشه شعار فهم، علم، ادراک و معرفت را در زوایای اصلی عقاید خود قرار داده است و پیشتابی آن را امامان معصوم و ائمه‌ی هدی علیهم السلام در لوای عصمت و طهارت به عهده داشته‌اند و همیشه آن حضرات علیهم السلام در طول حیات صوری خود بیان‌گر این معنا بوده‌اند.

دین بدون پیرایه را نمی‌شود کسی قبول نداشته باشد، مگر آنکه سالم نباشد و یا نداند که منکر چه چیزی می‌باشد و قبول پیرایه‌ی دینی نیز خود دلیل بر نقصان عقل فرد می‌باشد و این امر وجود خارجی فراوان دارد. این‌گونه امور و خصوصیات در تمامی شؤون زندگی انسان و جهان مشهود است و در انسان به طور ملموس وجود دارد و هر یک از افراد بشر؛ اعم از مرد و زن، مواهب این امور را دارند؛ همان‌طور که ممکن است بیماری‌ها،

تمامی این امور کاری است به جا و درست.  
هر روز چهره‌ای از دین مناسب است؛ ولی یافتن این چهره‌ها کاری است بس مشکل و تخصص عالمان و دانشمندان دینی باید در این جهت باشد. بحث‌های فرعی بیهوده که ارزش علمی و عملی روشن ندارد، هرگز ملاک تخصص و کارданی عالمان نمی‌باشد و با بررسی و مطالعه‌ی موجودی کتاب‌ها و اساتید به تنها‌ی و با حصر توجه به آن، تنها می‌شود مکرات فراوان‌تری را تکرار کرد.

علم، تخصص، بررسی، تحقیق، تحلیل، نقد و بازیابی این است که عالمان و دانشمندان در چهره‌های ضروری دین و تطبیق به موقع آن کوشش به عمل آورند و جامعه و مردم را در طریق بهزیستی به حرکت درآورند و چرخ‌های اندیشه و عمل مردم را در جهت چهره‌های گویای دینی به دور اندازند و بیان دین، قوانین دین، انزوا و سردی مردم را از دین مداوا کنند و فاعل و محرك تمامی کاستی‌ها باشند.

هرگونه تعلل در این جهات یا اشتباه و خطایی در کشف جهات لازم می‌تواند بزرگ‌ترین ضرر و زیان را به دین و مردم وارد سازد. عملکرد حضرات انبیاء<sup>علیهم السلام</sup> و بهویژه نبی مکرم اسلام<sup>علیهم السلام</sup> و حضرت امیر مؤمنان<sup>علیهم السلام</sup> و ائمه‌ی اطهار<sup>علیهم السلام</sup> بهترین سند و گواه بر این امر است. آن حضرات<sup>علیهم السلام</sup> با درک درست از زمان و فهم کامل دین و شناخت لازم مردم توانستند با بهترین بازدهی، دین و مردم

دین اسلام و شریعت محمدی<sup>علیهم السلام</sup> دارای فرامین گوناگون و آموزه‌های بسیاری در تمامی جهات دنیا، مردم، عقل، معرفت، زندگی و اخلاق است که درک به موقع و سالم آن برای هر فرد دانا و عالمی چندان ساده و آسان نیست.

دین هرچند دارای فرامین فراوانی است و از همه‌ی امور سخن به میان آورده، زمان تطبیق آن مختلف است. دین از علم می‌گوید، از اخلاق، صلح، جنگ، دنیا، آخرت و از امور فراوان دیگر که موقعیت کلی هر یک از این موارد هرچند روشن است، زمان تطبیق آن چندان روشن نیست.

زمانی دین در مقابل زور قرار می‌گیرد، زمانی در برابر علم و تمدن و زمانی رودرروی سکوت و صلح و همین‌طور مقاطع مختلف دیگر که باید این زمان‌ها به خوبی مورد شناسایی قرار گیرد و همان چهره‌های لازم در جامعه و اذهان مردم جلوه کند.

باید در زمان جنگ، قوانین جنگی به خوبی مورد بررسی قرار گیرد و در زمان علم، تمدن و تجدد، شباهه‌های علمی و فرهنگی دین در انتظار عموم گذارده شود و دیگر جهات مختلف که درک درست و به موقع این امور چندان آسان نیست.

زمان تمدن و تجدد از جنگ سخن گفتن یا زمان جنگ از علم‌گرایی سخن به میان آوردن خللی را به میان می‌آورد که نتیجه‌ی مثبت از هیچ یک گرفته نخواهد شد؛ هرچند علمی بودن

که یکی از آن همه، کار جمع‌آوری قرآن کریم بود. بسیاری نیز تلاش و کوشش دیگران را تکرار کردند و چیزهایی نیز بر آن می‌افزودند.

خلاصه تمامی نقش‌های دین، جز معدودی بر زمین ماند؛ در **بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ** حالی که تخصص و اجتهاد در نقش‌های مختلف جامعه، مردم، دین و زندگی آنها باید در نظر باشد.

تخصص عالمان باید در جهت حرکت جامعه به سوی دین و زندگی باشد. فهم نقش اجتماعی دین، کاری بس مهم است که بدون آن، اجتهادی در کار نیست و تخصص‌های دیگر، تنها انفعالی از تخصص است و موهبت ارزشی ندارد.

عقاید عالمان در زمینه‌ی تحقیقات، خود باید نقش مردّج دین را در جامعه و نقش سالم‌سازی عقاید مردم را نسبت به دین داشته باشد. آنان باید نقش درست و به موقع را با کوشش و تلاش فردی و جمیع به دست آورند و منصب نیابت خود را در این جهت‌ها باز یابند و همگونی نسبی با اولیای نعمت خود داشته باشند؛ همان‌طور که حضرات انبیا و بهویژه چهارده معصوم **علیه السلام** در درک حقایق و اجرای آنها در میان جامعه و مردم گام بر می‌داشتند، عالمان نیز باید طبق منصب نیابت خود، با آنها هم‌سویی داشته باشند که در صورت ترک جامعه و مردم، دوری از بن‌بست درست و نقش‌بندی‌های جامعه آنها را فاقد هرگونه نیابت و تخصص به حساب می‌آورد.

و جامعه را از رکود برهانند و دین را در صورت حاکمیت و محکومیت ظاهری مرکز قرار دهند. گوشه به گوشه‌ی زندگی حضرت رسول اکرم **علیه السلام** پر از شواهدی این‌گونه است. پیامبر اکرم **علیه السلام** به شکلی و حضرت امیر مؤمنان **علیه السلام** به نوعی و ائمه‌ی اطهار **علیه السلام** هر یک به‌گونه‌ای لازم عمل کردند و دین مردم را از بن‌بست رهانیدند. آن حضرات **علیه السلام** روزی با جنگ، زمانی با سکوت، هنگامی با صلح و روزی نیز با وقار و عشق و هر روز با رنگ و رویی تازه دین را نشان می‌دادند و تمامی گرههای کور ریسمان باطل را با دست توانای عقل و معرفت می‌گشودند و رهبری درست دین و زندگی مردم را به‌خوبی عهده‌دار می‌گشتدند. متأسفانه بعد از حضرات ائمه‌ی معصومین **علیه السلام** چنین نشد و برخی از عالمان و دانشمندان دینی در این جهات یا به هیچ وجه نقشی نداشتند یا نقش آنان کامل نبود یا در برخی مواقع به سبب قبضی که محیط تربیتی به آنان داده بود نقش نادرستی داشتند. آنان تنها اجتهاد و تخصص را جمع‌آوری مدارک و بررسی کتاب‌ها می‌دانستند و تأثیر امور اجتماعی و روانی را در فتوای نادیده می‌انگاشتند. عالمان و مجتهدان به حق و محقق صادق با آن‌که تلاش‌های بسیار فراوانی در جهت‌های مختلف داشتند و تلاش آنها نیز قابل تقدیر است و درک عادی از توان آنها عاجز است؛ ولی تنها قرآن امام **علیه السلام** را جمع‌آوری کردن و دیگر جهت‌ها را بر زمین نهادند؛ در حالی که امام **علیه السلام** کارهای فراوانی کرد

و قرآن کریم را محرك اصلی سیاست‌های دنیا و مردم گردانید.  
امروز مردم دنیا آزادی‌هایی دارند که دیگر نمی‌شود آنها را  
به‌طور دسته جمعی و با زور مجبور به کاری کرد یا از کاری باز  
داشت.

هنگامی که با نقش‌های درست و سالم در جهت علم، تمدن،  
فرهنگ و اخلاق درست دین با مردم دنیا روبه‌رو شویم و آن‌ها را  
از واقع این امور آگاه کنیم، دیگر نمی‌شود آنها را به زور از دین  
دور داشت؛ ولی وقتی در چنین زمانی به‌جای این امور در پی  
جنگ، شعار و فریاد، بر آن بتازیم، گذشته از آن‌که موفق  
نمی‌شویم، خوراک تبلیغاتی نیز برای دنیا فراهم خواهیم کرد تا  
خوبی‌های ما را مورد سؤال قرار دهند و ما را مردمی و حشی و  
دور از تمدن معرفی کنند تا مانع رشد و توسعه یافتنگی کشور شوند  
و ما را با این حریب در اذهان عمومی مردم دنیا منزوی سازند.

نقش‌های بی‌مورد و بی‌موقع می‌توانند آثار سوئی داشته باشد.  
ما با چنین اشتباهات بزرگی در بهترین موقع بهره‌برداری، خود را  
در دل مردم دنیا منزوی ساخته‌ایم و چهره‌های گویای دین را از  
رنگ و روی اندخته‌ایم. آب را به‌تمامی در آسیاب دشمن  
می‌ریزیم و جامعه و مردم خود را گرفتار مشکل یأس و توقف و  
دوری از خوبی‌های دین می‌نماییم و بر چنین خطاهایی نیز  
پافشاری و اصرار داریم.

همان‌طور که عالمی با نداشتن نقش اجتماعی، عالم نیست؛

باید در جهت ترویج دین و نقش سالم آن در میان مردم و  
بازیابی مردم در منطقه‌ی دین و شناخت به موقع چهره‌های لازم  
آن، کوشش‌های لازم در زمان خود به عمل آید. یک روز دنیا  
میدان جنگ است؛ در این حال مردم را باید به حفظ حرمت  
ارزش‌ها و ادار کرد. روزی که دنیا را علم، تجدد و ترقی فرا  
می‌گیرد، باید زیان علمی دین و چهره‌ی منطقی دیانت را باز کرد و  
تمدن اسلامی را بر دنیا عرضه نمود و از زیان خشونت، زور،  
جنگ و فریاد خودداری کرد.

امروز، دنیای ما این‌گونه است و با آن‌که ظلم و بی‌علمی و  
بدعملی آن را فرا گرفته، تمامی مردم جهان دارای درک بالا و فهم  
فراوانی گشته‌اند. نباید چهره‌ی خشونت و جنگ را شعار خود  
ساخت. باید دنیا را به عمل، تحقیق، معرفت، محبت و بیانش  
دعوت نمود و میدان مبارزه‌ای در این جهات در سطح جهان بربا  
کرد و به مردم دنیا فهمانید که دین اسلام زیان علم و تمدن را  
به‌خوبی می‌داند و با تمدن و فرهنگ آشنایی کامل دارد و در  
تمامی زمینه‌ها، دین سخن دارد و مطالبی را ارایه می‌دهد. با وضع  
ارتباطات جهانی، با وجود ریاکاری‌های سیاست‌مداران جهان  
می‌شود در این جهت کارهای شایانی نمود، دنیا را شیفتۀ‌ی دین  
اسلام ساخت و مردم را گروه‌گروه وارد دین اسلام نمود. می‌شود  
با عرضه‌ی درست چهره‌ی تمدن دین اسلام و مبانی بلند قرآن  
کریم در آگاهی‌ها و صداقت‌ها، دنیا را در محاصره‌ی دین قرار داد

واقعی و صاحب اندیشه و علم است و مراد تنها لباس و کتاب نیست و هر کس نمی‌تواند خود را در زمرةی چنین افرادی قرار دهد. مخاطب ما کسانی هستند که به حق عالم و صاحب فکر می‌باشند و دارای سلامت کامل فکری و عملی هستند.

دوم این‌که گمان نشود تخصص در جهات مورد اشاره، سبب انزوای تخصص در جهت نخست می‌گردد. تخصص‌های علمی در سطح عالی خود لازم است و نباید واقعیات اجتماعی، دانشمندان را از علم و تحقیق باز دارد و در این زمینه یکسویه‌نگر شوند و تنها یک جهت را در نظر داشته باشند. آن‌هایی که واقعیات را به خیال خود جست‌وجو می‌کنند و از جهت نخست دوری می‌گیرند و به جهت‌های علمی اهمیت نمی‌دهند، از اساس در ردیف عالمان قرار نمی‌گیرند و مردمی عادی و عامی هستند که توجه به جهت مثبت دارند؛ هرچند لباس اهل علم پوشیده و مقداری درس و بحث نیز دیده باشند.

سوم این‌که نباید جهت‌های عملی و سیاسی اسلام، آدمی را گرفتار دنیا سازد و او را معتاد به زد و بند و کلک‌های سیاسی نماید و او را از معنویت، صداقت و درستی دور گردداند که این‌گونه افراد به قول معروف: «خواستند ابروی وی را درست کنند، چشم او را نیز کور کردنده». باید با کمال توجه و تدبین همانند اولیای حق تعالی خود را از هر انحراف، کج روی، زیان‌بازی و سیاست‌کاری به معنای داشتن نیرنگ دور داشت و وارسته، با تقواو پرهیزکار باقی

عالی که نقش نادرستی دارد نیز عالم نیست؛ بلکه صورت عالم به خود گرفته است و هیچ مصونیت و حجتی ندارد و باید مورد مؤاخذه قرار گیرد؛ جز آن‌که نهایت سعی ممکن خود را در تمامی جهات اجتهاد انجام داده باشد که همان فحص و یأس از دلیل و استفراغ وسع تمام است که هرگز در این‌گونه جهت‌های اجتماعی و تطبیق امور فردی چنین نیست و از توان فرد خارج است و باید به طور جمعی صورت گیرد. لازم است در این زمینه از همه‌ی دانشمندان به حق و عالمان وارسته و آگاهان به امور کمک گرفته شود تا مجتهد صدق اجتهاد درست را دانسته، صحت شرعی آن را به دست آورد و در مقابل خدای تعالی و مردم، خود را راضی بدارد و در غیر این صورت دیگر هیچ.

عالمان ما هیچ گاه به طور کلی و همگانی در فکر چنین امری نبوده و این‌گونه امور را اهمیت نداده‌اند و آن را تخصص نمی‌نامند؛ در حالی که عالمان دینی باید در زمینه‌های عینی و عملی قوانین دین، بیشتر پاپشاری داشته باشند و اجتهاد و تخصص را تنها منحصر در بعضی اصطلاحات و قواعد ندانسته و نیز خود را خلاصه در کتاب و مدرسه نسازند.

### تبیین مرزها و حدود بحث

در این‌جا به چند امر جزیی باید توجه پیدا کرد تا حریم این بحث خود را نشان دهد:

نخست این‌که مراد ما از عالمان و دانشمندان اسلامی، عالمان

آمده است که زمانی مردم به عبادت و گاهی به مبارزه و زمانی نیز به تعطیل مبتلا می‌شدند.

عالمان دین نباید در عالم ذهنیت به سر برند و باید واقعیات را پی‌گیری کنند. این امر به معنای تجزیه نیست و باید کلیت دین را نیز مورد توجه قرار داد. نمی‌شود عالمی بدون توجه به واقعیات زمان‌گام بردارد؛ همان‌طور که بدون طی مدارج علمی عنوان عالم هرگز نمی‌تواند صدق درستی بر افراد داشته باشد.

درستی علم و عمل به صرف چند روز چرخیدن در مدارس و کتاب خواندن نیست؛ بلکه باید هر جهت را به تمام معنای کلمه پی‌گیری کرد و بر آن وقوف کامل داشت. البته این چنین نیست که هر عالمی بخواهد کشکولی باشد. جهت‌های تخصصی هر کسی باید مشخص باشد و هر عالمی در کار خود کوشش کند و نتیجه‌ی تلاش خود را با دیگران در بوته‌ی آزمایش قرار دهد و همه با هم در جهتی واحد‌گام بردارند تا بتوانند خلاً عصمت و وصی را در سطحی بسیار ناقص و محدود جبران کرده و به وظیفه‌ی الهی خود عمل کنند؛ هرچند هیهات است و هیهات.

### تحقیر دین با دین‌شناسان نالایق

با توجه به این‌که در زمان غیبت امام معصوم علیه السلام زندگی می‌کنیم، یکی از لوازم زندگی در این زمانه، کثرت دین‌شناسان نالایق و نادان است. آنان همیشه اخلاق باطن خود را بر دین تحمیل کرده و دین را با آن هماهنگ می‌سازند و خصوصیات

ماند و حال و هوای مسجد و مدرسه را از دست نداد و آخوند اداره و دولت نگردید و خود را از هم‌گسیخته نساخت که این افراد، دنیا و آخرت‌شان در خطر قرار می‌گیرد و به مراتب از گروه نخست کمبود بیشتری دارند.

سخن چهارم این است که در بیان تخصص اگر گفته شد هر موقعی باید خصوصیت زمانی ملاحظه شود و در آن جهت برنامه‌ریزی گردد، منظور این نیست که همیشه باید جهتی را پی‌گیری کرد و از جهات دیگر غافل بود؛ چراکه موجب تجزیه‌ی دین و اسلام است؛ بلکه منظور این است که در هر زمان باید با موقعیت آن زمان همگام گردد و به واسطه‌ی آن خصوصیت، جهت دیگر دیانت را نیز تقویت کرد و با آن جهت خاص، تمام قوانین دین را اجرا کرد و از کلیت آن حمایت نمود. به طور نمونه، اگر زمان علم، تمدن و فرهنگ است، با سلاح علم و فرهنگ باید از کلیت دین حمایت کرد و به همراه فرهنگ و تمدن اسلامی، جنگ، عبادت و قوانین جزایی اسلام را در معرض دید علمی جهان قرار داد. اگر زمان جنگ است، با قدرت تمام باید در صدد دفاع از دیانت بود و با این جهت، صلح، اخلاق و علم را نیز نشان داد و موقعیت آن را ثبت کرد.

درک موقعیت‌ها و کار روی آن غیر از یک بعدی بودن است؛ همان‌طور که در طول تاریخ اسلام نیز کم و بیش این‌گونه پیش

از سر و روی دین فروشان مانند شپش بالا می‌رود؛ هرچند حق‌نمایی و ظاهرسازی عطر نجسی است که تمامی زشتی‌هایشان را پنهان می‌سازد.

تحقیر دینی آن است که دین مردم عوض شود یا برداشت‌های دینی مردم نارسا شود که در هر دو صورت، عوامل مشوق به دین‌مداری بسیار اندک می‌شود یا از رونق می‌افتد. مردم از تغییر دین یا تغییر برداشت به بی‌دینی یا بی‌میلی به دین مبتلا می‌گردند و این خود در هر صورت، اصالت ثابت عملی مردم را ضربه‌پذیر می‌سازد و آنان را به نوعی به بی‌ارادگی و ادار می‌کند و این امر سبب می‌شود به محترمات دینی بی‌اعتنای باشند و واجبات دینی را عملی نسازند.

اسلام بر اساس حقایق معنوی، اموری را حرام می‌داند و هدف آن را به طور صریح عنوان می‌کند. حرام‌های دینی به تمامی دارای ملاک و معیار است و آن را از باب تعبد سفارش نمی‌کند. البته، عقل صوری و بسط‌نایافته ممکن است از ملاک و مناطق آن چیزی در نیابد و از هر حرامی به فراخور حال عقل لذت برد. اگر کسی می‌گوید: عقل انسان برای فلاں حرام الهی ضرر و زیانی احساس نمی‌کند و یا آنکه علم را نیز به کمک گرفته و بگوید از نظر علمی و روان‌کاوی و دیگر علوم انسانی و تجربی، این حرام دارای فواید بسیاری است، همه از باب عقل صوری و ظاهری است که این امر نسبت به چنین عقلی و در نزد چنین افراد و

باطن خود را دین می‌دانند. این در حالی است که تدین واقعی به دین هنگامی در آدمی ظهر پیدا می‌کند که در کنترل کردار خود محتاج عوامل قسری خارجی نباشد.

دینداران حقیقی همواره در این دوران اندک هستند؛ هرچند باید به تمامی دینداران، کمال احترام را گذاشت.

در این دوران، بیشتر از هر چیز، این دین است که مورد تجاوز و استثمار قرار می‌گیرد. چماق دینداران قلابی در این زمان مغز هر اندیشه و تفکری را می‌شکند. این‌گونه است که بسیاری از بی‌دینی‌های بشری به وسیله‌ی دینداران پوشالی ایجاد شده است. آن مقدار که به اسم دین خیانت شده، به اسم کفر و بی‌دینی، نیرنگ و خیانت پیش نیامده است. در این زمانه، هرچه فریب، ریا و نیرنگ پیدا می‌شود، در سایه‌ی دین است. آن قدر که از دین سوء استفاده شده، به خوبی استفاده نشده است و آن‌همه که از دین سوء استفاده شده، از دنیا نشده است. در زمانی غیبت است که دینداران جاہل و قشری‌گرایانه صوری، خشونت دینی را به اوج خود می‌رسانند. در این دوران، هر کس چیزی می‌فروشد و برخی دین می‌فروشند. دین‌فروشی بدتر از خودفروشی است؛ زیرا خودفروش، از خود و دین‌فروش از دین مایه می‌گذارد. دین‌فروشی و خودفروشی اقسام گوناگونی دارد. اقسام خودفروشی روشن است و می‌توان آن را شناسایی کرد؛ ولی دین‌فروشی و اقسام آن چندان روشن نیست و ریا و سالوس

دارد! عقل بهترین منجی، حامی، دوست توانا و صادق انسان است و بی‌عقلی، بزرگ‌ترین کمبود وی است که گاه تمام خوبی‌های آدمی را بر باد فنا می‌دهد. کسی که عقل دارد، از صفات نیک خویش به خوبی استفاده می‌نماید و صفات بد خود را نیز به طور نسبی کنترل می‌کند؛ برخلاف فرد بی‌عقل که صفات نیک خویش را از دست می‌دهد و صفات بد وی نیز بزرگ‌تر و خطرناک‌تر می‌شود و کوچک‌ترین نقص وی نیز بزرگ جلوه می‌کند.

علوم مجازی غرور و تکبر آدمی را به اوج خود می‌رساند و بسیار می‌شود که آدمی را نابود می‌سازد و این تفاوت علم حقيقی و صوری است.

علم بر دو قسم است: حقيقی و مجازی که آثار مختلفی پیدا می‌کند؛ در مقابل، عقل به حقيقی و مجازی تقسیم نمی‌شود. عقل عقل است؛ هر چند عقل در کافر باشد. درست است که اگر کافر عقل داشت، هرگز کافر نمی‌شد، این‌چنین نیست که تمامی کفار از تمامی مراحل عقل بی‌بهره باشند. گاهی می‌شود افرادی که از نظر اعتقادی گمراه هستند، در جهات متعددی دارای بینش‌های خوب انسانی می‌باشند و این خود عقل است که به سجایی خوب الهی تبدیل می‌شود و گاهی افرادی که از نظر اعتقادی گمراه هستند، مراحلی از آن را دارا می‌باشند.

علومی که احساس صوری و حیوانی دارند، همین طور می‌باشد و ممکن است با منافع خود موافق داشته باشد؛ در حالی که اسلام نسبت به این‌گونه امور به جهات معنوی و حقایق آشکار انسانی نظر دارد و امور و ابعاد مختلف انسانی را از نظر دور نمی‌دارد. در این‌جا خواننده‌ی محترم این مطلب را نگاه دارد و ادامه‌ی آن را پس از خاطرنشانی نکته‌ای پی‌گیر شود؛ چراکه نگارنده برای درک بهتر این مطلب، ناگزیر از توصیف عقل و به‌ویژه عقل صوری است.

### عقل صوری و علم مجازی

هنگامی که آدمی در فشار قرار می‌گیرد، «عقل» است که به فریاد او می‌رسد. فرد بی‌عقل، خود را می‌بازد و بیش‌تر از بلای موجود، خود را در گرداب فرو می‌برد. عقل، موجودی است که خداوند حکیم همانند آن را کم‌تر آفریده و به هر کس نیز از آن نداده است و بسیاری نیز کم‌ترین بهره را از آن می‌برند. گروهی که عقل خوبی دارند و بهره‌ی بیش‌تری از آن می‌برند، افراد موفقی هستند که در مشکلات چندان آسیب نمی‌بینند. می‌بایست همواره دور و نزدیک را با پرگار دقیقی مورد مطالعه‌ی کامل قرار داد؛ هر چند در موارد بسیاری، انسان نمی‌تواند توان محاسبه‌ی کامل را به دست آورد و در این صورت باید به حق تعالی اعتضام نمود. کسی که عقل دارد، چه ندارد و کسی که عقل ندارد، چه

را حرام می‌داند و این امر را دارای مقررات فراوانی معرفی کرده و به مؤمنان، دوری از آن را سفارش نموده است. در اینجا یاری نکردن عقل صوری و اندیشه‌ی معنوی پیش می‌آید.

برخی از محترمات، قوای حیوانی انسان را نشاط می‌بخشد و تحریکات روانی را موجب می‌گردد و سرگرمی شهوانی را به بار می‌آورد؛ ولی چیزی که اسلام در نظر دارد بالاتر از این امور است و آن انسانیت انسان و توجه به امور معنوی آدمی است. اسلام می‌خواهد انسان آدم باشد و صاحب توجه و دقت شود و اهل درک و درد باشد و خویشتن خویش را در این دنیای کوچک و زودگذر ناسوت بیابد و حقایق عالم را شناسایی کند و عبودیت خویش را رنگ و بویی دهد و ثبات، صلاح، سلام و صلواتی پیدا کند؛ نه آنکه غافل، مست و بدون درد باشد و خود را غرق امیال حیوانی و لذاید شهوانی و مطامع مادی سازد. آدمی که محصور در حساب‌های عقل عادی است به مقتضای قبض و حصری که دارد می‌خواهد سرمست از باده‌ی غرور، غفلت جهل، نادانی عیش و سرور باشد و تنها خوش باشد؛ این در حالی است که خوش بودن درد آدمی را دوا نمی‌کند و آرامش و صفائی برای او به بار نمی‌آورد و انسان را به وادی امن نمی‌رساند؛ پس ممکن است حرامی فواید و منافع مختلف و بسیاری داشته باشد؛ ولی هیچ یک از آن منافع انسان را به توجه و معرفت معنوی

همان‌گونه که گفتیم عقل بر دو نوع است: عقل صوری و عقل حقیقی. به عبارت دیگر، درک و اندیشه‌ی آدمی بر دو قسم ظاهری و معنوی است.

عقل صوری آن است که همه‌ی افراد دارند و مردم عادی نیز بسیار از این متع بھر می‌برند. در این زمینه، بسیاری خود را عقل کل می‌دانند که چندان نیز اشتباه نمی‌گویند و همین طور هست و نسبت به امور دنیا و مسائل صوری و ظاهری دنیوی از یکدیگر گویی سبقت را می‌ربایند و نسبت به یکدیگر پیشتازی و پیش‌دستی می‌کنند؛ ولی نسبت به امور معنوی و حقایق اصیل، آگاهی‌های دقیق و درستی ندارند و حتی از تصور و قوت درک این مطالب بدون بھر هستند و هیچ‌گونه باوری نسبت به این‌گونه امور ندارند و اگر ادعای باور و اعتقاد می‌کنند، بر اساس سخن و تقلید است و بس.

بسیاری از امور معنوی و حقایق اصیل انسانی که اسلام آن را مطرح می‌کند، جز با درک اصیل و عقل سالم معنوی قابل درک نمی‌باشد و انکار این‌گونه افراد، دلیل بر نقص آن‌هاست و اشکالی نسبت به این گروه نیست و تنها کوتاه‌فکری این‌گونه افراد را می‌رساند. برای نمونه، عقل عادی و ذهن مردمی محترمات و گناهان را می‌پذیرد و به آن دل می‌بنند و از آن لذت می‌برد و در کنار آن احساس آرامش و سرگرمی می‌کند؛ در حالی که اسلام آن

غرق سرور و مستی می‌گرداند و نشاط و حیات معنوی را همراه دارد.

پس نباید عقل و کمال انسان و عشق و اندیشه‌های بلند انسانی را در عصیان و گناه دید و به کردار شیطانی و اهریمنی نیز باشد؛ بلکه باید توجه داشت و نباید احکام شریعت را مورد سؤال قرار داد و به جای انکار و درگیری باید تأمل دقیق در اندیشه‌های بلند نمود و از آن کام گرفت و به این معنا رسید که اسلام می‌خواهد انسان و جامعه در پی کمال، توجه و اگاهی و بسط و توسعه‌ی جان و روان آدمی باشد؛ نه در حال غفلت و تباہی.

گناه و انجام محرمات به انسانیت انسان ضرر و زیان می‌زند و غفلت، حیرت و تباہی را با انسان همراه می‌سازد و اراده، استقامت، شجاعت، شهامت، عفت و پاکی را از انسان می‌گیرد. ۱۸۳ محرمات، عواطف انسانی را به سوی انگیزه‌های شهوانی به حرکت در می‌آورد و دیگر برای انسان اراده‌ای باقی نمی‌گذارد تا بتواند مقابله گناه و زشتی از خود مقاومتی نشان دهد و با اهریمن به دشمنی و ستیز برخیزد و نسبت به پاکی و صداقت پافشاری از خود نشان دهد.

هنگامی که غفلت آمد و انگیزه‌های شهوانی در انسان زنده شد، اراده ضعیف می‌شود و نمی‌تواند در مقابل دیگر فسادها استقامتی از خود نشان دهد و دیگر انسانی نمی‌ماند تا کمال،

نمی‌رساند و تنها می‌تواند امیال مادی انسان را جلا دهد و حیوانیت انسان را شکوفاتر سازد؛ همان‌طور که در تجربه‌ی علمی گذشته‌ی انسان این امر ثابت شده و در طول تاریخ به همراه حرام‌ها مفاسد و عصیان و سرکشی‌ها و جنایات ضمیمه می‌شده است.

حرام‌ها همیشه در خدمت شیطان و شهوت بوده و میدان ایادی باطل و همراه آنان بوده است؛ هرچند ممکن است از دید عقول صوری، فوایدی برای آن عنوان گردد؛ ولی آنچه برای اسلام نسبت به انسان مطرح است، اندیشه‌های بلند و کمالات معنوی است و چنین محترماتی نمی‌تواند برای انسان ارزش معنوی داشته باشد و تنها چیزی که از این‌گونه امور به دست می‌آید، انگیزه‌های صوری و مفاسد شیطانی است که عقل و اندیشه‌ی سالم و سلیم، هرگز به آن دل‌بستگی چندانی پیدا نمی‌کند؛ هرچند اندیشه و عقل سلیم نیز خود مبادی سرور و محبت فراوانی دارد که جدا از این‌گونه امور می‌باشد. عقل همان‌طور که از عصیان و گناه دوری می‌کند، از جمود و خمودی نیز دوری می‌جوید؛ هرچند نباید جمودی و خمودی را درگریز از معصیت و گناه دید.

عشق، مهر و محبت، شکوفه‌های عصمت هستند که از عقل سلیم سر می‌زنند و ثمره‌ی آن کمالات بلند انسانی است که او را

## پیشرفت و اسلام‌مداری

هم‌اکنون دنیای امروز غرب در انواع محرمات و گناهان غرق است. اما پرسشی که برای مردم عادی پیش می‌آید این است که چرا کشورهای غربی که به دین و مذهب چندان اهمیت نمی‌دهند، پیشرفت‌های بسیاری نموده‌اند و چرا مردم مسلمان با چنین دینی همیشه در پی آن‌ها هستند و به طور کلی نیازمند ساخته‌ها و دست‌آوردهای آنان می‌باشند؟ آیا بی‌دینی و اهمیت ندادن به دین و رواج گناهان و محرمات است که ذهن آنان را به بسط و توسعه رسانده و باعث پیشرفت آن‌ها گردیده و دین است که سبب عقب‌ماندگی ما شده است یا آن‌که عوامل دیگری در چنین امری دخالت دارد؟

در پاسخ به چنین پرسشی باید گفت تمامی این گفته‌ها و نتایج آن نیازمند تحلیل و بررسی است و نباید هیچ یک از این سخن‌ها را به طور کلی رد یا قبول کرد. در این مقام به طور خلاصه و به تناسب، هر یک از این ادعاهای عنوان می‌گردد و مورد نقد و تحلیل قرار می‌گیرد و بیان می‌شود که علل چندی چنین موقعیتی را برای آن‌ها یا ما پیش آورده است.

در ابتدا باید دانست که این‌گونه امور اجتماعی نمی‌تواند سبب واحدی داشته باشد و ممکن است عوامل مختلف و گوناگونی سبب پیشرفت یا عقب‌ماندگی مردم باشد؛ ولی آن‌چه در این‌جا به آن اشاره می‌شود همان امری است که در سؤال

پاکی و صداقتی باقی بماند. این‌جاست که دل آدمی را سلطان فساد محاصره می‌سازد و از آن خیمه‌ای می‌سازد و انسان را اسیر امیال شیطانی می‌کند. اسلام برای این‌که انسان انسان باقی بماند و بقایی از کمالات باشد، محرمات و آن‌چه در دین گناه محسوب شده را به عنوان رهزن‌های تباہی به آدمی معرفی می‌نماید که مبادا انسان به دام شیطان بیفتند تا رهایی از این دام یا با مشکلات بی‌شماری رو به رو باشد یا به هیچ وجه ممکن نباشد. از تمامی این مطالب، می‌شود چند امر را به طور خلاصه به دست آورد:

نخست این‌که عقل، اندیشه و علم صوری را نباید با عقل و اندیشه‌ی سالم اشتباہ کرد و احکام این دو را نباید با یکدیگر درآمیخت.

عقل سليم در بدن انسان سالم است و می‌خواهد انسانیت انسان را بروز دهد، نه آن‌که تنها عواطف را تحريك نماید. امتیاز انسان بر دیگر حیوانات در گرو قوت، اراده و اختیار وی می‌باشد و محرمات از عواملی هستند که این دژ محکم را در هم می‌ریزد و سستی و فرومایگی را به انسان ارزانی می‌نماید و او را درگیر انواع مفاسد و زیان‌های گران می‌گرداند. بنابراین، نباید تنها چشم به ظاهر دوخت و باید از لذاید مادی صرف‌نظر کرد تا پا به عرصه‌ی موهاب معنوی گذاشت و در پی اهمیت مبانی اسلامی بود تا فهمید که او چه چیزی می‌خواهد به انسان هدیه دهد.

می‌دانند که پیشرفت‌های آن‌ها نمی‌تواند این‌گونه نقص‌ها را برطرف کند.

پس پیشرفت آنان در جهت‌هایی خاص دارای عوامل مثبت است و نابسامانی‌های اخلاقی و عاطفی آن‌ها معلوم نقص‌های دیگری می‌باشد و این‌ها به طور کامل از یک‌دیگر قابل تفکیک است و نباید با هم خلط گردد، همان‌طور که نباید عقب‌ماندگی کشورهای جهان سوم را معلوم دین حق دانست و باید گفت این کشورها نه عوامل مثبت کشورهای پیشرفت‌های را دارند و نه آن‌که توانسته‌اند گرایش درست و معقولی به دین حق داشته باشند. رکود عوامل فرهنگی وجود مفاسد عمومی چنان در عمق جان این کشورها ریشه دوانده که زمینه‌ی استفاده‌ی درست از دیانت برای این‌گونه مردم باقی نمانده و استفاده از دین منحصر به امور صوری و شعایر ظاهري شده است.

نه دین آن‌طور که باید در این‌گونه کشورها شناخته شده و نه عمل به‌گونه‌ی صحیح مورد توجه قرار گرفته است. پس پیشرفت کشورهای صنعتی، معلوم جهت‌های مثبت آن‌هاست، ولی در جهت انسانی و اخلاقی نتوانستند خودیابی داشته باشند.

آن‌ها در یک جهت کمبود دارند و ما در دو جهت و به طور روشن و گویا معلوم می‌شود که طبیعی است ما از کشورهای غربی عقب‌مانده‌تر باشیم و آن‌ها از ما پیشرفت‌هایی باشند، ولی پیشرفت

پیش‌آمده است که آیا بی‌دینی و اهمال آن‌ها نسبت به دین سبب پیشرفت آنان گردیده و دین سبب عقب‌ماندگی ما شده است یا نه؟

در پاسخ باید گفت: دین اگر دین‌الهی باشد و به طور صحیح و به‌خوبی مورد شناسایی مردمی قرار گیرد، هرگز سبب انحطاط مردم نمی‌گردد. در این زمینه تا امروز کسی نتوانسته است دلیل گویایی ارایه دهد که دین‌الهی به خصوص اسلام عامل رکود و انحطاط باشد؛ مگر آن‌که دین به‌طور کامل مورد شناسایی قرار نگیرد یا به آن اهمیت داده نشود که می‌تواند آن مردم را با بدآموزی‌های فراوان و بیماری‌های گوناگون رو به رود.

پیشرفت آن‌ها معلوم اندکی عوامل اجتماعی و فرهنگی است و شرایط جغرافیایی و برداشت‌های عمومی از زندگی، آن‌ها را در بسیاری جهت‌ها پیش‌گام کرده است. عقب‌ماندگی جوامع اسلامی یا غیر اسلامی معلوم عوامل مختلف دیگری است که می‌توان در رأس همه‌ی آن‌ها جهل، نادانی و پیرایه‌های سنتی و مذهبی را قرار داد.

کشورهای پیشرفت‌های هر چند در جهتی موفقند - که این پیشرفت‌ها عوامل خاصی داشته - ولی از جهت اهمیت ندادن به دین اسلام و منش انبیای الهی، گرفتار نابسامانی‌های فراوانی گردیدند که امروز خود را در میان آن‌ها گرفتار می‌بینند و

شوم نگذاشته باشد. گفتن همه‌ی این امور آسان است و تحقق آن تلاش فراوانی را لازم دارد؛ البته اگر امکان عملی داشته باشد.  
ریشه‌های جهل، نادانی و پایه‌های پیرایه‌های سنتی و دینی چنان در جوامع عقب‌مانده محکم است که در اعماق جان جامعه و همه‌ی مردم از بالا تا پایین رسوخ کرده؛ به طوری که این جوامع پیشرفت و افرادی که زمینه‌های برتری را دارند و پیش‌تازان این‌گونه جوامع به شمار می‌روند، هیچ یک از این نقص‌های عمومی دور نیستند و فضای مسموم، آنان را نیز ناسالم کرده است. این تأثیر به اندازه‌ای است که هر کدام هنگامی که نقش عملی خود را در جامعه انجام می‌دهند - چه به عنوان ریاست و چه به عنوان دیانت - نابسامانی‌هایی ایجاد می‌کنند و جامعه و مردم را سال‌ها گرفتار عقاید و آرزوهای نادرست خود می‌سازند و بیمارانی هستند که می‌خواهند مرده‌هایی را زنده کنند.

۱۸۹

اصلاح امور، مسیح‌آمدی می‌خواهد که مرده را زنده کند، اگر هم بگوییم جوامع عقب‌مانده در حکم بیمارند و نه مرده، باید بگوییم پس دست‌کم طبیب حاذقی می‌خواهد که این‌گونه جوامع را از بیماری‌های گوناگون نجات دهد که خود بیمار نباشد و بیماری وی به مردم سرایت نکند تا بتواند کاری انجام داده باشد. زمینه‌های یاد شده کار را برای تحقیق امور مثبت، مشکل ساخته است، مگر آنکه در دنیای انسانی حوادثی رخ دهد که وضع کنونی انسان‌ها در تمامی نقاط دنیا به خودی خود تغییر یابد.

آن‌ها از جهت دوری از اسلام نیست و عقب‌ماندگی ما معلول نزدیکی به اسلام نمی‌باشد؛ بلکه پیشرفت آن‌ها معلول جهت‌های مثبت آن‌ها و نابسامانی‌های آن‌ها معلول دوری آن‌ها از دین حق است. ما هم به سبب دوری از جهت مثبت آن‌ها و به کار نگرفتن کامل دین حق در زندگی و روش عملی جامعه و مردم خودمان گرفتار دو دسته از نابسامانی‌های عمومی هستیم. این چنین نیست که دین حق به درستی در میان ما جا افتاده باشد، بلکه جهل، نادانی، خرافات و پیرایه‌های عمیق دمار از روزگار ما درآورده است.

کشورهای پیشرفت‌راهی جز پیروی از دیانت اسلامی که به دور از هر پیرایه و خرافه‌ای باشد را ندارند و زودتر از ما می‌توانند این کار را عملی سازند. ما نیز هر چند می‌توانیم در این دو زمینه پیشرفت کلی پیدا کنیم، به راحتی و با سخن و شعار نمی‌شود این کار را به سرانجام رساند. پیشرفت و توسعه‌ی ما در گرو رهایی از انواع نقص‌های عمومی است تا بازیابی کامل در جهت شناخت مباحث فرهنگی پیش آید و بعد از آن جهت‌های مثبت اجتماعی و پس از آن پیروی از دیانت اسلام بدون هرگونه پیرایه‌ای محقق گردد. هیچ یک از این امور به خودی خود محقق نمی‌گردد و نیازمند رهبری صحیحی است که آن رهبر باید خود به چنان بسطی رسیده باشد که رهیده از این‌گونه نقص‌ها باشد و زمینه‌های بهبودی را در مردم ایجاد کند و حال و هوای جامعه در او اثرات

و حاده‌ای عمومی سبب روشنایی مردم گردد و آن‌ها را بازسازی کند و مشکلات فرهنگی و اجتماعی آنان به خودی خود برطرف شود و شناخت عمومی نسبت به دین و اهتمام بالایی نسبت به عمل به دین حق پیدا کنند که تمامی این امور در حکم اتفاق می‌باشد و نمی‌شود به آن اعتماد کرد؛ هرچند امکان تحقق دارد.

### ۱۵۰